شفق SHAFAQ

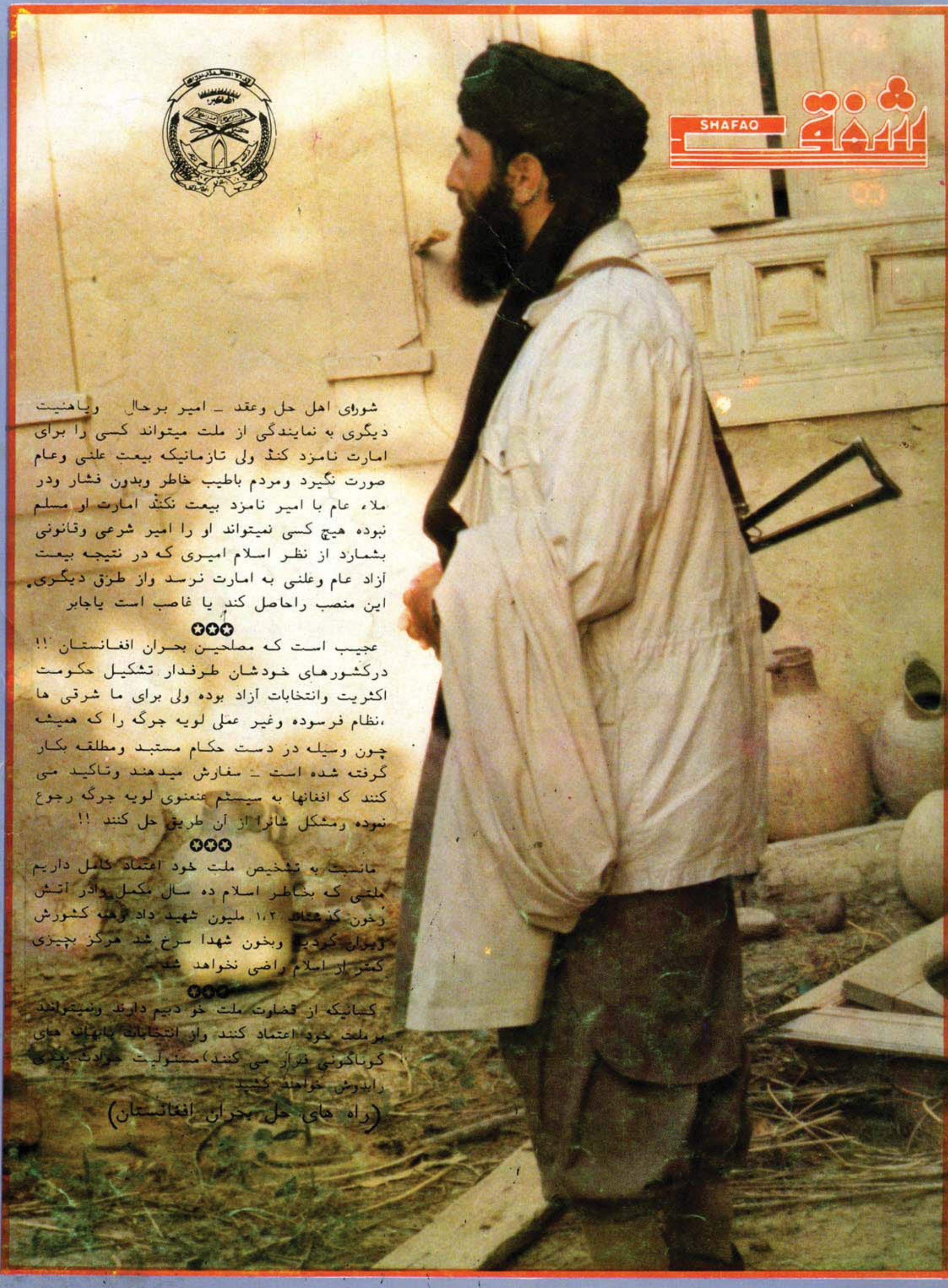

شورای اهل حل وعقد ـ امیر برحال ویاهئیت دیگری به نمایندگی از ملت میتواند کسی را برای امارت نامزد کنڈ ولی تازمانیکه بیعت علنی وعام صورت نگیرد ومردم باطیب خاطر وبدون فشار ودر ملاء عام با امیر نامزد بیعت نکنڈ امارت او مسلم نبوده هیچ کسی نمیتواند او را امیر شرعی وقانونی بشمارد از نظر اسلام امیری که در نتیجه بیعت آزاد عام وعلنی به امارت نرسد واز طرق دیگری این منصب راحاصل کند یا غاصب است یاجابر

✪✪✪

عجیب است که مصلحین بحران افغانستان !! درکشورهای خودشان طرفدار تشکیل حکومت اکثریت وانتخابات آزاد بوده ولی برای ما شرقی ها ،نظام فرسوده وغیر عملی لویه جرگه را که همیشه چون وسیله در دست حکام مستبد ومطلقه بکار گرفته شده است ـ سفارش میدهند وتاکید می کنند که افغانها به سیستم عنعنوی لویه جرگه رجوع نموده ومشکل شانرا از آن طریق حل کنند !!

✪✪✪

مانسبت به تشخیص ملت خود اعتماد کامل داریم ملتی که بخاطر اسلام ده سال مکمل وادر آتش وخون گذشتاند ۱،۲ ملیون شهید داد وهمه کشورش ویران گردید وبخون شهدا سرخ شد هرگز بچیزی کمتر از اسلام راضی نخواهد شد.

✪✪✪

کسانیکه از قضاوت ملت خو دبیم دارند ونمیتوانند برملت خود اعتماد کنند واز انتخابات بابهانه های گوناگونی فرار می کنند) مسئولیت حوادث بعدی رابدوش خواهند کشید

(راه های حل بحران افغانستان)

بسم الله الرحمن الرحیم

الم . احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون .
ولقـــد فتن الذین مـــن قبلهم ، فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکذبین .

ترجمه :ـ آیا میپندارند مردم کـــه گذاشته شوند به مجرد این کـــه گویند ایمان آوردیم وایشان امتحان کرده نشـوند وهر آیینه امتحان کردیم آنان راکه پیش ازایشان بـودند پس البته معلوم خواهد کرد الله آنـانی راکـه راست گفته انـد وهـــر آیینه معلـوم خواهـــد کرد دروغگویان را.

تنبیه :ـ دنیا عرصـه امتحان بندگان خـدا است ، اضافـه بـرایـن که کـــفار ، مشـرکیـن ملحدین ، منافقین وفجار مورد عذاب الـهی قرار میـــگیرند واز اعـمال زشـت شـــان جـــدا پرســـش به عمل می آید وهـــریك شان به کیفـر کـــردارشـــان میـــرسند ؛ آنـانی که به خـدا ایمان آورده اند نیز خود را از ســخط خدا ایمن تـصور نکنند ؛ چـه تنـها گفتن «آمنا» برای کمال مسلـمانی ومؤمن بـودن کـــافی نیست ـ لازمی اسـت کـــه مسلـــمان عـــلاوه بــر، بجاآوری عبـادت خـدا (ج) مقابله شدید دشمنان خدا را نیز بایـــد به عهــــده گیرد ودرایـــن راه از بذل هیچگونه ایثار وقربانی (چه جانی باشد وچه مالی) دریـــغ نورزد ، چرا؟ بخاطر این که گفتن «آمنا» ثبـــوت عملی میخواهد واین ثبوت عملی تـن دادن بـــه حـوادث بزرگی اسـت کـــه در راه ادعـــای مسلمانی بر سر راه مسلمان عرض اندام میکند ـ نبرد با این حـــوادث و پیکار در راه اعلای کلمه الله وتعمیم دین او امتـــحان هـــر مسلـــمان مـــکلف است ؛ چه بدون بمیان امـــدن این محـــك فرق راستـــکاران و دروغـــگویـــان بس دشـــوار است . و ابتلاء و امتحان خداوند(ج) نیـز بخاطر آن است که مسلـــمان را از منافق جـدا کند و به عامه مسلمانان بفهماندکه فلان مسلمان خالص است وفلان منـافق ـ خـــداوند مـــارا در زمرهٔ مسلمانان واقعی محسوب ومحشور کند .(آمین)

مسئول مدیر ـ فروغگر	وجه اشتراك در خارج از کشور
مرستیال :	سالانه ۱۸ دالر
مولوی محمد نعیم « تائب	شش ماهه ۹ دالر
لیکوال غړی :	قیمت یك شماره ۲ دالر
۱ـ محمد رحیم « خنجر	
۲ـ ذبیح الله « قریشی	

شفق
SHAFAQ
ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان کمیسیون ارشاد فرهنگ

دوردوم سال چهارم شماره سوم وچهارم (میزان ـ عقرب ۱۳٦۷)

PROPERTY OF ACKU

آنچه درین شماره میخوانید :

۱ـ پیغام شفق ....
۲ـ گذارشهای جبهات جهادی ....
۳ـ راه های حل بحران افغانستان (بقلم برادر حکمتیار)
٤ـ د وروروحکمتیار د تاریخی وینا یوه برخه .....
٥ـ درنگی به پیشگاه میلاد ....
٦ـ د رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگی تاکتیک .....
۷ـ فقهی درسونه ....
۸ـ ددووفرضونو ترک کول ....
۹ـ ددین احیاء اوتجدید ....
۱۰ـ تنظیم اوشخصیتونه ....
۱۱ـ نقش جوانان درشگوفایی نهضت ....
۱۲ـ تربیت زن مسلمان ....
۱۳ـ د کرکیچ اصل عامل ....
۱٤ـ خاطره ها ....
۱٥ـ ایډز اویډز ....
۱٦ـ راغلی لیکونه ....
۱۷ـ گلمن هایی ازخون بهار ....

بسم الله الرحمن الرحیم

میلاد فرخنده پی سرور کونین ﷺ

پیغام شفق

ادب گاهی است زیر آسمان از عرش نازکتر
نفس گم کرده می‌آید جنید و با یزید این جا

بزرگداشت میلاد ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی ﷺ انگیزه یی است که بشریت گمراه را بالعموم و جهان اسلام را بالخصوص به دو «تز» اساسی تاریخ انسانی و عروج و نزول ملتها متوجه میسازد، بدیهی است که انسانهای این خاکدان از آغاز زندگی تا به امروز در تقلا هستند، دست و پا میزنند، جدوجهد مینمایند تا به محیطی برسند که در آنجا به انسانیت آنها ارج گذاشته شود، ارزشها در جایش گذاشته شود و هدف زندگی انسان تحقق پذیرد - موجودیت این دو تز نیز در لابلای همین جریان مرتب میشود، قابل لمس میگردد و نسل‌های آینده را به مبارزه میطلبد، لابدی است که حق و باطل مضمون و عنوان این جریان را شکل میدهد.

حضرت محمد ﷺ پیامبر بزرگ منش اسلام ذاتی است که متود کار دین حق را که از آغاز زندگی انسان تا امروز با باطل درستیز است بپایان رساند، (الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا» خود خاتمی است که در وجود مطهر حضرتش تجلی دارد و آن جناب را به همین خاطر «خاتم النبیین» گویند.

رسوب جاهلیت در پیکرهٔ اولاد آدم و لب و لباب شقاوت و قساوت در ایامی خیلی متراکم و به اوج و نضج و پختگی‌اش رسید که وجود حضرت محمد ﷺ به منصه ظهور پیوست. دوران ۲۳ ساله دعوت پیامبر بزرگوار اسلام مشحون است از فرازونشیب جهاد ومبارزه در راه ختم جاهلیت و آن همه طریقی که انسان میتواند در جایش بایستد و به زندگی ایدیالش برسد و در پایان خواجه طبیعت شود و بندهٔ واقعی یک خدا، همین منهج است که ۱۴ قرن قبل جهان را از ظلمت باطل نجات داد و با طبیعت جاودانگی‌اش تا عصر ما رسید.

نظر دقیق در جاهلیت معاصر نیز خواهان آن است که راه و طریق چهارده قرن قبل حضرت محمد بن عبدالله ﷺ که اکنون بعد از قرون متوالی مرکز توجه دوست و دشمن شده است، بار دیگر در جهان پیاده شود این راه به‌گذشت زمان تازه شده میرود و نقش قدم رهگذران آن آناً فاناً برجستگی و رونق پیدا میکند. بهاری است که خزان ندارد و کاروانی است که به سعادت منتهی میشود... ما با جهانی از آرزوها و افتخارات بزرگ در راستای همین دعوت قرارداریم و هدف ما از بزرگداشت میلاد رهبر بزرگ مان نیز همین است.

امروز که نهضت جهانی اسلام با شکوفایی هر چه بیشترش ارکان جاهلیت قرن را به لرزه در آورده است در واقع توجیهی است جهانیان را به انگیزهٔ میلاد حضرت محمد مصطفی ﷺ و تطبیق شریعت غرای او در کرهٔ زمین - خداوند ما را درین راه توفیق نصیب کند که زندگی ما، زندگی مجاهدانه باشد و نصب‌العین ما تطبیق اسلام عزیز در جهان، و مرگ ما مرگ شهادت - ما به همین امید زندگی میکنیم.

«ربنا افرغ علینا صبراً وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین».

(آمین)

«فروغگر»

گزارش مختصر فتح غند اسمار ولایت کنر

ذبیح الله «قریشی»

ولسوالی اسمار با داشتن ستراتیژی مساعد نظامی و موقعیت جغرافیائی ، از دیر زمان با مجهز نمودن یک غند نظامی طرف تطبیق پلانهای مغرضانه حکومت دست نشاندهٔ کابل قرارداشت.

گروهک‌های مزدور ، در نظر داشتند تا با استفاده از قدرت نظامی این غند ، راههای آکمالاتی مجاهدین سلحشور را سد نموده و از سوی هم دست تخریبکارانه خود را بداخل پاکستان از طریق این غندکه از سرحدات جنوبی وشرق خود با پاکستان هم‌مرز است، دراز نموده باشد. در جهت تحقق این هدف نامیمون ، در تقویه غند مذکور توجه خاص و قابل ملاحظهٔ را مبذول نموده بودند .

غند اسمار از آغاز جهاد مقدس تا فتح کامل آن ، طرف عملیات گستردهٔ مجاهدین کفر شکن قرار داشته ولحظهٔ کارکنان غند مذکورنتوانسته بودند از حملات پیروان مکتب خون وشهادت در امان بمانند و نفس آرام بکشند . تا اینکه با طرح برنامهٔ وسیع و انتخاب میتودهای تنظیم یافتهٔ نظامی ، عملیات مجاهدین قهرمان بحت فرماندهی برادر مجاهد الحاج کشمیر خان معاون ریاست نظامی حزب اسلامی افغانستان غرض محو کامل نیروهای کفر و الحاد بطور گسترده بتاریخ ۲۲ سرطان علیه غند مذکور آغاز گردید.

از آغاز عملیات تا فتح کامل آن ، چهارمرتبه عملیات وسیع و اساسی بالای غند مذکور انجام شده و پوسته‌های ماحول آن فتح و غند در محاصره سپاهیان «نور» قرارگرفته و با گذشت هر روز دایرهٔ غند تنگ‌تر می‌شد و راههای اکمالاتی آن بروفق پلان مطروحه مسدود .

توانمندی و مقاومت سنگر نشینان آزادهٔ اسلام ، پاسبانان کفر و الحاد را سراسیمه ساخته مجبور ساخت تا با مجاهدین تماس برقرار وخواهان امان شوند .

ساحه اسمارکه هر روز هدف پرتاب مرمی سلاح‌های ثقیل و بمباریهای پیهم هوایی دشمن قرار داشت .

سرانجام به اثرپایمردی و مقاومت مشعلداران پاکسباز اسلام ، منجر به آن شد تا بتاریخ نهم برج میزان ۱۳۶۷ قوای کفر شکست بخورد و غند بدست پاسداران نهضت خونچکان اسلام بیافتـد .

در نتیجه فتح غند مذکور ، علاوه از تلفات سنگین جانی و مالی دشمن ۹۰ نفرصاحبمنصب ، ۳۳۲ نفر عسکر ، ۷۰ تن ملیشه و ۷۰ نفر صاحب منصب څارنـدوی با یک نفـر داکتر اسیر و غنائم آتی‌الذکر : تانک زرهی ۸ عراده ، زره پوش ۳ عراده ، موتر گاز و جیپ روسی ۹ عراده ، موتر هشت سلندره یکعراده ، توپ ذکای صحرا ٤ میل ، جی ایم ایم یکمیل، هاوان ۸۲ ملی‌متری ۱۸ میل، ذکایک ۳ میل، دهشکه ۹ میل ، دافع هوایی ۳۲ ملی‌متری دو میله یک میل، ماشیندار چهارمیله دافع هوا دو میل ، ماشیندار پی - کی ۱۲ میل ، کلاشنکوف یک هـزار میل ، راکت (آر - پی - جی - ۷) هفت میل، تفنگچه میگاروف ۲۰۰ قبضه، راکت وسط ۳ میل ، مخابره ۲۷ پایه ، دوربین ۵۰ عدد تفنگچه تی - تی ۳۰ میل ، گرینوف ٤ میل دیپوهای نظامی و دیپوی مواد لوژستیکی بی‌شمار بشمول فرش و مواد خوراکه ذخیره غند بدست مجاهدین پرتوان اسلام افتاد .

باید یاد آور شدکه با اسیران با رویه اسلامی عمل شده است و فیصله بعمل آمده است که : افراد یاد شده از اعمال خود نادم شوند و در پهلوی مجاهدین باق بمانند ، از مسلکهای ایشان در پیشبرد جهاد استفاده بـه عمل آمده و در آینده بـه صفت صاحب منصب مجاهـد شناخته می شوند .

مرکز غند نسبت اهمیت ستراتیژیکی بحیث قرارگاه مجاهدین تعین، تا درین نقطه مهم توانسته باشند روسهای ددمنش و نوکران خون آشام شان را بیشتر از پیش ضربات کاری داده باشند.

گزارش مختصری از فتح ولایت پکتیکا

با گذشت هر روزکه فاصلهٔ زمانی ما با آخرین پیروزی جهاد ملت مجاهد ما بر آبر شیطان زمان یعنی روس اشغالگر ، کوتـاه ترشـده میرود ، این حقیقت به همه جهانیان مبرهن میگرددکه ادعاهای مجاهدین،میان تهی‌نبوده بلکه درصحنهٔ عمل این ادعاها به تحقق می‌پیوندد .

آن حرفها و تحلیل‌ها هنوز هم از صفحهٔ اذهان زدوده نشده‌که گفته میشد مجاهدین هرگز موفق نخواهند شد و پیروزی و حتی بقای جهاد و مجاهدین را مبالغه تلقی میکردند، بالخصوص شکست قشون وحشی سرخ روسیه‌که با یاد نامش لـرزه بر انــدام اکثر طاقتوران جهان میانداخت . ولی گذشت زمان این تحلیل‌ها را دگرگون نمود وآکنون همان تحلیلگران به زبان خود میگویند که جهاد و مجاهـدین افغانستان موفق و پیروز هستند و روسها و ایادیسانش شکست مفتضحانهٔ خورده‌اند .

آری . . . این پایمردی و مقاومت ملت مؤمن و مجاهد ما بود که دلیرانه به رزمگاه رفتند و از قربانی‌ها نه هراسیدند .

بعد از قرارداد نام‌نهاد ژنیو که توطئه بزرگ مستکبرین جهان برضد ملت مجاهـد ما بود ، برخلاف توقع دیگران مجاهدین ما به سطح تمام افغانستان آنقدر پیروزیهای بزرگ و چشمگیری را بدست آوردندکه دوستان و دشمنان جهاد ما انگشت حیرت به دندان گزیدند .

در سلسلهٔ همین فتوحات بزرگ یکی هم فتح مکمل ولایت پکتیکا بدست مجاهدین مؤمن و دلیر ما میباشدکه به تاریخ هفده ماه میزان فتح آن صورت گرفت .

به تاریخ هفده ماه حمل تمام جبهات جهادی ولایت پکتیکا به محاصرهٔ طولانی یک و نیم ماههٔ ولسوالی کتواز چاونی خیرکوت آغاز کردنـد که بالاخره آنرا فتح نمودندکه این فتح متعاقب فتح ولسوالی (وازه خـوا) صورت گرفت . در أثنـای فتح یک هلیکوپتر دشمن ملحد که میخواست بالای مواضع مجاهدین انداخت نمایـد سرنگون گردید ، غـیر از شه نفر افراد دشمن

دیگر تمام آنها به هلاکت رسیدند . مجاهدین دلیر ما درین عملیات موفقانه ۱۰۰ تن از افراد دشمن را اسیر گرفته و مواد آتی‌الذکر را طور غنیمت بدست آوردند .

۱- موتر سایکل ٤ عراده.
۲- تانک زرهدار ٥ عراده.
۳- توپ ۳۰ میل
٤- اسلحهٔ خفیفه ۲۰۰ میل.
٥- زیکاویک ۳ میل.
٦- هاوان ٤ میل.
۷- چیرکت ۷۰۰ پایه.
۸- موتر هشت سلندره ۲ عراده .
۹- موتر غیرفعال ۲ عراده.
۱۰- تانکر بزرگ تیل ۱۲ عراده.
۱۱- کمپل ٥۰۰۰ تخته.

و تعداد زیاد مهمات مختلف‌النوع دیگر .

بعد ازین فتح مجاهدین مؤمن ما متحداً تصمیم گرفتند تا دامنهٔ عملیات شانرا به طرف شرنه (مرکز ولایت پکتیکا) لوی ولسوالی ارگون و علاقه‌داری متاخان گسترش دهند.

مجاهدین دلیر ما به تاریخ ۱۲ ماه میزان عملیات تعرضی شانرا بالای شرنه آغاز کردند که بعد از دو روز عملیات، مراکز دشمن ملحد در شفاخانهٔ قلعهٔ محمد رحیم در جبار خیل و مکتب این منطقه بدست مجاهدین قهرمان فتح گردید که بر علاوهٔ به هلاکت رسانیدن تعداد زیاد ملحدین مقادیر زیادی از مواد مختلفه اعم از نظامی وغیرنظامی بدست مجاهدین ما غنیمت گردید.

مجاهدین مؤمن ما به عملیات خود ادامه داده و ضربات کوبندهٔ شانرا بالای دشمن زبون شدیدتر ساختند که متعاقباً افراد شکست خوردهٔ دشمن به تاریخ پانزدهم- ساعت دوازده شب فرار را برقرار ترجیح داده و بطرف علاقه‌داری متاخان فرار نموده که به این‌ترتیب مجاهدین دلیر ما مرکز ولایت پکتیکا «شرنه» را بطورکلی به تصرف خود در آوردند . قرار معلومات بدست آمده کر حدود ۱۶۰۰ تن از افراد دشمن در میدان جنگ هلاك ، اسیر و یا مجروح گردیده‌اند. غنائم بدست آمده از شرنه قرار ذیل است .

۱- تانک زرهدار ٥ عراده .
۲- زرهپوش ۸ عراده .
۳- موتر ۷٥ عراده .
٤- زیکاویک ٤٥ میل .
٥- هاوان وسط ۳۰ میل .
٦- جیپ مخابره یک عراده .
۷- توپ اوبوس ٦ میل .
۸- هاوان غرنی ٦ میل .
۹- توپ ۷٦ ملی‌متری ۷ میل .
۱۰- سلاح خفیفه ۱٥۰۰ میل .

به ادامهٔ عملیات موفقانهٔ مجاهدین مؤمن ما به تاریخ ۱٦ ماه میزان بعد از اجرای چهار روز عملیات تعرضی ولسوالی ارگون بطور کامل فتح گردید. ولسوالی متذکره از تاریخ اول ماه میزان تحت محاصرهٔ شدید مجاهدین قرار داشت . دشمن زبون به تاریخ ۱٦ میزان ازین ولسوالی نیز فرار را برقرار ترجیح داده و به طرف علاقه‌داری متاخان فرار نمودند که تعداد زیاد این افراد فراری در حال فرار بدست شیر مردان اسلام زنده دستگیر گردیده اند

مجاهدین مؤمن ما بعد از فتح ولسوالی ارگون تصمیم گرفتند تا آخرین پناهگاه دشمن زبون «متاخان» را نیز متصرف شوند که با ادامه عملیات تعرضی شان بالای علاقه‌داری متذکره به روز هفده هم ماه میزان آخرین لانهٔ دشمن در متاخان نیز فتح گردید. مجاهدین دلیر ومؤمن ما بافتوحات متذکره تعداد زیادی از افراد دشمن زبون را هلاك ، مجروح یا زنده دستگیر نموده‌اند و همچنان مقادیر مختلف و بیشمار موادلوجستیکی نظامی و غیر نظامی را طور غنیمت متصرف گردیده‌اند .

فعلاً ولایت پکتیکا بطور کامل و صد فیصد تحت کنترول مستقیم مجاهدین ما قرار داشته و بیرق پر افتخار مجاهدین بر بالای آن در اهتزاز است .

چنین است حقیقت ادعای مجاهدین ، که دیگر جایی برای آن نمیگذارد تا در مورد پیروزی محتوم و نزدیک مجاهدین و استقرار حکومت اسلامی بدست مجاهدین شک و تردید کرد .

جهان شاهد جشن قریب‌الوقوع آزادی کامل افغانستان عزیز بدست مجاهدین مؤمن و قهرمان ما خواهد بود .

(ومن الله التوفیق) احمد شاه

ورور حکمتیار د اسلام غازیانو له اسیرانو سره د موسکا په حالت کی روغبړ کوی

اگر بیگانه ای در روسیه بتواند از مقامات مسئول اجازه دیدار ومسافرت به بیرون از «مسکو» راکسب نماید وتا شهر «کیف» و«لینینگراد» که از مسکو چندان مسافتی ندارند برود ، جنبش های ناشناخته ای راکشف خواهد کرد ، که در کمال متانت و پایمردی به خاطر سرنگونی نظام کمونیستی در روسیه مبارزه میکنند.

د افغانستان جنوب غرب ولایاتو ته د مجاهد ورور حکمتیار د تاریخی سفرلنډ راپور

دروان کال دسنبلې په او ومه نیټه د حزب اسلامی افغانستان امیر ورورحکمیتار د جهادی سنګرونو دلید و لپاره د افغانستان جنوب غرب ولایاتوته ولاړ.

په داسی حال کی چی د جنوب غرب دحوزیعمومی آمر مجاهد ورور مولوی جانباز «سرفراز» او یوزیسات شمیر مجاهدین هم ورسره ملګری وو. دکویټی څخه د کندهار د تاریخی ښار په لورو خوځیدل.

ورو حکمتیار دسنبلې په ۹مه‌نیټه دار غوی ولسوالی او زابل ولایت ته ورسید د هغه ځای دمحلی خلکو لخوا په ډیر جوش او خروش سره استقبال شو.

د همدی ورځی په سبا یعنیدسنبلیپه ۱۰مه‌نیټه ورور حکمتیار د زابل ولایت علما، سپین ږیری د جهادی تنظیمونو قوماندانان، مدر سوطالبان او استادان را ټول او هغوی ته یی په خپله وینا شروع وکړه دوینا په سرکی ئی د مبارک قرآن دغه ایه - لایضع اجر المومنین وویل: او بیائی زیاته کړه چی زمونږ ملت ۱۶لکه شهیدان ورکړی پنځه میلونه مهاجرین په سلوکی ۷۰٪ فیصده کورنه او زمکی ورانی شوی او داسی کورنی نشته چی هغوی ته د سړی خور کمونیزم لخوا دردنه وی رسیدلی خوبیا هم للهالحمد د همدی شهیدانو د پاکووینو برکت دی چی د افغانستان ۹۰٪ فیصد نه زیاته زیاته زمکه دمجاهدینو په لاس کی ده او کمونستانو د تسلط نه خلاصه شوی روسانو خوپه وار وار د ملی پخولاتوب او سولی چیغی په زوره زوره وهلی. ولی زمونږ مجاهدینو هغوی ته دتوپکو په خوله غابښ ماتونکی ځوابونه ورکړل دغه فتحه او نصرت د هغه قرآنی ایت مصداق دی چی خدای تعالی د مؤمنانو عمل نه ضایع کوی.

مجاهدو رور حکمتیار د مجاهدینو دی وروستیو فتوحاتوته دا شاری په ترځ کی وویل: د افغانستان څخه دروسانو دوتلو دپیل څخه تر او سه پوری(۷۰) ولسوالی او د مزدور حکومت تر «۲۰۰۰» زیاتی پوستی دمجاهدینو پلاس فتحه شوی.

د حزب اسلامی افغانستان امیر په زابل ولایت کی د مجاهدینو اتفاق او اتحادته دا شاری په ترځکی وویل: د افغانستان نه دروسانو تر وتلو د مخه خلکو فکر کاوه چی د قدرت د لاسته را وستلو لپاره به د مجاهدینو ترمنځ شخړی وی ولی د خدای (ج) په فضل د مجاهدینوترمنځ په کامل ډول اتحاد موجود او د دښمن په مقابلکیپوموټی دی. ددی تاریخی غونډی په اخرکیدورور حکمتیار لخوا یویو ټوک قرآنکریم دزابل ولایت قوماندانانو ته ډالیشو.

دسنبلیپه۱۶مه مجاهد ورور حکمتیار دخپلوهمسنګرو ورونو سره یوځای دره حمیتو په لور چی د شاولی کوټ دولسوالی له مربوطاتو څخه ده و خوځیدل او په سبائی ددی ولسوالیعمومی قوماندان د چټ اخندزا ده په نوم چی تقریباً ۵۰۰۰ وسلنه وال مجاهدین لری له ورور حکمتیار سره ملاقات وکړ او دلږ تم نه وروسته دشاولی کوټ څخه دار غنداب دولسوالی په لور وخوځیدل.

دسنبلی په ۱۵مه‌نیټه دار غنداب ښار د مجاهد ورور حکمتیار د استقبال یوه ښه نمونه وه او پاتی دی نه وی چی دار غنداب په ولسوالی کی داسی کور نه ؤ پاتی چی د هغه په دیوال د دښمن مرمی نه وی لګیدلی او هغه ته تاوان نه وی رسیدلی.

تقریبا په سلوکی(۹۰) کورونه روانباغونه په ځنګلونو بدل شوی او نوموړی ولسوالی په کلی توګه ازاده ده. ګرانقدر میلمه د خلکو او قوماندانانو لخوا په ښه توګه پذیرای شو په همدی ورځ دماز دیګر ترلمانځه وروسته ورور حکمتیار دسپین ږیرو اوقوماندانانو سره دپیژند ګلوی لیدنه کتنه وکړ او دما ښام تر لمانځه وروسته وروروحکمتیار د مجلس برخوالو مجاهدینو او نورو حاضرینو پوښتنو ته د قناعت وړځوابونه ورکړل وروسته ورور حکمتیار ددی ولسوالی یوی بلی قریی ته ولاړ دهغی سیمی قوماندانانو سره یی د صمیمیت په فضا کیدشپی تراته بجوپوری خبری او بحثونه وکړل او په خپلو خبرو کی ئی قوماندانانو ته د دښمن د عملیاتو دهغوی دسیسی خصوصاً دلویی جرګی له لاری د حکومت جوړیدل او نورو خارجی ستونزو په باره کی پوره معلومات ورکړ.

ورور حکمتیار دسنبلی په ۱۶مه نیټه د خپلو ملګرو سره یوځای دارغنداب ولسوالی د مختلفو تنظیمونو ۴۲ جهادی مرکز ونه ولیدل او خپلی عالمانه خبری یی

مجاهدینو ته واور ولی .

د حزب‌اسلامی میر د سنبلی په ۷ ۱مه نیټه دارغنداب ولسوالی څخه د پنجوایی ولسوالی‌په لور روان شو وروسته د کندهار هرات د عمومی لاری لـه قطع کیدو د تلوکان سیمی تـه ورسید د همغی ورځـی پـه ما سپین کی د پنجوایی ولسوالۍ دمختلفو جهادی تنظیمونو قوماندانانو سره لیدنه وکړه . او د ملا عبدالظاهـر اخند پـه مرکز کی ئی ورتـه ارځښتناکه وینا وکړه او په خپلو خبروکی یی زیاته کړ چی موږ هیڅ‌ا ته ددی حق نه ورکو چی دکودتا په شکل اویا دکوم بلی بین المللی سازش پـه شکل پـدی ملت حاکم شی موږ به خپل اصولی جهاد ته ادامه ورکوو د برخو الوڅخه دلعل محمد پـه نـوم یوقوما ندان د مجاهد ورور حکمتیار د خبرو د تائید په اساس وویل : ترڅو پوری چی خپل اصلی هدف ته نه یو رسیدلی وسلـه بـه پـه ز مکـه کښیښږو .

ورور حکمتیار دسنبلی په ۱۷مه نیټه دکندهار د ښار پـه یـو کیلو متری کی وگرځید د ده سره علما ، سپین ږیری ، مجاهدین او نور متدین خلک هم ملگری وو . او بیا هغوی ته یی د خبرو پـه ترڅ کی وویل : د افغانستان مجاهد ملت پـه زیات شهامت او بی مشاله قربانی روسان دیته مجبور کړل چی له افغانستان څخه خپل پوځ وباسی او غلامان یی د گلـو گیډی ورتـه پـه غاړ کی اچـوی او خدای پامانی ور سره کوی .

موږ فیصلـه کړی چی اخرین روسی عسکر هم باید د مجاهدینو ډزی واوری چی هغه هم پوه شی چی د دی ملت احساس دهغوی په باب څه دی .

د حزب اسلامی امیر د ځینو خپرونو ، پروپا گندیو او استعمار چیانو دډ نهوررو پـه هکلـه چی وایـی ، حـزب اسلامی د قدرت دلاسته راوړلو لپاره د نورو تنظیمونو سره درگیـر دی وویـل : چـی دا خبـره بی اساسـه ده زه پـه افغانستان کی دیو منتخب اسلامی حکومت غوښتونکی یم د ملت پـه رایـه اعتماد لرم او هر څوک چی دی ملت د حکومت لپاره قابل د قبول وگڼه زما لپاره هم قابل دقبول دی او په اخرکی د حزب امیـر ورور حکمتیار تاکید وکړ چی ترڅو پوری موږ ژوندی یو د شاهی حکومت لپاره توطئی او یاد کوتا له لاری پـه افغانستان کی د حکومت جوړیدل انشاء الله ممکن نـه دی پـه اخـر کی د کندهـار ولایت سپین ږ یرو او مؤمنو ښاریانو د ورور حکمتیار د خبرو تائید وکړ او ژمنـه ئی وکړ چی تـر څـو پوری پـه افغانستـان کی یـو واقعی اسلامی حکومت نـه وی را غلی زمونږ جهادبـه جاری وی د شرق او غرب په دسیسو بـه نه غولیږو .

د حزب اسلامی امیر د سنبلی په ۲۰مه‌نیټه دکندهار ولایت د جهاد د امارت پهه شوری کی گډون وکړ چی د کندهلر د ولایت ۲۵ تنو اتلو قوماندانانو هم پـکی گډون درلود ورور حکمتیـار د جهـاد مسوولینوتـه وویل : تاسو کوشش وکړی چی د کندهار ولایت په سطحه یوه واحده قضا یی او نظامی شوری ولری چی د مجاهدینو د صفونو تر منځ نظم او امنیت ټینگ شی .

دحزب امیر پـه خپلو خبروکی په ښکاره وویل : چی لدی وروستـه هیڅ کـودتـائی رژیم منځ تـه نشی را تـلای.

(پاتی په ۶۶ مخ کی)

ولجه شوی ټانک چی د کندهار ... مجاهدینو له ملحد دښمن نه تر لاسه کړی

راه‌های حل بحران افغانستان

حکمتیار

مقدمه:

مقاومت اسلامی ملت مؤمن ما پس از ده سال جنگ مسلسل وتقدیم یك ملیون وسه صدهزار شهید به مرحله یی نهایت حساسش رسیده است . مرحله که سرنوشت این انقلاب وآینده کشور وملت ما در آن تعین می گردد-اگر محتاط نباشیم و در موضع گیری های خود کمال دقت وتدبر بخرچ ندهیم شاید یك اشتباه کوچك باعث شود که همه قربانیها بهدر برود . و پیروزی انقلاب ما ده ها سال بعقب بیفتد .

از بدو انقلاب تا امروز که در آستانه پیروزی نهائی قرار داریم – اهمترین کار ما تداوم مقاومت و تشدید آن در برابر دشمن بوده است ولی امروز مسئولیت بزرگ دیگری نیز بعهده ما گذاشته شده است مسئولیت اقامه صلح پس از خاتمه جنگ – مسئولیت پایه گذاری نظامی که برای آن همه این دشواریها را تحمل کردیم – نظامی که درگیری های مسلحانه برای کسب قدرت را برای همیش منتفی سازد ومجالی برای تکرار فاجعه خونین هفت ثور وحوادث بعدی آن نگذارد .

سوالی که امروز دربرابر همه مطرح است وباید افراد متعهد ومجاهد به آن جواب مقنع تهیه کنند این است که چگونه میتوان جنگ جاری را درست پایان بخشید ،وپس از آن نظام مستحکم . صالح ونیرومندی را جایگزین نظام حاکم ساخت که جوابگوی نیازمندی های ملت وقادر برتطبیق اسلام بوده واز حکومت های کودتائی برای همیش جلو گیری کند وبه رای ملت در انتخاب رئیس حکومت رجوع شود وخاندان معین وقبیلهٔ خاصی برهمهٔ ملت حکومت نکند و اقتدار درخاندان معین ومشخص بعنوان پدیدهٔ موروثی خلاصه نگردد وملت به غلامی وبردگی طبقه حاکم کشانده نشود ۰

بهمان پیمانه‌یکه شروع جنگ وتداوم آن اهمیت داشت نتیجه گیری درست از قربانیهای دوران جنگ و تهیه برنامه‌یکه اهداف جنگ راتضمین کند و راه های سالم پایان بخشیدن به جنگ واقامهٔ صلح دوامدار را ارائه کند واهمیت دارد بیرون رفتن

قوای روس وسقوط حکومت نجیب خقیقتی است متصل آن ویا قبل از آن که پس ازین نمیتوان

درآن شك كرد ولی آنچه تاهنوز ملت ما نسبت به آن اطمینان قاطع نداشته وبدلایل مقنع واقدامات مؤثر در رابطه با آن ضرورت دارد ـ این است که چه نظامی ـ جای حکومت فعلی را خواهد گرفت؟ نیروهای مطرح درجهاد چگونه قادر خواهند شد تا اختلافات شانرا برسرچگونگی نظام آینده منتفی ساخته وسر طرح واحدی توافق کنند؟ آیا براستی پس از سقوط حکومت دست نشانده روسها امکان جنگ برای کسب قدرت برای همیش از میان خواهد رفت ودیگر هیچ کسی برای رسیدن به قدرت به سلاح متوسل نگردیده وفاجعه موجود باردیگر تکرار نخواهد شد ؟دربارهٔ پایان جنگ وآیندهٔ افغانستان نظریات ـ آراء وتصامیم معلنی و غیر معلن وجود دارد که مبنای مواضع گروه های مختلفی را تشکیل داده است که لازم است آنرا بررسی نموده ،بنگریم کدام یکی مطابق اسلام وضامن پیروزی کامل جهاد است تا آنرا با اطمینان خاطر برای مرحله نهائی انقلاب خود انتخاب کنیم .

آراء و نظریاتی که تاحال در رابطه باحل سیاسی قضیه افغانستان ارائه شده است بطور عمده قرار آتی است :

۱ـ حکومت ائتلافی :

تشکیل حکومت مختلط وائتلافی میان مجاهدین وحزب خلق راه حلی است که مسکو وحکومت نجیب عنوان نموده تاحال از آن دفاع می کنند .

مسکوبه این عقیده است که اگر حزب خلق سهم مناسبی درحکومت آینده نداشته باشد هیچ چیز دیگری نمیتواند بقای حزب خلق وحتی زندگی افراد و اعضای آنرا تضمین کند .

حکومت نجیب تحت پوشش مصالحهٔ ملی تلاش های زیادی برای اقناع نیروهای مخالف رژیم بخرچ داد تا در حکومت ائتلافی شرکت ورزد گرچه گروهك های کوچك چپی چون"ساما"و"سازا"و افرادی از گروه افغان ملت به دعوت نجیب لبیك گفتند وعده‌ای از افراد سرشناس برخی از گروه های مجاهد نما نیز یابموافقه تنظیم های مربوط شان ویابدون آن ، درحکومت ائتلافی نجیب شرکت ورزیده وپست هائی راحاصل کردند ولی این طرح نتوانست مشکل روسها و حکومت نجیب ز احل کند وباعث تضعیف مقاومت ملت وایجاد پشتوانهٔ مردمی برای رژیم حاکم شود .

مسکو که طراح نخستین این راه حل بود وحکومت نجیب را زیرفشار گرفت تا اقدامات مناسبی برای پیروزی و تطبیق آن بعمل آورد.باگذشت زمان پی برد که طرح مذکور غیر عملی بوده نتیجه‌یی برآن مرتب نمی گردد بالاخره با صراحت اعتراض کرد که طرح مصالحهٔ ملی نجیب نتائج مطلوب تحویل نداد .

افرادی که دعوت مصالحهٔ ملی نجیب را پذیرفته پست هائی را در حکومت نجیب بدست آوردند به تدریج پی بردند که مرتکب اشتباه بزرگی شده اند وسرنوشت شانرا با طرفی مرتبط ساخته اند که محکوم به زوال است .

هرچند تشکیل حکومت ائتلافی میان مجاهدین وحزب خلق غیر عملی بوده-امکانات تطبیق آن وجود ندارد ولی نباید گمان کرد که همه کس ـ حتی در نخستین روزهای طراح آن به عدم تطبیق وغیر عملی بودن آن پی برده آنرا بی اهمیت تلقی نموده است ، عدهٔ زیادی مخصوصاً آنانکه یا در مقاومت نقشی نداشتند وبه امریکا و اروپا پناه برده اند ویا آنانکه نقش شان د رمقاومت باهیچ برابر بوده واز طریق ادامهٔ مقاومت امیدی به آیندهٔ روشن خودشان وسهم دلخواه درحکومت مجاهدین ندارند به این طرح خوش بینی نشان داده وفد هایی به کابل اعزام کردند وتحلیل هایی به اصطلاح علمی به نفع این رأی تحویل دادند . اگر مخالفت جدی وقاطع مجاهدین نمی بود شاید عدهٔ زیادی ازین قماش مردم ـ بانجیب آشتی نموده و درحکومت ائتلافی اش شریك می شدند واز مخالفت دست می کشیدند.

درغرب تبلیغات زیادی به نفع این راه حل صورت گرفت مخصوصاً دربدو اعلان مصالحهٔ ملی واز طرف حلقه هایی که با تاسیس حکومت مجاهدین درافغانستان شدیداً مخالف اند واز میان افغانان نیز عناصر وابسته به غرب و افراد ضعیف النفس نسبت به آن خوش بینی نشان داده در ابتدا باقوت

هرچه بیشتر تأیید نمودند ولی بعداً به تدریج از اظهار خوش بینی وتأیید شان نسبت به راه حل مذکور کاسته اند تا آنکه طرح مذکور توسط همه اطراف ذیدخل در قضیه غیر عملی تشخیص گردیده کنار گذاشته شد .

حکومت بی طرف :

اقتراح دوم برای حل بحران افغانستان تشکیل حکومت بی طرفیست که برای همه اطراف ذیدخل قابل قبول بوده نه مجاهدین در آن سهمی داشته باشند ونه حزب خلق .تا زمانیکه مسکو برحکومت ائتلافی دارای قاعدهٔ وسیع اصرار داشت طرح حکومت بی طرف طرفداران سرسخت زیادی نداشت ، وبطور جدی مطرح نبود ولی بعداز آنکه مسکو دریافت که نه بقای حکومت فعلی بعداز انسحاب قوای روس ممکنست ونه تشکیل حکومت ائتلافی دارای قاعدهٔ وسیع مشتمل بر مجاهدین و حزب خلق میسر است توافقش را در زمینه تشکیل حکومت بی طرف به نمایندهٔ خاص سرمنشی ملل متحد آقای کوردویز اظهار داشت و تلاشهائی بطور مستقیم از طریق کشور های دوستش چون هند درین رابطه براه انداخت . این راه حل باقوت بیشتری درهمه حلقه های سیاسی زیر بحث گرفته شد وتبلیغات وسیعی به نفع آن آغازگردید از میان افغان ها کسانی از این طرح باعلاقه مندی زیادی جانبداری نموده از آن بدفاع پرداختند که یانقش شان درمقاومت ضعیف بوده ، ویا در طول ده سال جنگ ، مواضع مخاصمانه علیه تجاوز روسها اتخاذ ننموده وبی طرفی وبی تفاوتی شانرا نسبت به جریانات افغانستان حفظ کرده اند ومنتظر چراغ از طرف مسکو بودند . واز جمله نیروهای خارجی کسانی ازین طرح به شدت جا نبداری کرده اند که حکومت اسلامی بدست مجاهدین را خطری برای مصالح شان می شمارند .

استدلال هواداران حکومت بی طرف درافغانستان ـ چنان است که : چون حکومت مجاهدین برای روسها قابل قبول نیست وحکومت کمونست ها برای مجاهدین قابل تحمل نمی باشد وحکومت مختلط وائتلافی میان این دو طرف نیزعملی وقابل تطبیق نیست پس راه حل دیگری جز تشکیل حکومت بی طرف وجود ندارد ، طرح حکومت بی طرف به این دلیل نیز طرفداران بیشتری پیدا کرد که مسکو به شمول حلقه های غربی با آن توافق نموده از طریق نمایندهٔ خاص سرمنشی ملل متحد ـ درپی تطبیق آن شدند .

حقیقت امر این است که طرح پیشنهادی کوردویز مبنی برتشکیل حکومت بی طرف شامل سی عضو بی طرف وتأسیس لویه جرگه توسط این حکومت وسپس تشکیل حکومت دائمی و ثابت برای این کشور از راه لویه جرگه ـ بهیچ صورتی نمیتواند طرح شخص او و زادهٔ تعقل و تدبر مصلحانه او باشد !!

در قضایای پیچیده چون قضیهٔ افغانستان سیاستمدارانی چون کوردویز هیچگاهی نمیتوانند از ذهن خود ، و بدون الهامی از مسکو و واشنگتن وتوافق آنان راه حلی ارائه دهند ـ اظهارات کوردویز بازگو کنندهٔ این حقیقت است که با پیشنهادلویه جرگه تأسیس حکومت بی طرف همه اطراف غیر از مجاهدین وگروهٔ کوچك رادیکال های حزب خلق موافق اند .

نسبت به این طرح چند ملاحظهٔ جدی واعتراض شدید وجود دارد :

الف : افراد بی طرف شامل لست آقای کوردویز ـ از نظر چه کسانی بی طرف اند ؟ چه کسی به نمایندگی از مجاهدین به وی گفته است که افراد مذکور ر ابعنوان اشخاص بی طرف قبول دارند ؟ تاحال مجاهدین حاضر نشده اند که آقای کوردویز را بحیث میانجی بپندارند واز ملاقات وی اجتناب کرده اند . پس این لست ر اچه کسی به او سپرده است ؟ آیا او در جستجوی افراد بی طرف میان ماسکو و واشنگتن است ویا درپی دریافت چهره های بی طرف قابل قبول برای اطراف درگیر در قضیه افغانستان ؟

ب : آقای کوردویز باطرح پیشنهادی اش خواسته است ثابت کند که بحران افغانستان ـ بحران داخلی بوده از درگیری دوطرف داخلی بمیان آمده است درحالیکه ملت ما علیه تجاوز خارجی وحکومت

دست نشاندهٔ اجانب می جنگد. بحران مذکور زمانی حل گردیده وجنگ خاتمه می یابد که تجاوز خارجی ومداخله در امور داخلی کشور بااسقاط حکومت مزدور متوقف شود، او باتشخیص غلطی که از وضع دارد برای حل بحران نیز طرح غیر واقعبینانه حکومت موقت متشکل از سی نفربی طرف را پیشنهادنموده برآن اصرار می ورزد وکسانی راکه بااین طرح نامعقول وغیر عملی مخالف اند به عناوین مختلف متهم میسازد .

من از آقای کوردویز می پرسم :

اگر قبول کنیم که بحران کشور ما داخلی بوده وازطریق تفاهم میان اطراف داخلی حل خواهد شد آیا در کجای دنیا ودرکدام قضیه از قضایای داخلی کشورهای جهان معضله کشمکش برسرنوع نظام وچگونگی حکومت، حکومت ـ بافورمول بی سابقهٔ کوردویز که در تاریخ نظیری ندارد حل شده است؟

آیا آقای کوردویز اجازه می دهد که معضلهٔ کشمکش برسر اقتدار میان حزب حاکم وحزب مخالف درکشورش اکوادور از طریق تکوین حکومت بی طرف شامل عده ‌از افراد غیر دخیل در مسابقه حل گردد. در طرح مذکور انتخابات ومراجعه به آرای مردم درهیچ مرحله‌از مراحل وجود ندارد که حکومت موقت پیشنهاد شده افراد دلخواهش را بعنوان اعضای لویه جرگه دعوت می کند تا حکومت ثابت و دائمی برای افغانستان بسازد وطبیعی است که لویه جرگهٔ مذکور چون لویه جرگهٔ نجیب ـ داؤد وظاهر شاه رئیس حکومت موقت را بعنوان رئیس جمهور قانونی و دائمی تعین خواهد کرد وبدین ترتیب حکومت موقت آقای کوردویز به حکومت دائمی ثابت وقانونی مبدل خواهد شد !!

عجیب است که مصلحین بحران افغانستان !! درکشورهای خودشان طرفدار تشکیل حکومت اکثریت وانتخابات آزاد بوده ولی برای ما شرقی ها ،نظام فرسوده وغیر عملی لویه جرگه را که همیشه چون وسیله در دست حکام مستبد ومطلقه بکار گرفته شده است ـ سفارش میدهند وتاکید می کنند که افغانها به سیستم عنعنوی لویه جرگه رجوع نموده ومشکل شانرا از آن طریق حل کنند !!

اگر ما نظام های مطلقه نیم قرن قبل اروپا را بعنوان سیستم عنعنوی مردم اروپا برای حل بحران های داخلی آنان پیشنهاد کنیم وبه آنان توصیه نمائیم که بجای انتخابات به سیستم عنعنوی نیم قرن قبل تان رجوع نموده ،معضلهٔ چگونگی نظام فردای تانرا از اینطریق حل کنید ، آیا احدی در اروپا حاضر خواهد شد ، این توصیه وسفارش را از ما بپذیرد ؟ نمیدانیم از ما که برای آزادی ازتسلط حکومت های مطلقه تحمیلی ده سال را زیر ریزش بم ومرمی ودر آتش جنگ گذشتانده ایم چگونه این انتظار بی جا را دارند ؟

د: درصورتیکه حکومت نجیب به کمک هفدهٔ فرقهٔ مجهز قوای روسی نتوانست برکمتر از ده در صد افغانستان مسلط شود ،همچنان کابینهٔ به اصطلاح ائتلافی حسن شرق (که مسکوو آژانس های غربی او را شخص بی طرف می خواند) درزمینه حل بحران افغانستان کاری انجام داده نتوانست وامروز همه کس به این حقیقت اعتراف میکند که پس ازانسحاب قوای روسی ازافغانستان حکومت فعلی نمیتواند برای مدت کوتاهی در برابر مجاهدین مقاومت کند ـ با درنظرداشت همهٔ این حقایق ـ چگونه ممکن است بپذیریم که حکومت بی طرفی محروم از پشتوانهٔ نیرومند داخلی خواهد توانست اوضاع را کنترول کند و جلو ادامهٔ جنگ را سد نماید ؟

واقعیت امر این است که پس از این تنها حکومتی میتواند بر اوضاع مسلط شود و جلو درگیری ها را سد نموده وصلح وامنیت را درکشور ما تامین کند که از تأیید اکثریت قاطع ملت برخوردار بوده ممثل ارادهٔ ملت باشد ـ حکومات غیر منتخب از هرنوعی که باشد ـ هیچ رولی‌نمیتواند درحل بحران افغانستان بازی کند ـ وهیچ چیزی نمی تواند بقای آنرا تضمین نماید. لازم است بدانیم چرا برخی از حلقه های غربی وعناصر وابسته به آن بجای حکومت منتخب از حکومت بی طرف جانبداری می کنند ودر عوض انتخابات ، لویه جرگه را سفارش میدهند ؟

دلیل این جانبداری ها وسفارش های مغرضانه روشن است ـ آنها میدانند که ملت مؤمن افغانستان به چیزی کمتر از حکومت اسلامی راضی نگردیده به کسانی رأی خواهند داد که نسبت به تشکیل حکومت اسلامی متعهد بوده ود رجریان جهاد تعهدشانرا نسبت به اسلام واخلاص شانرانسبت به ملت ثابت کرده اند . اگر به آرای مردم رجوع شود مجالی برای کسانی باقی نمی ماند که درجنگ آزادی سهمی نداشته ودرغم و درد مردم شریک نشده اند . آیاممکن است ملت به کسی رأی بدهد که در جریان این جنگ طولانی نابرابر ودر اثنای که ملت هر روز ده ها و صدها شهید وزخمی تقدیم می کرد وخانه هایش باتوپ وتانك ویران گردیده قریه هایش به آتش کشیده می شد او به اروپا وامریکا فرار کرد ، نه اشك یتیمی را خشك کرد نه برسر و روی مجاهد مجروحی دست نوازش کشید نه از حالت زار و پریشان مهاجر مضطرب ومحتاجی واقف شد ـ ونه گرد هجرت وجهاد برموهای اتو شده ونکتائی و پتلون او نشست ، حلقه هاهوادار حکومت بی طرف ولویه جرگه بخوبی میدانند که انتخابات آزاد منافع آنهارا تأمین نمی کند ومنتج به حکومت مجاهدین خواهد شد .

این حلقه ها دراتخاذ مواضع شان پابند هیچ اصلی نیستند ـ آنها از پابندی به اصول ثابت نفرت دارند- درکشوری که انتخابات راه واحد تسلط طبقه دلخواه آنان باشد از انتخابات جانبداری می کنند ولی درکشور دیگری که اوضاع معین اجتماعی طبقه دلخواه آنانرا از صحنه کنارزده است، ونفوذ واعتبارش را در اجتماع ازمیان برده است اصل دیموکراسی ، انتخابات ومراجعه بر آرای مردم و تأسیس حکومت اکثریت رابه فراموشی می سپارند وازطرق دیگری درپی تحمیل طبقهٔ مذکور برمردم میشوند .

حال که درافغانستان نه ازطریق کودتاهای عسکری میتوانند حکومات دلخواه شانرا تحمیل کنند نه باتبلیغات خود میتوانند چهره های معینی راچون بزرگ مردان قهرمان تاریخ جلو بکشند ، مردم ما را خدعه نموده برمحور این چهره ها جمع کنند ونه باپول میتوانند آراء مردم ر ابخرند وازطریق انتخابات جعلی مهره هایشانرا مسلط بسازند چه چاره دیگری جز جانبداری از حکومت بی طرف و تأسیس لویه جرگه دارند ؟

طرح لویه جرگه محاوله ایست برای جلوگیری از حکومت دلخواه مردم افغانستان وتحمیل رژیمی که ازتایید اکثریت مردم برخوردار نبوده ضعیف ومتکی به اجانب باشد . ووول قیادتی که درمتن این انقلاب تبارز نموده وملت را درجنگ آزادی رهبری وبسیج کرده است درحکومت آینده منتفی گردد و جای آنان به متنفذین محلی ، رؤسای عشائر و قبائل وحکام و زمامداران سابق که درجریان انقلاب از زعامت وقیادت سیاسی واجتماعی مردم عقب زده شدند تخلیه گردد .

۲ـ لویه جرگه :

عده‌ئی از افغانها برای حل بحران افغانستان تدویر لویه جرگه و تأسیس حکومت آینده از طریق لویه جرگه را پیشنهاد می کنند تفاوت طرح آنان باطرح لویه جرگهٔ کوردویز درآن است که دریکی نخست حکومت بی طرف تأسیس می گردد بعد لویه جرگه ود ردیگری نخست لویه جرگه و سپس حکومت ثابت آینده .

این طرح نظریه مجردیست که امکانات تعمیل وتطبیق آن درنظر گرفته نشده اشت .

اگر از طراحان و طرفداران این طرح بپرسیم که :

۱ـ چه کسی اعضای این لویه جرگه ر اانتخاب خواهدکرد ؟

مرجع متفق علیه وباصلاحیتی که حق تثبیت و تحدید اعضای لویه جرگه را داشته باشد وملت تصمیمش را محترم شمرده وبه آن قانع شود کدام یکی خواهد بود ؟

۲ـ بحث درمورد تثبیت وانتخاب اعضای لویه جرگه تحت اشراف کدام واحد اداری قابل قبول صورت خواهد گرفت ؟ چه کسانی درین مناقشه شرکت خواهند کرد ؟

۳ـ معمولاً لویه جرگه ها ذریعه حکومات مسلط دائر گردیده است ـ حکومتی که لویه جرگهٔ مذکور را دائر کند ودرین فرصت زمام امور را دردست

داشته شرائط لازم برای تدویر لویه جرگه را فراهم سازد کدام حکومتی خواهد بود ؟

٤ـ چه کسی میتواند تضمین کندکه تصمیم عدهٔ قلیلی بنام اعضای لویه جرگه راکه ملت به ایشان رای نداده است برای همه نیروهای مطرح درحوادث افغانستان قابل قبول بوده ومانعی در برابر تطبیق آن ایجاد نخواهد شد ؟ ومجاهدینی که برای آزادی کشور شان ده سال مکمل جنگیده اند ود رمقاومت دلیرانه آنان ـ نیروهای اجنبی وادارشدند تا کشور مارا ترك بگویند چگونه راضی خواهند شدکه اکنون پس از آزادی کشور ، عدهٔ انگشت شماری سرنوشت آنانرا تعین کند ـ وکسی درباره آینده کشور ونوع نظام از آنان نپرسد واز اظهار رأی محروم شوند .

معلوم نیست چه جوابی به این سوالات ارائه خواهندکرد ؟

درحالیکه هیچ قبیله وهیچ قریه وجود ندارد که دارای زعامت متفق علیه ومعترف به بوده وحکومت مسلطی نیز وجود ندارد تافیصله اش دربارهٔ انتخابات اعضای لویه جرگه قاطع بوده وکسی نتواند آنرا چلینج کند نمیدانم این لویه جرگه چگونه دائر خواهد شد وشامل چه کسانی خواهد بود؟

طرح لویه جرگهٔ کوردویز باوجود غیر عادلانه بودنش نسبت به طرح این دوستان عملی تر است زیرا در آن طرح حکومت بی طرفی پیش بینی شده است که افراد دلخواهش رابه عنوان اعضای لویه جرگه دعوت خواهد کرد . ولی درین طرح مرجع باصلاحیت قانونی وقابل قبول برای ملت بمنظور تدویر لویه جرگه معرفی نشده است .

٤ـ تشکیل شوری براساس تساوی میان احزاب :

برخی از احزاب همیشه تلاش می ورزند تا در برابر هرطرح دیگری (هرچند حلال مشکلات مابوده مبتنی برحق وعدالت باشد)

به این دلیل مخالفت ورزیده از تطبیق آن جلوگیری می کنند که میخواهند شوری تشکیل گردد تابه ایشان نیز باوجود ضعف وناتوانی شان سهم مساوی با دیگران داده شود وبا احزاب نیرومند ومؤثر برابر شمرده شوند .

از آغاز جهاد وبعداز آنکه احزاب متعددی درپشاور وتهران تشکیل گردید بمنظور توحید این احزاب شوری های براساس تساوی میان احزاب تاسیس گردیده است که نه تنها از عهدهٔ حل مشکلات و توحید صفوف برآمده نتوانسته است بلکه هربار پس از مدت کوتاهی متلاشی گردیده مشکلات تازه را برای ملت ما خلق کرده است .

تجارب نشان داده که درین نوع شوری ها ـ انتخاب رئیس دشوار بوده منتج به نتائج آتی میشود :

١ـ یا احزاب دارای سهم مساوی شخص بی طرفی را بعنوان رئیس انتخاب می کنند شخص بی طرف مذکور نمیتواند برای همیش ودر همه قضایا بی طرفی اش راحفظ کند ناچار د رقضیه یا از قضایا طرف قرار می گیرد وبه این ترتیب نه تنها به مخالفت یکی از اطراف مواجه میشود وادامه ریاستش باخطر تهدید میگردد ؛

بلکه اتحاد درمجموع امکان اتخاذ تصامیم را از دست میدهد وبه هیئت غیر فعال و غیرمؤثر درمی آید وبالاخره متلاشی میشود رئیس بی پشتوانهٔ مذکور که از جانبی نمیتواند برای همیش توازن را مراعات کند و از جانب دیگر طرف شدن در قضایا نیز برای او خطرناك و دشوار است اگر بخواهد به رئیس مؤثری تبدیل شود وبرای خود قاعدهٔ درداخل صفوف درست کند باید به جلب وجذب افراد بپردازد-طبیعی است که یکی از تنظیم هانیز اینکار اورا تحمیل نخواهند کرد ومشترکا به ریاست او خاتمه خواهند بخشید واتحاد متلاشی خواهد شد-مسلماً پس از آنکه اتحاد متلاشی میشود رئیس اتحاد که دارای نام ونان و پشتبانی شده است نمیتواند چون سابق به خانه اش برگردد و به شخص عادی تبدیل شود اواز دیگران درچه کم است؟ ـ تاباستفاده ازین فرصت ، حزبی برای خود درست نکند؟ به این ترتیب اتحاد براساس تساوی مذکور با انتخاب رئیس بی طرفی ـ مولود نامیمونی را بشکل حزب تازهٔ عرضه می کند وخود ناپدید میشود .

تجربه تلخ اتحاد حزب و جمعیت به اسم حرکت

انقلاب اسلامی واتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان شامل پنج حزب که هریکی احزاب جدیدی را تولید کرد نتیجه شوری ها ی براساس تساوی وانتخاب شخص بی طرف بحیث رئیس اتحاد بود . واگر شورای مذکور شامل چند گروه باشد ورئیس اتحاد از میان رؤسای احزاب تعین شود بدون شك کسی بحیث رئیس اتحاد تعین خواهد شد که از ضعیف ترین حزب نمایندگی میکند احزاب کوچك انتخاب رئیس از حزب موثر ونیرومند را خطری برای موجودیت خود تلقی نموده جبههٔ مشترکی میسازند وبه این ترتیب امکان انتخاب رئیس از حزب موثر را محال ساخته وبرسر شخصی توافق می کنند که شخصیت ضعیف او و اعتبار ناچیزش درملت دردسری برای احزاب کوچك ایجاد نکند چنین کاری مشکلات آتی ر ادرپی خواهد داشت .

۱ـ بی اعتبار شدن اتحاد میان ملت .

۲ـ عدم رضایت وقناعت احزاب مؤثر ونیرومند ودرنتیجه عدم همکاری مخلصانه آنان .

۳ـ اطرافی که فیصلهٔ مذکور را غیر عادلانه بشمارند وگمان کنند طی این اتحاد حق آنان تلف گردیده ومورد ظلم قرارگرفته اند درپی تضعیف اتحاد ومتلاشی شدن آن خواهند بود .

پیامبر (ع) می فرماید :

کسی که متولی امور مردم گردید واو کسبی را برمسلمانان مقرر کرد که نسبت به وی افراد مستحق تر و باکفایت تر میان انان وجود دارد یقیناً (بااینکار) باخدا وپیامبرانش وهمه امت خیانت کرده است .

قرآن حکم میکند که دراثنای صلح دوطرف درگیر نیز باید عدل وقسط تامین گردد صلحی که مبتنی برعدل و قسط نباشد هرگز صلح پایدار نخواهد بود . چنانچه می فرماید : (وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما .فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امرالله ـ فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین ـ ۵

واگر دوگروهی از مسلمانان باهم جنگیدند میان شان صلح کنید واگر یکی از آنان بردیگری تجاوز کرد پس علیه گروهی که تجاوز می کند بجنگید تا آنکه بحکم خدا منقاد شود پس اگر انقیاد ورزید میان شان باعدل و برابری صلح نموده وقسط را مراعات کنید (هر دو را برابر بشمارید اما حق رابه صاحبش برگردانید) یقیناً که خداوند مقسطین ر ادوست دارد .

وجود تجارب تلخ اتحادهای مذکور ـ آنانکه ازین نوع شوری ها استفاده های دلخواه کرده اند تا هنوز برآن اصرار می ورزند تکرار این تجارب تلخ ر اپیشنهاد می کنند .

شوری مبتنی برتساوی مشکل دیگری نیز دارد وآن اینکه رؤسای احزاب دارای حق ویتو بوده هر فیصله راکه موافق برمزاج وضامن مصالح شخصی ویاحزبی شان نیابند ویتو می نمایند در این نوع شوری ها هرفیصله باید به توافق آراء باشد نه براساس برتریت ـ بدو دلیل احزاب نیرومند ومؤثر به هیچ صورتی احزاب ضعیف را در اصدار قرار ها دارای حق مساوی باخود نمی شمارند ودرحالیکه دیگران حاضرنیستند به اکثریت واقلیت وقعی گذاشته شود و شوری براساس آن تشکیل گردد و تمثیل در شوری براساس نفوذ و قوت هر تنظیم باشد آنان نیز حاضر نمیشوند دراثنای تصویب فیصله ها اکثریت کسانی را بپذیرند که درواقع اقلیت اند :

احزاب کوچك نیز به این دلیل فیصله های اکثریت را نمی پذیرند وتوافق خودراشرط حتمی می شمارند که آنان شورای براساس تساوی را بهمین منظور خواسته اند که اقلیت بحساب نیایند وحق ویتو را از دست ندهند اگر ایشان به قرار ها وفیصله های اکثریت راضی می شدند باید باشورای که هرحزب به تناسب قوت ونفوذ خود در آن عضو داشته باشد توافق می کردند .

عده یگمان می کنند که اگر تعداد اعضای شوری زیاد باشد ممکن است به این ترتیب شورای مقتدری تشکیل گردد که باوجود تساوی احزاب رول مؤثری بازی کند واز تسلط مطلقه رؤسای احزاب آزاد گردد؛ ولی تجارب ما نشان داده است

که کثرت اعضای شوری درصورتیکه صلاحیت انتخاب ومعرفی در دست رؤسای احزاب باشد نه تنها مشکلی را حل نمی کند بلکه پوششی برای انانیت وخود محوری های رؤسای مطلق العنان خواهد بود .

در اتحاد اسلامی برای ازادی افغانستان چنین شورای تشکیل گردید در اثنای انتخاب رئیس ـ سروی سری نشان میداد که آراء میان دوکاندید (بدلیل توافق دو رئیس تنظیم برسریك کاندید ودو رئیس دیگری برسر کاندید دیگری) باهم برابر است شب هنگام تلاش های خستگی ناپذیری براه افتاد وبالاخره یك عضو یك طرف اقناع گردید تابطرف دیگری رای بدهد ـ فردا باتفاوت یك رای رئیس اتحاد انتخاب شد ولی بمجرد انتخاب رئیس، اتحاد مذکور متلاشی گردیده حزب جدیدی بانام ونشان اتحاد پابه عرصه وجود گذاشت .

اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان نیز باری شوق کرد تا شورای نیرومندی داشته باشد و هر رئیس، هفت هفت عضو به شورای اتحاد معرفی کند . این شورای مقتدر جلسه‌ی نیز داشت ولی اولین وآخرین جلسه‌ی که پس از اولین جلسه باردیگری دائر نگردید وبرای همیش به فراموشی سپرده شد .

لازم است پس ازین تجارب تلخ مذکور تکرار نگردد درنتیجه لجاجت و اصرار عناصر امتیاز طلب غیر مستحق ، شوری های براساس تساوی تشکیل نگردد هرکسی بحق جائز خود قناعت کند وتمثیل در شوری براساس واقعیت ها ونفوذ وقوت هرحزب باشد ، اگر تنازل وایثار ـ ودادن امتیازات به گروهای کوچك غیر مؤثر میتوانست مشکل مارا حل کند باید تا حال ودرنتیجه اتحاد های گذشته حل می شد .

ه‍- شورای اهل حل وعقد :

راه حل دیگری که برای انتخاب رئیس حکومت پیشنهاد می گردد تشکیل شورائی است مشتمل براهل حل وعقد ـ اهل حل وعقد برکسانی اطلاق میشود که در اجتماع مسلمانان یا از لحاظ سلطه واقتدار ویا از ناحیهٔ اعتبارعلمی واجتماعی مقتدای مردم بوده اختیار وصلاحیت عقد قرارها وحل و فصل قضایا را دارند وعامهٔ مردم ، غرض استهداء وحل منازعات شان به آنان رجوع می کنند .

امرای جیش ـ رؤسای اقوام وقبائل وشخصیت های علمی که مراجع اقتداء وتقلید مردم اند شامل اهل حل وعقد میباشند .

هرچند نظر انتخاب رئیس حکومت وامیر مسلمانان از طریق شورای اهل حل وعقد شبیه به انتخابات غیر مستقیم است،چه رئیس حکومت از طرف کسانی تعین می گردد که آنها خود از ملت نمایندگی می کنند وملت بر رغبت وبدون فشار و تهدید آنانرا مراجع خود پذیرفته اند واز قرار فیصله آنان اطاعت می کنند ولی در جهت تعمیل این نظر انتخاب رئیس حکومت از آنطریق چند اشکال وجود دارد : کسانیکه این نظر را ارائه می کنند هدف شان واقعاً انعقاد شورای مشتمل برهمه افراد دارای مواضعات اهل حل وعقد نبوده بلکه تحت این پوشش ـ خواهان شورای براساس تساوی میان احزاب ومشتمل برافرادی از نوع خود آنان میباشد تاچانس موفقیت شانرا بیشتر بسازد .

۲ـ تثبیت وتحدید اهل حل وعقد درشرائط خاص اجتماعی ماکار دشوار وحتی محال بوده مرجع غیر متنازع فیه وجود ندارد ، تا این افراد را تثبیت کند وبعد شورای مشتمل برهمه آنانرا دائر کند ـ باکدام معیاری و ذریعه‌ی کدام اداره ازمیان صدها هزار فردی که خودرا از جملهٔ اهل حل وعقد می شمارند میتوان عدهٔ محدودی را بعنوان اعضای شوری اهل حل وعقد انتخاب کرد ـ هر قریهٔ کوچك کشورما دارای امامی است دیروز ملکی داشت وامروز سرگروپی از جمله همه این علماء قوماندانان ـ رؤسای قبایل وعشائر وقراء ودهات چه کسانی را شوری اهل حل وعقد گرفت ودیگران را که به چنین شوری راه نمی یابند با استناد بکدام دلیلی قناعت داد ؟

درتاریخ اسلام تاحال هیچ امیر ورئیس حکومتی ازطریق چنین شورای انتخاب نشده است اگر در شرائط بهتر قبل از آن کسی نتوانسته است چنین شورای را دائر کند و بعزل ونصب امراء بپردازد در شرایط بد اجتماعی ما اینکار چگونه ممکن

خواهد بود .

شورای اهل حل وعقد ـ امیر برحال ـ ویاهئیت دیگری به نمایندگی از ملت میتواند کسی را برای امارت نامزد کند ولی تازمانیکه بیعت علنی وعام صورت نگیرد ومردم باطیب خاطر وبدون فشار ودر ملأ عام با امیر نامزد بیعت نکند امارت او مسلم نبوده هیچ کسی نمیتواند او را امیر شرعی وقانونی بشمارد از نظر اسلام امیری که در نتیجه بیعت آزاد عام وعلنی به امارت نرسد واز طرق دیگری این منصب راحاصل کند یا غاصب است یاجابر .

اگر شورای اهل حل وعقد بمنظور انتخاب امیر تشکیل گردد و شورای مذکور کسی را بعنوان امیر نامزد کند لازم است غرض اخذ بیعت ازعموم وبا اکثریت مردم ـ تدابیر جداگانه اتخاذ گرد درشرائط خاص اجتماعی بیعت اکثریت در پاکستان راهمه بعنوان بیعت سر تاسری نمی پذیرند زیرا نیروهای درداخل واحزابی درایران آنرا بیعت سرتاسر ی بحساب نیاورده بمخالفت می پردازند وادعامی کنند که اگر احزاب کوچکتر از آنان درپشاور حق دارند در انتخاب امیر اظهار رأی کنند . به چه دلیلی آنان ازین حق محروم میشوند اگر مهاجرین پاکستان میتوانند درزمینهٔ بیعت وياعدم آن رأی بدهند چرا مجاهدین در داخل ومهاجرین در ایران ازین حق شرعی شان محروم باشند ؟

واقعیت های مذکور نشان میدهند که از جانبی تشکیل شوری اهل حل وعقد دشوار است واز جانب دیگری فیصله شورای اهل حل وعقد درزمینهٔ انتخاب امیر وبیعت باوی کافی نبوده بلکه لازم است با امیری که ازطرف چنین شورای نامزد میشود بیعت عام صورت گیرد. درشرائط خاص اجتماعی ما سهمگیری همه مردم در پروسهٔ بیعت اولی تر و مفید تر بوده جلو تجزیه وانشقاق راسد میکند وامکان کشمکش ونزاع با امیر را بدلیل تایید اکثریت از او منتفی میسازد .

۲ـ انتخابات :

طرح دیگری برای تعین رئیس حکومت وتشکیل شورای مقتدری که بتواند به نمایندگی ازملت درمورد آینده کشور تصمیم بگیرد طرح اجرای انتخابات است .قبل از آنکه در باره این طرح وچگونگی انتخابات بحث کنیم لازم است بدانیم که نظراسلام در رابطه باتعین امیر از چه قرار است ؟ اسلام حق انتخاب امیر را به چه کسی داده است ؟ آیا امارت وامامت یك پدیده موروثی است ؟ آیا امام و امیر مسلمانان ذریعه وحی تعین می شود ویاحق انتخاب آن به امت تفویض گردیده است ؟

اگر انتخاب امیر ـ حق یا وجیبه امت است ، امت از چه طریقی وبه چه ترتیبی این کار را انجام میدهد ؟ آیا لازم است امت درعملیهٔ انتخاب امیر شرکت کند واین حق مسلم فرد فرد است ویابرخی به نمایندگی ازهمه کفایت می کند ؟ این نمایندگان وکلای ممثل جمیع امت از چه طریقی و توسط کدام مرجعی تعین می گردد .؟

سعی میکنیم باکمال ایجاز واختصار دربارهٔ سوالات مذکور درروشنائی آیات قرآن عظیم الشان، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و روش خلفای راشدین بحث کنم . گرچه درمیان مسلمانان گروهای نیز وجود دارد که گمان می کنند امارت وامامت یك پدیده موروثی بوده وامام ذریعه وحی تعین می گردد ولی حقیقت امر این است که اسلام کار تعین امام وامیر را بخود مسلمانان مفوض کرده است .

یك نظر سطحی بتاریخ صدر اسلام وچگونگی انتخاب خلفای راشدین بخوبی وبا وضاحت کامل میتوان دریافت که انتخاب امیر حق امت و وجیبهٔ امت است . دلائل زیادی رامیتوان برای اثبات این حقیقت ارائه کرد که ما به چند نمونهٔ واضح آن اکتفا می کنیم :

حضرت پیامبر (ع) درحالیکه موعد رحلتش فرارسیده است به خطری که ازناحیهٔ عدم وجود امیر وامام در اجتماع مسلمانان متصور است بخوبی علم دارد . اصحابش را نسبت بهر کس دیگری بهتر میشناسد میداندچه کسی برای امارت مستعد تر بوده نسبت به دیگران واجد بیشترین مواصفات وشرائط است وبخوبی آگاه است که باانتخاب، او احدی درامت مخالفت نخواهد کرد وبه این ترتیب

احتمال هرنوع نزاع وکشمکش برسر انتخاب امیر پس از رحلتش از میان خواهد رفت ولی او علیه‌السلام که معلم بشریت است وهر حرف و حرکتش ، رهنمود ودلسوزی برای امت و اسوه و قدوه برای همه انسانیت است بدون آنکه کسی را جانشین خود تعین کند و یا سفارش و توصیه درباره کسی بعمل آرد رحلت می کند وکار انتخاب امیر را به امت میگذارد ـ

متصل رحلت پیامبر اکرم (ع) وقبل ازآنکه کار تدفین جسد مبارکش به پایان برسد ـ اصحابش ، اجتماع نموده تصمیم می گیرند تا اهمترین واجب اجتماعی شانرا که انتخاب امیر است و پیامبر گرامی شان برآن تأکید کرده است ادا کنند وقبل از ادای مراسم تجهیز وتدفین امیر شانرا انتخاب نمایند . دراجتماع مذکور ، کسی از جملهٔ انصار اظهار میدارد که باید امیر از جمله انصار باشد دیگری از میان مهاجرین پیشنهاد می کند که لازم است امیر از زمرهٔ مهاجرین باشد صحابی دیگری طرح دو امیررا که یکی از مهاجرین ودیگری از انصار باشد تقدیم میکند یک دیگر از اعضای مجلس پیشنهاد می کنند که بهتراست امیر از جملهٔ مهاجرین و وزیر از انصار تعین شود ـ حضرت ابوبکر صدیق (رض) درپایان سخنرانی مبسوطش وارائه دلائل کافی امارت حضرت عمر (رض) را اپیشنهاد می کند ولی حضرت عمر (رض) حضرت ابوبکر صدیق (رض) ر انسبت به همه افضل واحق شمرده جلو می آید و دست راستش را بمنظور بیعت بسوی ابوبکر صدیق (رض) دراز می کند وبا او بیعت می نماید ، دیگران نیز بارای حضرت عمر (رض) توافق نموده بدینترتیب بر امارت حضرت ابوبکر صدیق (رض) دراجتماع مذکور اتفاق رأی صورت می گیرد ولی تا هنوز کاربه پایان نرسیده است باید امیری که طی اجتماع مذکور انتخاب شده است د ربرابر عامهٔ اهالی پایتخت کشورمسلمانان بپاایستد سیاست حکومتش را ارائه دارد ومردم با طیب خاطر وپس از قناعت کامل به او بیعت کنند تا امارت او مسلم گردد ـ

این جریان ـ مطالب مهم آتی را افاده می کند :

١ـ پیامبر (ع) درباره هیچ یکی ازیاران واصحابش توصیه وسفارشی نکرده بود تا جانشین او وامیر مسلمانان تعین گردد زیرا ممکن نبود باوجود توصیه وسفارش پیامبر (ع) اصحاب او در باره انتخاب امیر به مناقشه پردازند . و آراء ونظریات مختلفی درین رابطه ارائه کنند زیرا قرآنی که بآن ایمان داشتند این درس ر ابه آنان داده بود که :

(ماکان لمومن ولامومنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم .

مرد وزن مومن نمی سرد که چون خدا و پیامبرش کاری را فیصله کنند (درباره امری از امور فیصله صادر کنند) ایشان را در آن کارشان اختیاری باشد (پس از آن اختیار از آنان سلب میشود ومکلف اند چار وناچار ازآن اطاعت کنند)

١ـ انتخاب امیر حق امت ویکی از اهمترین واجب مسلمانان است که باید بدون تاخیر و درنگ شایسته ترین فرد شانرا بحیث امیر انتخاب کنند . قرآن درین رابطه می فرماید :

(ان الله یأمرکم ان تؤدوالامنت الی اهلها)

بدون شك خداوند (ج) بشما امرمی کند که امانت ها را به اهلش بسپارید . به اتفاق همه مفسرین مراد از امانت درین آیه ، منصب امارت وامامت است .

این آیه نشان میدهد که :

تفویض منصب امارت وامامت به اهلش تکلیف شرعی و الهی همه امت است زیرا خداوند (ج) بهمهٔ امت باصیغه (یأمرکم)امرمی کند تا امانت مذکوررا به اهلش بسپارند اگر انتخاب امیر وامام به مرجع دیگری جزامت مربوط می بود نباید مجموع امت به آن مامور می شد. تشخیص اهل این منصب نیز تکلیف شرعی امت میباشد . اگر امارت و امامت چون مال ومتاع شخصی از پدری به فرزندی به میراث می ماند. نباید این واجب شرعی به امت راجع می گردید که اهل این منصب را تشخیص داده وامانت مذکور را بوی بسپارید .

٢ـ چگونگی اظهار رای د رزمینه انتخاب امیر مربوط به صوابدید امت است تا باتوجه به ظروف وشرائط خاص شان (که از مرحلهٔ دیگری فرق می

کند) بهترین و آسانترین راه را اختیار کنند چنانچه چهار امیر نخستین اسلام – از راه چهار طریقه متفاوت ازهم انتخاب شدند – اگر درین خصوص طریقه ثابت ومعین از قبل تعین شدهٔ وجود میداشت هرگز اصحاب پیامبر (ع) طرق متفاوت ازهم را برای انتخاب چهار خلیفهٔ وامام نخستین اسلام اختیار نمی کردند .

چنانچه ابوبکر صدیق (رض) طی جلسه عام اظهار رأی معین بحیث امیر انتخاب شد . ولی انتخاب خلیفه دوم بشکل کاملاً متفاوت از طریقهٔ مذکور صورت گرفت به نحوی که امیر برحال قبل از وفاتش بطور سری بااهل الرای مدینه منوره دربارهٔ تعین حضرت عمر (رض) بحیث جانشین وی استمزاج نموده اکثریت را بارأی خود موافق یافت وکسانی که ملاحظاتی داشتند باشنیدن دلائل وی قناعت شان حاصل گردیده وباپیشنهادش توافق نمودندوبه این ترتیب پس از وفات خلیفه اول بحیث خلیفه مسلمانان تعین گردید .

انتخاب سومین خلیفهٔ اسلام حضرت عثمان (رض) به شکل دیگری صورت گرفت به نحوی که امیر برحال حضرت عمر (رض) بدست انسان شقی وقسی القلبی جراحت برداشت ، وفهمید که بزودی امانت روح را به پروردگارش تسلیم خواهد کرد ، مردم نزد او آمده باتاکید واصرار از او خواستند تا کسی را بحیث امیر بعدی مسلمانان انتخاب کند او در جواب گفت : اگر من بدون انتخاب جانشین وفات کنم به سنت کسی عمل کرده ام که نسبت بمن افضل بود (مرادش پیامبر(ع) بود که بدون انتصاب کسی به پست امارت رحلت کرد واگر قبل از وفاتم کسی را به حیث امیر مسلمانان تعین کنم به سنت کسی عمل کرده ام که او نیز نسبت به من بهتر بود (منظورش ابوبکر صدیق (رض) بود) او ترجیح میداد تا بدون تعین جانشین دنیارا ترک بگوید وکار انتخاب امیر را بخود امت بگذارد. ولی بدلیل اصرار مردم واستدلال شان مبنی بر اینکه مبادا پس از وفات خلیفه – فتنه برسر تعین امیر بر پا نشود از تصمیمش منصرف گردیده راه وسط میان دوطریقه سابقه رااختیار نموده شش نفر را نام برد تایکی از پنج نفر شامل این گروپ به استثنای پسرش حضرت عبدالله بن عمر (رض) را درظرف سه روز پس از وفات وی بحیث امیر انتخاب کنند – شش نفر صحابی مذکور به بحث می نشینند سه نفر آنان به نفع حضرت عثمان – حضرت علی وحضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) رای میدهند سپس حضرت عبدالرحمن بن عوف (رض) ازین حق مستعفی میشود واختیار فیصله میان حضرت عثمان (رض) وحضرت علی کرم الله وجهه بوی سپرده میشود . او سه شبانه روز بطور مسلسل وخستگی ناپذیر به نحوی که می گویند جز لحظات معدودی بخواب نرفت به استمزاج از اهالی مدینه منوره پرداخت بهر جائی که برایش ممکن بود میرفت واز هر کی برایش میسر بود می پرسید تاببیند چه کسی مورد تأیید بیشتر مردم است واکثریت اهل مدینه به کدام یکی ازاین دو اصحابی جلیل القدر رأی میدهند تا او را بصفت امیر مسلمانان اعلان کند بالاخره دریافت که اکثریت مردم مدینه امارت عثمان (رض) را ترجیح میدهند بناءً درجلسهٔ که هردو کاندید حاضر است پس از آنکه مکرراً از آنان تعهد گرفت که فیصله اش را بدون چون وچرا می پذیرند نتیجه رای گیری سری اش را اعلان می کند وبه این ترتیب حضرت عثمان (رض) بصفت خلیفه مسلمانان تعین می گردد .

پس از آنکه حضرت عثمان (رض) بدست عدهٔ از شورشگران به شهادت میرسد عدهٔ از مردم مدینهٔ منوره بخانهٔ حضرت علی کرم الله وجهه میروند تا باوی بیعت کنند ولی او چنین بیعت سری وخصوصی را نپذیرفته اظهار میدارند که تعین امیر و بیعت با او باید در محضر عام وبطور علنی صورت گیرد بالآخره چهارمین خلیفهٔ مسلمانان نیز در اجتماع عام وعلنی انتخاب گردید .

از جریانات فوق الذکر علاوه برنتائیجی که قبلاً به آن اشاره شد مفاهیم آتی استنباط می گردد :

۱– امیر برحال میتواند کسی را نامزد کند ولی امارت زمانی مسلم می گردد که مردم با او بیعت کنند .

۲– اگرمسلمانان بامعضلهٔ انتخاب یك یا چند امیر

روبرو شدندمیتوانند به رأی گیری متوسل شوند هر کی را که از تأیید اکثریت برخوردار بودبحیث امیر بپذیرند .

۲ـ برای آنکه امارت کسی مسلم گردد توافق عام و سرتاسری لازم وضروری نبوده تأیید اکثریت کفایت می کند چنانچه عدم بیعت عدهٔ محدودی برای مدتی باابوبکر صدیق (رض) امارت او را خدشه دارنساخت .

٤ـ بیعت خصوصی و سری وتوسط عدهٔ محدودی مدار اعتبار نمیباشد .

٥ـ چنانچه رأی گیری سری وشفاهی توسط یك شخص جائز است ودر تاریخ اسلام نمونهٔ واضح وروشنی برای آن وجود دارد رأی گیری سری ، تحریری وتوسط چند نفر نیز مانع واشکالی ندارد .

هرچند طریقهٔ اظهار رأی در بارهٔ امیر ـ ثابت نبوده وبه صوابدید مسلمانان گذاشته شده است.ولی درین زمینه اصولی ثابت ومحددی نیز وجود دارد که لازم است در هر نوع ظروف وشرائط مراعات گرددامت وائمه هردو بمراعات آن مکلف اند که مانمونه هایی از آنرا توضیح میدهیم .

۱ـ احدی حق ندارد برای رسیدن به قدرت تپ وتلاش ورزیده بمبارزات ناجائز انتخاباتی متوسل شود

۲ـ اگر اجتماع مسلمانان دارای امیر جائز وشرعی است که اکثریت بر او مجتمع ومتفق‌اند اما دیگری می آید و در امارت بااو به نزاع می پردازد وبدین ترتیب شیرازهٔ وحدت مسلمانان را متلاشی میسازد باید با شخص دومی تاسرحد توسل به سلاح مقابله کرد .

۳ـ ترشیح ونامزدی امیر از هرطریقی که انجام یابد لازم است متصل آن بیعت عام ومعلن صورت گیرد

رأی دهی به امیر وبیعت باوی باید بحکم ایمان وباتوجه به اهلیت وکفایت امیر باشد نه براساس رفاقت ، قرابت ـ مال ومنصب ویاغرض دیگر دنیوی،پیامبر (ع) می فرماید هرکسی باامیری بخاطر غرض دنیوی بیعت کرد در روز قیامت درزمره کسانی د ربرابر خداوند می ایستد که وی ج) با آنان تکلم نمی کند به نظر رحمت سوی شان نمی نگرد ـ آنانرا از گناه تزکیه نمی کند وبرای شان عذاب دردناك است . باتوجه بهمهٔ این مطالب است که ما برای حل مشکل افغانستان وتشکیل شورای مقتدر وانتخاب امیر واحد برای ملت خود طرح انتخابات را پیشنهاد می کنیم . تا ازین طریق ـ جلو درگیری ها ی مسلحانه برای کسب قدرت سد گردد ـ امکان حکومت های کودتائی برای همیش منتفی شود . و خاندان وقبیلهٔ معینی از راه سازش ها برملت مسلط نگردد و احدی از راه اعمال قوه فکر رسیدن به قدرت را در سر نپرورانند .واگر امیری پس از رسیدن به قدرت بیراهه رفت وانحراف وکجروی هایش بجایی رسید که دیگر قابل عزل است عزل او منتج به درگیری های خونین نشودوملت مجبور نباشد تاراه سکوت دربرابر حکام جابر وظالم را اختیار نماید یا بار دیگری سلاح بردارد وطریق قیام مسلحانه برای عزل آنانرا انتخاب نماید،بلکه شوری مقتدر نمایندهٔ ملت با صلاحیت عزل حکام را داشته عزل ونصب حکام ازطریق آرام ومسالمت آمیزی صورت گیرد.

باید متوجه بود که ما بامشکل تعدد احزاب مواجه هستیم هرحزب گمان می کند که برای رهبری ملت و تأسیس حکومت اسلامی در افغانستان استعداد واخلاص بیشتری دارد و نفوذ ومحبوبیتش میان مردم اگر نسبت به دیگران بیشتر نیست کمتر نخواهد بود حاضر نیست قضاوت احزاب دیگر را در باره حیثیت واعتبار خود میان مردم بپذیرد .

و به رول و نقشی که در حکومت آینده به وی داده میشو د قناعت کند برای هر یکی حکومت جداگانه نیز نمیتوان ساخت ، پس برای تشکیل حکومت واحد ودر رأس آن زعیم واحدی چه چاره‌یجز توسل به انتخابات ومراجعه به آراء مردم داریم ؟

در شرایطی که رؤسای احزاب حاضر نیستند از موقف شان تنازل نمایند وحزب مربوطهٔ شانرا در صالح ترین حزب مدغم کنند وبدست مستعد ترین امیر بیعت نمایند ـ و اگر به این کار حاضر میبودند نباید احزاب جداگانه برای خود درست می کردند .

تشکیل شوری براساس تساوی وتقسیم پست های حکومت بطور مساویانه میان احزاب عملی است که نمیتوان نمونه د رتاریخ اسلام برای آن سراغ گیرد وتجارب متعدد مانیز نشان داد که چنین کاری راه حلی برای مشکل ما نمی باشد .

و از طریق لویه جرگه وشورای اهل حل وعقد نیز نمیتوان مشکل مذکور را حل کرد .

پس راه حل واحد تأسیس شورای مقتدر وتعین رئیس حکومت ـ مراجعه به آراء مردم واجرای انتخابات است مراجعه به آراء مردم و انتخابات دوصورت میتواند داشته باشد :

الف : انتخاب مستقیم به نحوی که مردم بیکی از افرادی که برای امارت مناسب تشخیص داده اند مستقیماً رأی میدهند وهرکی اکثریت آرا ء را کسب کرد بحیث امیر پذیرفته میشود .

ب: انتخاب غیر مستقیم به نحوی که نخست شوری منتخبی تأسیس می گردد سپس شورای منتخب مذکور کسی را از میان اعضای خویش بااکثریت آراء بحیث امیر انتخاب می کنند تأسیس شورای منتخب نیز دوصورت دارد :

۱ـ از هرحوزهٔ انتخاباتی ـ کاندیدی که اکثریت آراء را کسب کرده است بحیث نمایندهٔ حوزهٔ مذکور به شورای منتخب اعزام می گردد .

۲ـ در حوزه های انتخاباتی بجای آنکه رأی به کاندید های مشخص داده شود به احزاب رای داده میشود بعد هر حزب به تناسب آرای که کسب کرده است نمایندگانی به شوری منتخب معرفی می کند .شکل اول تاسیس شوری منتخب دارای چند نقیصه اساسی است ـ

الف : تنافس ورقابت میان کاندید های متعدد منتج به درگیری هاء خرید وفروش آراء وجعل کاریها گردیده کسانی که درتحمیق مردم ماهر اند و برای خریدن آراء مردم امکانات بیشتری دارند اکثریت را حاصل نموده پس از احراز عضویت شوری،ناگزیر راهای جبران سارا که در جریان انتخابات متحمل شده اند جستجونمایند ، از عضویت شوری استفاده سوء نموده سلسلهٔ رشوت وخرید وفروش آراء د رشورای منتخب نیز ادامه می یابد .

ب : درهر حوزهٔ انتخاباتی کسانی که به کاندید ناکام رأی داده اند ـ از حق تمثیل در شورای منتخب محروم میشوند . به این ترتیب درمجموع کشور تعداد بزرگی از مردم از حق تمثیل در شوری محروم میگردند مخصوصاً اگر قضیه چنان باشد که از مجموع کاندید ها کسی کامیاب شمرده شود که بیشترین آراء را اکسب کرده است درینصورت شاید تعداد آراء کاندید های ناکام درمجموع بیشتراز کاندید های کامیاب باشد ـ اگر این تعداد را باتعداد کسانی که اساساً در رای دهی اشتراك نمی کنند جمع کنیم بطور مسلم اکثریت ملت را تشکیل خواهد داد وبناءً شورای مذکور شورای ممثل اقلیت خواهد بود .

در انتخابات به اساس نمایندگی متناسب که درآن رائی به احزاب داده میشود ـهیچ رائی بهدر نمیرود ودر ارسال نماینده به شوری بی اثر نمی ماند همچنان درین نوع رأی گیری ـ جلو تنافس و مسابقات انتخاباتی ودرگیری ها ی ناشی ازآن گرفته میشود ، زیرا رأی به کاندید های حریف و رقیب نه بلکه به هئیت های اجتماعی احزاب ، تنظیم وبرنامه هایش داده میشود وهر حزبی که سابقه اش خوب تر است بهتر میتواند برای ملت خدمت کند ، شایستگی و استعداد اداری وتنظیمی اش بیشتر است وبیشترین تعداد افراد صالح درآن جمع شده است اکثریت آراء راکسب می کند ، مصلحت دیگری که براین نوع انتخابات مرتب می گردد آنست که یکبار رای گیری کافیست تا هم نماینده شوری مرکزی ازهر حوزه انتخاباتی را تعین کرد وهم شوری های محلی برای هر حوزه را تشکیل داد . زیرا هر حزبی که اکثریت آراءدر یك حوزه را کسب کرد ـ نماینده حوزه مذکور درشورای مرکزی را معرفی می کند و همچنان ـ هرحزب به تناسب آرائیکه حاصل کرده است نمایندگانی به شورای محلی معرفی می نماید بناءً به ا نتخابات مکرر ـ ضرورتی نمی افتد .

و برای آنکه افراد نااهل به شوری راه نیابند واحزاب نتوانند نمایندگان غیر مستحق وغیراهل الرای به شوری بفرستند ـ میتوان هئیت باصلاحیت

را غرض تزکیهٔ افرادی که ازطرف احزاب معرفی میشوند توظیف کرد ـ این مصلحت بزرگ نیز در طریقهٔ معمول انتخابات آزاد که بهر کسی اجازه میدهد خود را کاندید کند ویا توسل بهر وسیله وحربه ای اکثریت آراء راحاصل وبه شوری راه بیابد تامین نمی گردد تنها از طریق انتخابات براساس نمایندگی مناسب میتوان جلو نفوذ افراد ناصالح به شورای منتخب راگرفت این نوع انتخابات در واقع نشان میدهد که هر حزبی از چند در صد ملت وکالت ونمایندگی نموده و تنظیم برنامه ها ـ اداره وقیادتش مورد تأیید چند فیصد ملت است تاباتوجه به آن ، فیصدی نمایندگان هرحزب در شوری تثبیت گردد ومدعی امتیازات بیشتر نشوند عدم قناعت برحق جائز وحرص برای کسب امتیازات بیشتر است که مانع توافق میان احزاب وتشکیل شوری موثر ومقتدر می گردد .

کسانیکه با انتخابات مخالفت می ورزند ودر جهت تشکیل شوری مقتدر و تعین امیر منتخب موانع ایجاد می کنند مسئولیت حوادث دردناك آینده را بعهده خواهند داشت . ماصرف دو راه/برای تأسیس حکومت آینده کشور درپیش داریم : راه مراجعه به آراء مردم وتشکیل شورای منتخب تاسیس حکومت آینده از اینطریق و راه درگیری های مسلحانه وغصب اقتدار از راه اعمال قوه وتوسل به جنگ .مانمی خواهیم ، یك قطره خون ـ در مسابقات ناجائزکسب قدرت بزمین بریزد او چنین کاری در برابر خدا ودربرابر ملت اظهار برائت می کنیم وبهمین خاطر است که برانتخابات اصرار می ورزیم ومکرراً اعلان می کنیم که حکومت کسانی را که مورد تأیید اکثریت ملت باشند می پذیریم وهرگز دربرابر چنین حکومتی متوسل به اقدام مسلحانه نخواهیم شد .

مانسبت به تشخیص ملت خود اعتماد کامل داریم ملتی که بخاطر اسلام ده سال مکمل رادر آتش وخون گذشتاند ۱،۲ ملیون شهید داد وهمهٔ کشورش ویران گردید وبخون شهداء سرخ شد هرگز بچیزی کمتر از اسلام راضی نخواهد شد . پس ازین ملت ما ملت شهید پرور مجاهد ومهاجریاست که به کسی دیگری جز مسلمانی که از تعهدش نسبت به اسلام مطمئن است رای نخواهد داد ـ او دوست ودشمنش راشناخته است ودر مدرسهٔ جهاد وهجرت به نحوی تربیه شده است که مخلص رااز منافق بخوبی میتواند تفکیك کند .

کسانیکه از قضاوت ملت خو دبیم دارند ونمیتوانند برملت خود اعتماد کنند واز انتخابات بابهانه های گوناگونی فرار می کنند مسئولیت حوادث بعدی رابدوش خواهند کشید .

حقیقت امر این است که پس ازین ملت ما نه حکومت تحمیلی اقلیت ها را از هر قماشی که باشد نمی پذیرد. کسیکه برای آزادی کشور وتاسیس حکومت اسلامی ده سال بجنگد این حق مسلمش را نیز بدست خواهد آورد تا در باره حکومت آینده کشورش که برای آن این همه قربانی ها راتقدیم کرده است واین همه دشواری های جانکاه وجانفرسا را تحمل نموده است اظهار رای کند .

اقناع مردم ـ اداره وکنترول افغانستان وجلو گیری از درگیری های مسلحانه برای کسب قدرت جز از طریق تأسیس حکومت منتخب میسر نمی باشد ، انشاءالله چنین حکومتی تأسیس خواهد شد واین ارمان بزرگ ملت ما تحقق خواهد یافت .

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

دحزب اسلامی افغانستان دمجاهد امیر ورور حکمتیار دهغی وینا متن یوه برخه چی دکندهار له جهادی سفر وروسته یی په کویټه کی یوی درنی غوندی ته واوروله :

اداره

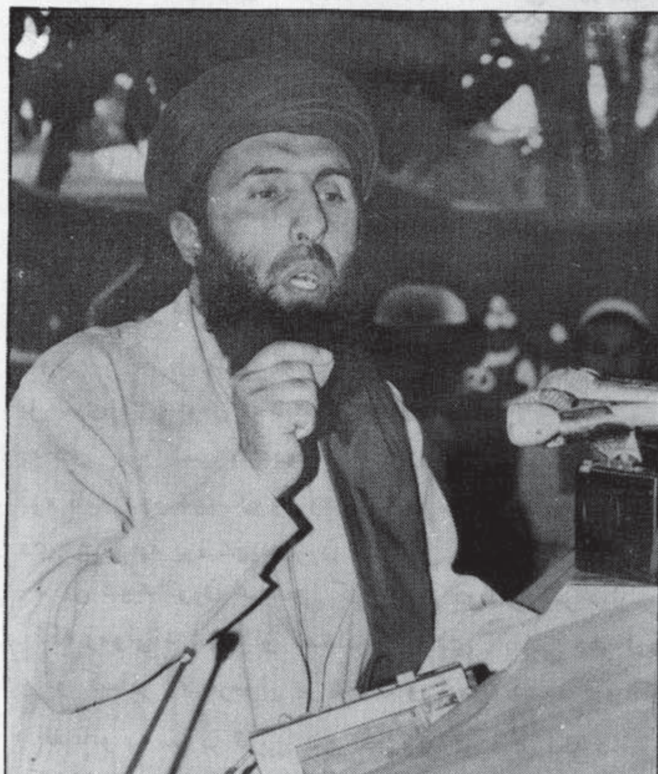

ورونو ! ما کندهار ته په دی خاطر سفر وکړ چی تاسی به اطلاع لری چی دلته یوه افواه خوره شوی وه. داسی چی د کندهار والی غواړی چی له ځینو تش په نامه قوماندانانو سره د تفاهم په نتیجه کی داسی کار وکړی چی له یوی خوا دمجاهدینو ترمنځ اختلاف را پیدا کړی اوله بلی خوا ددغوتش په نامه مجاهدینو په وسیله د کندهار له ښارنه دفاع او حمایه وکړی.

روس اوس په افغانستان کی ماتی خوړلی. روسان په دی پوهیږی چی د روسی پوځونو له وتلونه پس د کابل رژیم د مجاهدینو په وړاندی نشی تم کیدلای. خپله روسان پردی باندی اعتراف کوی چی زمونږ د پوځونو دوتلو نه بعد دنجیب حکومت نه شی کولای د مجاهدینو په وړاندی تم شی، په دی خاطر هغوی اوس کوښښ کوی چی څنګه کولای شی چی د مجاهدینو ترمنځ اختلاف را پیدا کړی ، څنګه په افغانستان کی دمجاهدینو مجاهدینو په لاس د یو اسلامی حکومت له راتلونه مخنیوی وکړی. ددی لپاره هغوی خپل والی په کندهار کی مکلف کړ چی له ځینو مجاهدینو سره خبری وکړی، هغوی ته دغه تمه ورکړی چی اکه دوی په جنګ کی برخه وانخلی او د کندهار په ښار د حملی په کارکی شریک نشی، نو کیدای شی چی د کندهار والی له خپل تول پوځ او ملیشی سره هغوی ته تسلیم شی او په دی ترتیب هلته دهغوی حکومت اعلان شی. بیابه هغوی په کندهار ښارکی د خپلی خوښی لویه جرګه را غونډه وی .

زه ولاړم کندهار ته ترڅوله مجاهدینو سره خبری وکړم او د دښمن دغه لویه توطئه شنډه کړم، پرینږدم چی دښمن موفق شی چی د مجاهدینو ترمنځ اختلاف را پیدا کړی. سبالـه مجاهدین د یو بل پرخلاف و دروی او دهغوی ترمنځ د وینو توئیدو سلسله پیل شی .

لله الحمد ما د کندهار له زړورو او با ایمانه مجاهدینو او قوماندانانو سره له نږدی وکتل هغوي له ما سره په څو خبرو تعهد وکړ چی مونږ به ترهغه وخته خپل اسلامی جهاد ته په همدی موجوده شکل ادامه ورکوو ترڅو په افغانستان کی د مجاهدینو په لاس اسلامی حکومت جوړشی. ترڅو چی په افغانستان کی د دمجاهدینو په لاس اسلامی حکومت نه وی قائم شوی، مونږ به خپله وسله په ځمکه نه ږدو او له خپلو خندقونو او مورچونه

به نه پورته کیږو.

همداراز د کندهار مجاهدینو له ما سره په دی خبره یې تعهد وکړ، چې مونږ له دینه پس لویه جرگه نه غواړو. لکه د نجیب لویه جرگه چې موونه منله د روس په خوښه او د مسکوپه اشاره هم لویه جرگه نه منو، له دینه پس به د انتخاباتو په نتیجه کې زمونږ د ملت په خوښه اسلامی حکومت جوړیږی. چې لدی لاری اسلامی حکومت نه وی جوړ شوی. مونږ بل راز حکومت نه منو، هغوی له ما سره په دغه خبره تعهد وکړ، چې انشاء الله له دینه پس به مونږ نه کودتائی حکومتونه منو، چې پنځه صاحبمنصبان دی له یوی فرقی نه څه ټانکونه‌را وباسی، د ریاست جمهوری قصردی محاصره کړی، رادیو دی ونیسی او بیادی له هغی‌لاری نه اعلان وکړی چې انقلاب وشو یو حکومت نسکور شو او بل حکومت یې پرځای را منځ شو. له دینه پس به مونږ دغسی کودتائی حکومتونه نه منو، داسی کودتائی حکومتونو ته به موقع هم نه ورکوو. انشاء الله تردی وروسته نور کودتاگانی نشی کیدلای، دکودتاگانو له لاری نه څوک قدرت ته نشی رسیدلای. همداراز له دینه پس مونږ خاندانی حکومتونه نه منو، چې د یو ټبر حکومت دی له پلار نه لمسی ته په میراث پاتی شی. که په کورکی نارینه نه وو پاتی نو لور ته دی پاچاهی په میراث پاتی شی. له دی وروسته دغسی خاندانی حکومتونه هم مونږ نه منو. په دی خبره هم د کندهار مجاهدینو له ما سره تعهد کړی. له دی وروسته به د مجاهدینو او مهاجرینو په خوښه اسلامی‌حکومت جوړیږی. دهغه چا په لاس چې په دی جهاد کې یې برخه اخیستی، ملت ته یې امتحان ورکړی، کفایت او اهلیت لری او ملت یې په خپله خوښه انتخابوی او وربانندی اعتماد کوی. په دی خبره هم د کندهار مجاهدینو له ما سره تعهد کړی،

ورونو! زه اوس له‌کندهار ولایت نه دومره داده اومطمئن یم، چې د بل هیڅ ولایت په نسبت دومره داډ او اطمینان نلرم. د کندهار مجاهدینو چې کومه قربانی ورکړی دغه قربانی پرته له ایمان نه نه شی کیدلای، لویشت لویشت کندهار وران شوی، یواځې په دی څو ورځوکی چې زه هلته وم موږ د پنځلسو په شاوخوا کې زخمیان لیدلې چې بندوبست ورته شوی او پاکستان ته مو د تداوی لپاره رالیږلی، د کندهار ښارهر ټبر اوکورنی له یوه نه زیات شهیدان ورکړی.

زه هغه بله ورځ د پنجپای کمپ ته تللی وم. د کنفرانس نه بعد می غوښتل چې د شهید تورن عبدالحی د فاتحی لپاره دهغوی کورته ورشم، په لاره کې زمونږ راهنما لاره غلطه کړه. بلی کوڅی ته داخل شو، هلته مو پوښتنه وکړه چې د شهید تورن عبدالحی کورچیرته دی؟ هغوی مونږ راهنمائی کړو او بالاخره د یو کور دروازی ته ودریدلو. ماشوم ئې راووته، پوښتنه مو تری وکړه چې د شهید تورن عبدالحی کور دلته ده؟ وې ویل هو! دا د شهید تورن صاحب عبدالحی کور دی اوزه دهغه زوی یم. ورور یې راووتلو. مونږ ورته وویل چې داد شهید تورن صاحب عبدالحی کوردی ویل یې هو! دا د شهید تورن صاحب عبدالحی کور دی خود لته یو بل شهید تورن عبدالحی هم شته، دهغو کور بل ځای دی، اوس له دینه سړی اندازه لگولای شی، چې په دی یوه کمپ په دووکوڅوکی د یوی رتبی او یوه نامه دوه شهیدان ولرو، مونږ څومره شهیدان ورکړی دی. مونږ په یوه شهید تورن عبدالحی پسی گرځیدلو او د بل شهید تورن عبدالحی کورته ودریدلو. تسر دیارلس لکه زمونږ د شهیدانو تعداد زیات دی. یعنی دهر اوو اتو کسانو په سرمونږ یو شهید ورکړی، دهرو اوو اتو افغانانو په سر یو تن شهید شوی او دری لکه دغسی کسان لرو چې یا یې لاس پری دی، یا یې پښه قطع ده، یا یې سترگی له لاسه ور کړی، یا فلج دی، خدای خبر چې په دی غونډه کې به څومره کسان داسی وی، چې دهغوی خامخا یوځای او دوه ځایه زخمی شوی وی. که دلته اوس پوښتنه وکړو چې څوک یتیم لری، څوک چې په کورکی کونډه لری، څوک چې شهید لری، څوک چې معلول لری، څوک چې معیوب لری، څوک چې پخپله زخمی شوی لاس دی او پورته کړی، زه یقین لرم چې داسی څوک به پاتی نشی‌چې هغه دی لاس اوچت نه کړی. دا زمونږ حالت دی، دغه قربانی زمونږ ملت د خدای لپاره او د اسلامی حکومت لپاره ورکړی دی. دکندهار زړورو او با ایمانه مجاهدینو دا ټولی قربانی ددی لپاره

ورکړی، چی په افغانستان کی دی د یـوه مسلمان امیر لو قیـادت تـر مشری لاندی یـو اسلامـی حکـومت جوړشی. (د برخوالو و تکبیر) .

ځوک چی د خدای لپاره او چت نشی . په آخـرت او الله یې ایمان نه وی او پـه شهـادت کی خپـل ژوندونه لټوی، هغه دومره قـربانی ته نشی تیاریدلی . ستاسی به په یادوی چـی کله هـم شاهی نظام د یوی سپینی کودتا په نتیجه کی نسکوریده ماتـه و ښیی چی چا په هغـه ورځ یو کارتوس فیـر کړی ؟ د چا یـوه قطره وینـه تـویـه شوی ؟ چا دهغه رژیم نه د یوی قطری اوښکی یـا د یـوی قطری وینی په قیمت دفاع کړی؟ ولی خلک هلته دیته تیار نشول چی یـوه قطـره وینـه دی تو . شی ؟ ولی دوی په هغـو ټانکونـو بـانـدی دګلوګیډی اینبودلی چـی هغـه رژیم یې نسکور کړی و ؟ په دی خاطـر چی له هغـه رژیم نه یې دفاع یو اسلامی جهاد نـه ګڼلو. ولی راشی اوس و ګوری چی د یو مورچلی نه د دفاع په خاطر یو په بل پسی ګڼ شمیر مجاهدین په شهـادت رسیـدلی، ماته هغـه بلـه ورځ ورونو ویل، وچی په ارغنداب کی د یوه زیکا ویک خواته څلورتنه مجاهدین یوپه بل پسی شهیدان شوی دغوښوتوټی زیکاویک شاو خواته پرتی، بم وربانـدی لګیدلی، خوهمدغی مورچلی ته بل مجاهده پورته کیږی، هغه په شهادت رسیږی بل ورپورته کیږی، د یـوی وړی مـورچلی نه اوس ګڼ شمیر مجاهدین په داسی شهامت سره دفاع کوی. (د برخـوالـو تکبیـر) .

زمونږ ملت به د اسلامی حکومت نـه په راکم شی راضی نشی. زما ورونو تر اوسه پـوری خو مـونږ د جنګ خبره کوله او په دی کی پوره کامیاب وو. الحمد لله اوس زمونږ جنګ د کامیابی درشل ته رسیـدلی دی، اوس زمونږ او د وروستی فتحی ترمنځ ډیره کمـه فاصله موجوده ده او انشاء الله د فتحی ورځی نوری نږدی دی. خدای به روسان د افغانستان نه خجل رسوا او ناکام باسی او پـه افغانستان کی به د مجاهدینو په لاس اسلامی حکومت جوړیږی. خو اوس دا خبره مهمه ده ، چی په دی خبره باندی مونږ فکر وکړو، چی سباته به ځوک حکومت کوی؟ اسلامی حکومت به دچاپه لاس جوړیږی ؟ څنګه به جوړیږی ؟ ددی مختلفو تنظیمونو ترمنځ بـه دا فیصلـه ځوک کـوی ؟ څنګه به دا فیصله کیږی ؟ ددی لپاره چی د تنظیمونو ترمنځ د قدرت په سر جنګ ونشی، وینی توی نشی، یو بل ته په مورچلو کی پرینـوځی، د خپلی وسلی پـه زور ځوک خپـل رقیب او حریف ونه ټکوی، او قدرت دی غضب نکړی، ددی چاره په څنګه کوو ؟ داهم ستاسی د فرد فـرد وظیفه ده، تاسو ټولو مخورو، علما ؤو، مشرانو ورونو چی تـر اوسه دغه جهاد دغی مرحلی تـه را رسولی. نن بایـد پـه دی خبره فکر وکړی چی دالوی مشکل مونږ څنګه حل کولای شو ؟ دښمن هم دغه تبلیغات کوی چی که روسان ووتل، د نجیب حکومت نسکـور شو، نو په افغانستـان کی به بې امنیتی اوخونریزی شروع کیږی. بل جنګ به پیل کیږی بیا به داسیاسی ډلی اوسیاسی احزاب دیو بل په خلاف وسله اوچتوی. او بالاخره به په افغانستان کی وینی توییږی. تر کومه ځایه چی په حزب اسلامی پوری اړه لری، ورونوزه دحزب اسلامی نـوم ددی په خاطر نه اخلم چی هغه یوه بیله امتیازی ډله و اوسی، مونږ دغه حزب ددی لپـاره ندی جوړ کړی چی له ملت نه بیل شی او ملت کی دی اختلاف را پیـدا کړی، دغـه حـزب مـونږ د ملت د خـدمت له پاره جـوړ کړی. ددی لپاره موجوړ کړی، چی له یوه منظم حزب او ټولګی نه پرته جهاد نشی کیدلای، تر جهـاد نـه مخکی اسلام مونږ مکلف کړی یو، چی یو تنظیم او امیر و لرو، بایـد بیعت وشی ، دغسی افـراد وی چـی سمع او اطاعـت ولـری منظم صف او حزب وی، تر هغه وروسته جهـاد او هجرت کیدلای شی، کله چی مونږ دجهاد اراده وکړه ، ومولیدل چی په افغانستان کی یو اسلامی حزب نشته، کمونستی ډلی جوړی شوی وی، د کمونیـزم سیلاب را روان دی، زمونږ ملک د کمونیزم خطر تهدیده وی. که دهغه مقابله ونکړو نـو دا زبکستان او تاجکستان له سرنوشت سره مخامخ کیږو. اراده مو وکړه، یـو بل تـه مو د وروری لاس ورکړ، پـه جومات کی مو سره و پیژندل. کښیناستلو چـی دغه خطر را روان دی، په ملت کی هـم دا آګاهـی نشته چی ددی خطر مقابله وکړی، څه وکړو ؟ تعهد مو وکړ چی یو حزب به جوړوو، له هغو کسانـو نه چی لـه لـوړی ورځی نه مو دغه تعهد کړی ما مخکی تاسی ته عرض وکړ، چی یو ولس کسان شهیدان شوی او یـوازی زه ژونـدی یم، مونږ دغه حزب ددی لپاره جوړ کړ، چی د اسلام کلمه او چته کړو. نه په دی خاطر چی په ملت کی اختلاف را پیدا کړو باور

وکړی که د جهاد د شروع کیدونه د مخه په افغانستان کی بل اسلامی حزب او امیر وای نو موږ به هیڅکله بیل حزب نه و جوړ کړی او بیل امیر به مو نه وو ودرولی. او له بل چا سره به مو بیعت نه وکړی. پداسی حال کی

چی مونږ دا گناه گڼو، چی یو امیر دی وی، مسلمانان دی په هغه راغونډوی، هغوی دی په خپلو منځوکی متحد وی او بل څوک دی ور سره اختلاف وکړی او بیل تنظیم دی جوړ کړی. پیامبر (علیه السلام) فرمایي چاچی دغسی کاروکړ، لوموړی امیر سره یي اختلاف پیل کړ او د مسلمانانو اتحاد یي ختم کړ، دهغه سری پری کړی او په قتل یي و رسوی، مونږ نه غوښتل چی بیل تنظیم جوړ کړو، قرآن عظیم الشان فرمایي: چی څوک یو جومات گوری دهغه بنیاد او اساس دی هم په تقوی سره ایښودلی شوی وی هغه به په همدی جومات کی و دریږی او لمونځ به کوی، بیل جومات به ځانته نه جوړه وی او د مسلمانانو په منځ کی به اختلاف نه را پیدا کوی.

(لمسجد اسس علی التقوا من اول یوم احق وتقوم فیه، فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین)

هغه جومات چی د لوموړی ورځی نه یي اساس او بنیاد په تقوی ایښودل شوی، دا ددی وړ دی چی په هغه کی و دریږی او لمونځ پکی وکړی. په هغه کی داسی کسان دی چی پاکی خوښوی او خدای له پاکانو سره مینه ساتی، د پاکانو په ډله کی به و دریږی، په هغه جومات کی به و دریږی چی دهغه اساس او بنیاد له لوموړی ورځی نه په تقوی سره ایښودل شوی (د برخوالو تکبیر).

ورونړو! که د حزب اسلامی نه مخکی بل اسلامی حزب وای نوزه په تعهید دادرته وایم، چی مونږ به دا حزب نه و جوړ کړی. اوس زه د حزب اسلامی له طرف نه تاسی ته اطمینان درکوم چی مونږ نه غواړو د اقتدار په سردی ناحقه یوه قطره وینه هم توی شی. مونږ د خپل ملک آزادی غواړو او په هغه کی اسلامی حکومت، مونږ غواړو، چی د پرون ورځی ظالمان دی زموږ پر مظلوم قوم بیا مسلط نشی. بیادی هغه، فاسد، نااهله، بی دینه حکومتونه زمونږ پر ملت ونه تپلی شی. مونږ غواړو چی د ملت په خوښه دی یو اسلامی حکومت جوړ شی. هغه چا چی خپل ملک آزاد کړی، شهید یي ورکړی، وینی یي توی شوی، د دوی په خوښه دی یو اسلامی حکومت جوړ شی. مونږ غواړو چی انتخابات وشی، د ملت رأی ته دی رجوع وشی. په چا باندی چی هغوی اعتماد وکړ مونږ دهغه حکومت منو. زه دادی لاس او چتوم، چی زما دی مجاهد ملت چی په چاباندی اعتماد وکړ زه دهغه حکومت قبلوم. په دی خاطر چی زه اوس په خپل ملت اعتماد لرم دغه ملت چی اوس یي دیارلس لکه شهیدان د اسلام لپاره ورکړی. یقین لرم چی هغه به له مسلمان حکومت نه پرته په بل حکومت راضی نشی، شرعاً هم دادی ملت حق دی. هیڅوک حق نلری چی د خپلی خوښی حکومت په خلکو باندی وتپی. اسلاماً هغه امیر چی خلک په خپله خوښه او آزادی له هغه سره بیعت ونکړی دهغه امارت مسلم ندی. هغه یا غاصب امیر دی اویاهم جابر امیر، په اسلام کی خاندانی حکومتونه نشته، پیامبر (علیه السلام) رحلت کوی ولی دخپل کور، تبر او کورنی نه څوک مشخص دامیر په حیث نه ټاکی، څوک نامزدکوی هم نه، امت ته یي پریږدی چی هغه یي پخپله خوښه انتخاب کړی، گوری چی د مدینی خلک پخپلو منځونوکی را غونډیږی، انصار وایي چی امیر باید زمونږ له منځ نه وی، مهاجرین وایي چی امیر باید له مونږ نه وی. یو بل څوک غږ او چتوی چی نه یو امیر له تاسی نه او یو امیر له مونږ نه، یو بل وایي چی نه امیر له مونږ نه اووزیر له تاسی نه، حضرت ابوبکرصدیق(رض) وایي چی حضرت عمر(رض) ددی وړدی چی باید ورسره بیعت وشی هغه راپورته کیږی اودحضرت ابوبکرصدیق(رض) په لاس بیعت کوی. ددی خبری معنی داده چی دا موضوع امت ته پریښودلی شوی چی پخپله خوښه امیر انتخاب کړی. حضرت عمر (رض) همداسی انتخاب شو، حضرت عثمان (رض)، حضرت علی (کرم الله وجهه) ټول. مونږ وایو چی د ملت په خوښه چی کوم حکومت جوړ شی مونږ هغه حکومت منو، انتخابات دی وشی، د انتخاباتو په نتیجه کی چی دی ولس په چا باندی اعتماد وکړ مونږ هغه منو، زمونږ په باب داویلی کیږی چی حزب خو ډیره وسله لری، تاسی اوری کنه چی په دی شپو ورځوکی مخصوصاً تبلیغات کیږی، چی د پاکستان حکومت اوشهید ضیاءالحق، د حزب ملگرتیا کوله اوله هغه سره یي خاصه دلچسپی او

علاقه درلود له، او اوس چې هغه شهید شوی دی ، حزب په میدان کې یواځې پاتې دی او حزب زیات وسایل لري ، تنظیم لري او مجاهدین لري او قوت لري او انحصار طلب دی او د قدرت لپاره په کمین کې دی. چې یوځل روسان ووځي او د نجیب حکومت نسکور شي. خدای خبر چې له نور، دې وړو وړو احزابو سره به هغه څه کوي! داخپل حریفان به څنګه تکوي، څنګه به قدرت په زور سره ترلاسه کوي. د حزب پرخلاف له ابتداء نه تر اوسه مسلسل همدا ډول تبلیغات کیدل. خو ورونو تاسي شاهد اوسئ زه غواړم چې د خدای په وړاندې او ددې ملت په وړاندې مسئول نه وم او اتمام حجت وشي .

زه نه غواړم چې په افغانستان کې دې د اقتدار په خاطر یوه قطره وینه هم په ناحقه تویه شي. زه له چا سره د جنګ غوښتونکی نه یم ، زه د وسلې په زور حکومت غوښتل نه غواړم، په دې یقین نلرم، او زه هغه یو غیر اسلامي حکومت ګڼم، زه غواړم چې د د ملت په خوښه دې اسلامي حکومت جوړشي، زه په انتخاباتو باندې اصرار کوم، ما ورونو ته ویلي دي چې راځئ له اوسه لاد مجاهدینو حکومت جوړ کړو، زما د ریاست په دوران کې د مجاهدینو حکومت جوړشو، ماویل راځئ چې دا حکومت عملاً په داخل کې تأسیس کړو، ترڅو ښا زمونږ ملت په دې تشویش کې نه وي چې که روسان ووتل نوڅوک به حکومت کوي، دا حکومت به تیار جوړوي، د نجیب د حکومت ځای به ونیسي. بیا به د همدغه حکومت ترنظارت لاندې عام انتخابات وشي او بیا به یو منتخب حکومت جوړ شي. الحمد لله دغه کار وشو. ما هغوی ته پیشنهاد وکړچې راځئ اوس یوه منتخبه شوری جوړه کړو، ترڅو ملت مطمئن شي چې ددې نه پس چې حکومت راځي، داسې نده چې احزاب به پې پرمونږ باندې مسلط کوي . او مشران به د خپلې خوښې مطابق یو حکومت راولي. حزبي حکومتونه به وي ، خانداني او کودتائي حکومتونه به وي. ملت مطمئن شي، راځئ چې همدا اوس یوه منتخبه شوری جوړه کړو. ولې تاسو ګورئ چې ځیني دوستان له انتخاباتو نه ویریږي. زه له انتخاباتو ویره نلرم. زه په خپل ملت اعتماد لرم. داد ملت حق ګڼم. دغه ملت چې په هر تبر کې شهید ورکړي ، آیا دا حق نلري چې د ښا ورځې حکومتونو په باب خپله خوښه څرګنده کړي ؟ خپله رأیه ورکړي ؟ له

هغه نه تپوس وشي ؟ د جهاد لپاره خو هغوی په ما پسې ملاتړله، قرباني ئې ورکړه اوشهیدان يې ور کړل. ولې دحکومت د جوړولو وخت چې راشي. بیا وایو چې نه هغوی خو په څه نه پوهیږي. داخو د امیرانو کار دی او دا ملت خوبې سواده دی ، اکثریت يې بې سواده دی . دښه او د بدو تفکیک نشي کولای . قرباني ورکولای شي .

اسلام لپاره شهید ورکولای شي ، سنګرونه پاللی شي ، د دښمن مکر پیژندلی شي ، د هغوی توطئې شنډولی شي . خو چې د حکومت د جوړولو وخت را ورسیږي بیا وایو چې نه دا خونه پوهیږي ، بې سواده دی ، زمونږ د ملت اکثریت خلک بې سواده دي، خو زه وایم چې دغه بې سواده خو مؤمن او مجاهد ملت فیصله منم ، دی قوم چې کومه فیصله وکړه زه هغه منم . (د برخوالو تکبیر) .

ورونو ! زه د اتمام حجت لپاره دا خبره بیا تکراروم ، څکه حزب اسلام متهم دی ، اوس حزب اسلامي انتخابات غواړي خو نور کسان له انتخاباتو نه ویره ساتي . یالویه جرګه یا ده وي او یا بې طرفه حکومت یاده وي ، زه نه لویه جرګه منم او نه هم بې طرفه حکومت . که څوک کولای شي ، یو بې طرفه حکومت راولي ، له دې ځایه نیولې او تر لندن ، واشنګټن او مسکو پورې دې لاس خلاص وي. زه به وګورم چې هغه څنګه بې طرفه حکومت راولي . نور بې طرفه حکومت په افغانستان کې نشي چلیدلی . د مجاهدینو حکومت به راځي . له دینه پس په افغانستان باندې د مجاهدینو نه پرته بل څوک حکومت نشي کولای . زما مهاجره وروره ته به حکومت کوي . هغه مجاهد به حکومت کوي چې زخمي شوي او وینې يې توې شوي . زه هغه بې ننګه ، بې طرفه نه منم ، چې لس کاله دلې . زما په ملک باندې د ګولیو باران وي او هغه دې په اروپا او امریکا کې چړ چې کوي او ناست دی . روسان هغه ته بې طرفه وایي . زه د هغسې بې ننګه ، بې طرفانوحکومت نه منم، د یوې شپې لپاره يې هم نه منم. آیا تاسو به د دغسې بې ننګه ، بې طرفانو حکومت ومنئ ؟ څوک چې دغسې حکومت نه مني هغه دې خپل لاسونه اوچت کړي (د برخوالو مکرر تکبیر و نه او د ورور حکمتیار له دغې وینا سره د پیوستون نعرې) .

ورونو ! کوردوویز دا خبره کوي چې ما له افغانانو

به دا تپوس کړی چې اکثریت افغانان انتخابات نه خوښوی او لویه جرگه غواړی . ما هغه بله ورځ په یوه مطبوعاتی کنفرانس کی وویل : چې کور د وویزصاحب له چا نه تپوس کړی ؟ چا ورته ویلی چې مونږ انتخابات نه غواړو او لویه جرگه غواړو . دا چیرته هغه سروی کړی . په کوم ځای کی یې له خلکو نه پوښتنه کړی . عجیبه ده ! هغه په خپل ملک کی انتخابات غواړی او زما په ملک کی لویه جرگه غواړی . زه ورته وایم چې زه لویه جرگه نه غواړم ، زما مجاهدینې نه غواړی . زما ولسې نه منی . لویه جرگه زما مسئله نشی حل کولای . لویه جرگه خو نجیب هم دایره کړه . آیا د افغانستان مسئله‌ې حل کړی شوه . کوردوویز دا خبره د مسکو په اشاره سره کوی ، له واشنگټن سره د تفاهم وروسته هغه دغسی پلان جوړ کړی ، چې څنگه په افغانستان کی د مجاهدینو په لاس حکومت را نشی . که د ملت نه پوښتنه وشی نو په طبعی ډول به د مجاهدینو په لاس به اسلامی حکومت جوړیږی. خو که مسئله مود پنځو کسانو ته چې په اروپا او امریکا کی پراته دی) خوښی ته پریښو د له بیا به اسلامی حکومت نه راځی ، هغه وایی چې لومړی دی ، د د یرش تنو بیطرفانو یو مؤقت حکومت جوړ شی ، بیا به دا د بی طرفانو حکومت د خپلی خوښی لویه جرگه را وبولی. بیا به دا لویه جرگه په افغانستان کی دایمی او ثابت حکومت جوړوی ، چې د تل لپاره به هغه حکومت د یوه قانونی حکومت په توگه پاتی وی . مطلب ته متوجه یاست ؟ لومړی به دیرش کسه بیطرفان ، بیطرفان څوک دی ؟ بیطرفان هغه دی چې روس ورته بیطرفه ووایی . یعنی په دی اس کاله کی ئی روسانو ته څه بده خبره نه وی کړی . د هغوی مخالفت یې نه وی کړی، د مجاهدینو ملگرتیایې نه وی کړی ، په جهاد کی یې برخه نه وی اخیستی ، د یتیم اوښکی یې نه وی پاکی کړی ، د رحمی په سریې لاس نه وی ایښی . د شهید د کورنی تپوس یې نه وی کړی د جهاد گردونه‌ې په سر نه وی ، پریوتی ، اروپا او امریکا ته تللی وی ، هلته‌یې چرچې کړی وی او پدی ډول یې روسانو ته ثابته کړی وی چې زه بی طرفه یم. هغه ته د دغسی دیر شو «بی طرفانو» حکومت وایی . بی طرف به روسان هم منی ځکه دا د روسانو د خوښی بی طرفان دی . بیا به انتخابات نه کیږی . بیا به له ملت او مجاهدینو نه تپوس نه کیږی . دغه دیرش . بی طرفان به له اروپا او امریکا او ایتالیا نه راځی . او په افغانستان کی به حکومت جوړوی . بیا به د خپلی خوښی څه کسان را غونډوی او هغو ته به د لویې جرگی نوم ورکوی ، پوهیږی چې څوک به را غونډه وی ؟ د خپلی خوښی کسان داسی ته چې ستا د خوښی کسان به پکی راځی . نه ! هغوی د خپلی خوښی کسان به پکی راټولوی. او هغه به هم په اصطلاح بی طرفان وی ځکه که بی طرفان نه وی. خو بیا خوبې روسان نه منی!!! مجاهد نشې را تلای ، قوماندان نشی راتلای . په دی خاطر چې هغوی بی طرفه نه دی ، روسان یې نه منی . بیا به دغه لویه جرگه د خپلی خوښی دایمی او ثابت حکومت جوړه وی او هغه حکومت به تل لپاره پاتی وی . ما ته ووایاست ، چې له افغانانو نه به داسی بی همته څوک پیدا شی چې دکوردوویز دا طرحه دی ومنی؟ څوک چې د دغه پلان په کلکه مخالفت کوی او هغه غندی هغه دی خپل لاسونه اوچت کړی (د برخوالو مسلسل تکبیرونه تونو خصارو خپل لاسونه پورته کړل او د مجاهد وروز حکمتیار له دی وینا سره یې ټول خلل بیا خپل کلک ملاتړ وښود) .

ما هغه بله ورځ په یوه مطبوعاتی کنفرانس کی وویل چې آیا کوردوویز صاحب ما ته د دی اجازه را کوی چې زه د ده د ملک اکوادور په هکله د دواړو احزابو بعضی مخالف حزب او واکمن رژیم ترمنځ (چی هلته هم د قدرت کشمکش دی ، د انتخاباتو کار پیل شوی او انتخابات کیږی .

لومړی د بیطرفانو حکومت جوړ کړم ، بیا دی هغه بیطرفه حکومت لویه جرگه را و بولی . بیا دی د دواړو احزابو ترمنځ منازعه په دی شکل حل شی ، چې دغه لویه جرگه دی فیصله وکړی، چې د خپلی خوښی حکومت جوړ کړی . کوردوویز صاحب دا منی چې زه دی د هغه ملک په برخه کی دغسی تصمیم ونیسم ؟ که هغه دېته تیار ندی ، زه څنگه دا ومنم چې په افغانستان کی دی د کوردوویز صاحب د خوښی د بیطرفانو حکومت را شی . هغه هم پداسی حال کی چې کوردوویز له خپله طرفه هیڅ نشی کولای . مسکو او واشنگټن چې څه ورته ووایی هغه خبره کوی ، هغه نه خپله طرفه هیڅ هم نشی ویلای . هغه

ورور حکمتیار د کندهار له مخورو مجاهدینو سره دروغبړ په حال کې

لومړی څې مسکو ته، بیا واشنګټن ته ، له هغوی نه به استمزاج کوی او چې وپوهیدلو چې دوی په کومه خبره راضی کیږی . بیا هماغه خبره کوی . زما د ملت پروا نلری ، زما د شهیدانو غم ورسره نشته بلکی هغه د روس امریکا خوښی ته ګوری چې هغه په څه باندی راضی کیږی .

ورونو ! مونږ دا لویه جرګه او هاغه لویه جرګه نه منو ، دنیا ته مو دا اعلان دی چې زمونږ له ملک نه لاس په سر شی . روسی پوځونه دی ووځی . زما د ملک په داخلی چارو کی مداخلت مه کوی. ما پریږدی چې خپل سرنوشت پخپله وټاکم، زما په ولس کی دا اهلیت او کفایت شته چې خپل مشکلات په خپله حل کړی . ستا وصایت سرپرستی او قیمومیت ته حاجت نشته . که چیری زه ونشم کړای چې خپل کورنی مشکلات په خپله حل کړم ، بیا به له چا نه غوښتنه وکړم چې راشه له ما سره مرسته وکړه، چې زما په ملک کی کورنی مشکلات دی را سره حل یې کړه . خو تر اوسه پوري زه دی ته نه یم اړ شوی . ته ووځه ، خپل پوځونه وباسه . زما په کورنیو چارو کی مداخلت بند کړه، ما پریږده چې زه د خپلی عقیدی په رڼا کی خپل مشکلات حل کړم ، که ونشم . توانیدلای ، مجبور شم ، ستا کومک ته اړ شم ، بیا به تاته خواست وکړم . بیا به تاته لاسونه اوږده کړم چې راشی له ما سره مرسته وکړې !!! خو زه دیته اړنه یم . زه خپل مشکلات پخپله حل کولای شم ، ته ووځه ، ته ما ته مشکل مه را پیدا کوه ، زه خپل مشکلات پخپله حل کولای شم . زه دنیا ته همدا خبره کوم . روسان دی ووځی ، د روسی ټانکونو په سر چې حکومت راغلی . هغه دی نسکور شی. بیا دی زما ملت ته دا موقع ور کړی چې خپل سرنوشت پخپله وټاکی، انتخابات به کیږی او د انتخاباتو په نتیجه کی به یو منتخب حکومت جوړیږی .

ورونو ! تاسی به په دی شپو او ورځو کی اوری چې زما او حزب اسلامی په خلاف په ډیره براخه پیمانه ناروا تبلیغات او پروپاګند کیږی . مونږ صرف یوه ګناه لرو او هغه دا چې د اسلامی حکومت نه پرته بل څه نه منو ، زما صرف همدغه ګناه ده . زه دښمن ته نه تسلیمیږم، زه له روس او امریکا سره سازش نه کوم ، په دی خاطر

چې له ما له سره یو منظم قوت دی . د دی قوت په جهاد کی لویه برخه ده . هغه سازش ونکړ ، دښمن په خپل دام کی ونشو اچولای او همیشه یې د هغه مقابله کړی .

په دی خاطر باید طبعاً زه د دي ناروا تبلیغاتو نښانه وم ، باید په ما پسی دغه ټول تبلیغات وشی . بی‌بی‌سی صدای امریکا ، د روس خبری آژانسونه ، کابل راډیو ، یواځی دا تیره شپه به نی ترلس څله زیات زما په خلاف تبلیغات کړی وی، خو زه له دغو تبلیغاتو څخه نه ویریږم، زه له خدای نه راضی او مشکوریم . چې دواړه د اسلام ضد طاقتونه له ما نه نا امیده دی او له ما نه طمعه نلری . خدایه شکر چې ما ته د اسلام دښمنان طمعه نلری . زه به په هغه صورت کی خفه وم چې د اسلام دښمنانو طمعه را ته درلودلی او زه یې خپل دښمن نه ګڼلی .

زما یې تقدیر او تمجید کولای . زما یې ستاینه کولای. زه د خدای نه سپاس‌ګذاریم چې دښمن له مانه طمعه نلری او په دی پوهیدلی چې زما سازش ورسره ممکن ندی . مونږ ته افراطی جنګجو او سازش ناپذیر عناصر وائی او دغه تیره شپه به مو اوریدلی وی، چې ویلی یې چې ګویا د خنګله په کمپ کی ځینی کسانو د حکمتیار د رالولو نه مخنیوی وکړ او پرینښود چې هلته جلسه وکړی .

حال دا چې الحمد لله مونږ د ځنګـه په کمپ کې لویه جلسه درلودله . ځینو کسانو دا اعلان کړی و چې دلته څوک جلسه نشي جوړولای ماویل چې وبه ګورو چې جلسه جوړولی شي او کنه ! دا به څـوک وي چې زما د جلسې مخه ونیسي. روس او امریکا چې زمونږ مخه ونشي نیولای. نو ته قوم فروش به ځنګه زما په مخ کې ودریږې . مونږ جلسه دایره کړه زمونږ دا جلسه له اتو بجو څخه تریوی بجـې پـورې وه . مـا تقریبـاً یـو نیـم ساعـت پـه هغـه جلسه کې خبـرې کـړې او ترپایه پورې هم خلک آرام ناست وو او خلک راتلل او یو کس هم له جلسې نه ندی خـو څیـدلی ، خـو امـریـکا غږ راډیـو باید ووایي چې چې حکمتیا د ځنګله کمپ ته تلو خوښلته د «ظاهر شاه» طرفدارانو ورته د تلو موقع ورنکړه، مورچل په مورچل تلل او بالاخره هغه مجبـور شو چې خپلـه جلسه وځنـډ وي . تاسو به اوریدلي وي چې زمونږ په خلاف دا ویل کیږي. چې روسان وځي خوحکمتیاري نه پریږدي. هغوی ورباندې حملې کوي . یوازې دې پر روسي پوځونو باندې د حملې طرفداردي او که دا حملې جاري وي کیداې شي چې روسان خپل وتل وځنډوي ، هو! ما دا فیصله کړې چې په روسي پوځونه باندې به حتې هغه وخت هـم حملې کیـږي چې دوې زمونږ له ملک نه دوتلو په حـال کې وي ، دا ځکه چې ما ویلي ووچې که روسان د افغانستان د مسئلې حل کول غواړي، نو له مجاهدینو سره دې خبرواتروته کیني. له چا سره چې د جنګ په میدان کې جنګیږي . د میز په سر دې هم له هغو سره کیني او مخامخ خبرې دې ورسره وکړي . له امریکا سره زما په سر سازش نشي کـولای . پاکستان زما نماینده ګی نشي کولای ، زه آزاد یم ، غلام نه یم ، هیڅوک زما سرنوشت نشي ټاکلی . که روسان د افغانستان د مسئلې حل غواړي نو له مجاهدینو سره دې خبرواتروته کیني او که له دینه پرته روسان له یـوې بلې لارې نه د افغانستـان د مسئلې د حل کـولو کـوښښ وکړي . نو مونږ به بیا د دغسې معاهدې د منلـو پابنـد نه یو . بیا به زمونږ حملې په روسي پوځونو حتې په هغه وخت کې هم جاري وي چې وروستي پوځي یې له افغانستان څخه وځي .

ورونـو ! د دې وجـه دا ده چـې روسي پوځونه هغه چې له کابل نه خوځیږي ، نو هغو ته د کابل مزدور رژیم دامې صحنې برابره وي چې د ګلو هارونه یې په غاړه کې ور واچوي، د ګلو ګیډې ورکړي، د ګلو پاڼې وربانډې وپاشي . چې ګویا هغوی خپله «انترناسیونالیستـې» وظیفه

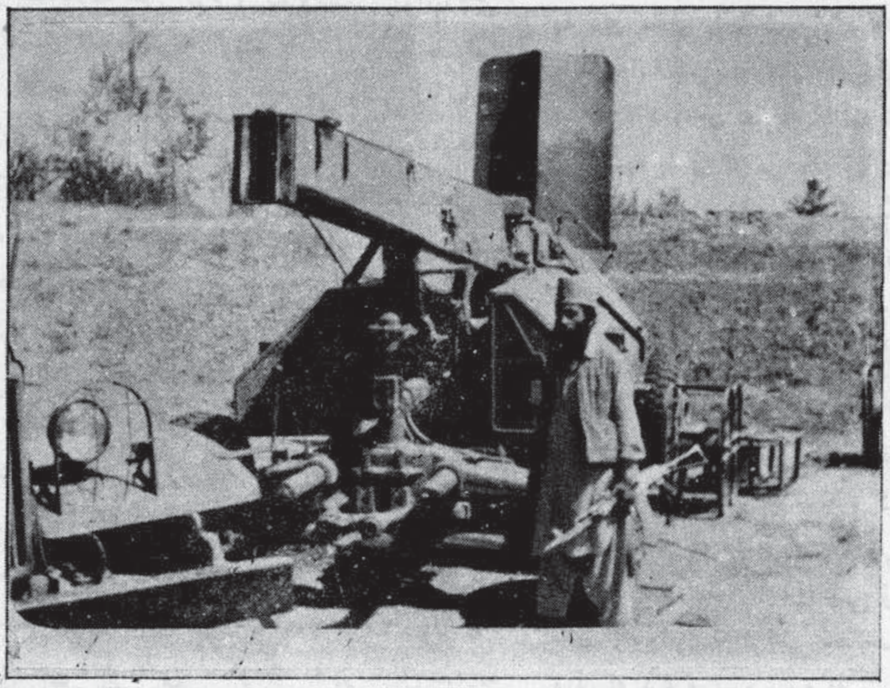

په عکس کې د ډي ، وي ، ټا راکټ له دستګاه سره په نظر راځي چې د کابل ولایت د شکر درې ولسوالۍ په فتح کې د ورور احمد شاه ناصري تر قوماندې لاندې په غنیمت نیول شوې

الف : فقهی قواعد :

بوولسمه قاعده : (الاصل فی الکلام الحقیقة)

ترجمه : «په کلام کی حقیقت اصلی حالت دی»

یعنی ترهغی وخته پوری چی د کلام حمل کول په حقیقی معنی باندی ممکن وی به مجازی معنی باندی ئی نشی حمل کیدلی او د امکان تر سرحده پوری استعمال شوی لفظ کی د هغه د حقیقی معنی مرادول لازمی خبره ده دا ځکه چی په لفظ کی حقیقی معنی اصل او مجازی معنی خلاف اصل ده او ترڅو پوری چی د اصل امکان وی د اصل خلاف ته عدول نه شی کیدلی .

لفظ به له دوه ؤ حالتو ځخه خالی نه وی یا به حقیقت وی او یا مجاز . حقیقت : هغه لفظ دی چی په خپلی هغی معنی کی چی د هغی د پاره وضعه شوی دی استعمال شوی وی . لکه (ځیروونکی) لفظ چی د هغی نه ځیروونکی حیوان مراد شی یا د (نور) لفظ چی د هغی نه روښنائی مراد شی .

مجاز : هغه لفظ وی چی پرته د هغی معنی نه کوم چی د هغی د پاره وضعه شویدی استعمال شوی وی . خو د حقیقی او مجازی معنی‌گانو ترمنځ به یو نه یو مناسبت موجود وی او د حقیقی معنی مراد کولو ځخه منعه کوونکی قرینه موجوده وی . لکه (ځیرووبکی) لفظ چی هغی نه ظالم انسان مراد شی یا د (نور) لفظ چی د هغی نه علم مراد شی . ولی نه (ځیرووبکی) او یا د (نور) الفاظ مطلق ذکر شی نو پرته د حقیقت نه پر بل څه نشی حمل کیدلی او بواځی پرهغو معنی‌گانو باندی چی (ځیرووبکی) او د (نور) الفاظ ورته وضع شویدی حمل کیږی . مگر په هغه صورت کی چی په حقیقی معنی باندی ئی حمل کول له سره امکان ونه لری نو بیا هغوی په مجازی معنی‌گانو باندی حمل ولی شی خو دا هم هله چی د حقیقی معنی د مراد کولو ځخه منعه کوونکی قرینه موجوده وی . که ته ووائی چی ما ځیرووبکی ولیده نو ستا د خبری نه معلومیدلی شی چی تا ځیرووبکی حیوان لیدلی دی اوکه ووائی چی نور خپور شو نو ستا د خبری نه فهمولی شی چی روښنائی خپره شویده . ولی که ته ووائی چی ما ځیرووبکی ولیده چی د قضاء په کرسی ناست ؤ . ستا د خبری نه دا معلومیدلی شی چی تا ظالم قاضی لیدلی دی . نو ځیرووبکی لفظ دی پدی مجازی معنی کی له دی کبله استعمال کړو چی د دی او د حقیقی معنی ترمنځ مناسبت موجود دی هغه دا چی ظالم د ځیرووبکی حیوان سره مشابهت لری . امکان نه لری چی پدی کلام کی د ځیرووبکی لفظ ځخه حقیقی معنی مراد شی ځکه چی قرینه هغه دا خبره چی د (قضاء په کرسی ناست ؤ) د دغی حقیقی معنی مرادکول منعه کوی . په همدی ډول که ته ووائي چی (نور استونو ته لیکمرغی وربه برخه کوی) د دی له فهمیدلی شی چی تا د نور د لفظ نه د علم معنی مراد کړیده د دی قرینی په سبب چی (استونو ته لیکمرغی وربه برخه کوی) او د دواړو معنی‌گانو ترمنځ مناسبت هم شته هغه دا چی علم د نور سره مشابهت لری له دی حیثه چی هر یو له دی دواړو نه خفی او مستور ځیزونه کشفوی او صواب او سمی لاری ته لارښووله کوی .

پدی قاعده باندی بناء شوی مثالونه :

۱- که یو سړی وویل چی دا کورمی پرخپلو اولادونو له هغوی وروسته پر فقیرانو باندی وقف کړی دی او هغه سړی هم ځامن او هم لمسیان درلودل نو وقف ئی ځامنو ته او له هغوی وروسته فقیرانو ته رسیږی او لمسیانو ته ئی نه شاملیږی ځکه د اولاد لفظ حقیقت دی په ځامنو کی او مجازاً په لمسیانو کی استعمالیږی او ترڅو پوری چی حقیقت ممکن وی مجاز ته تگ نه شی کیدلی . اوکه یو کس وویل چی دا حمام می پرخپلو اولادونو او له هغوی وروسته پر مسکینانو باندی وقف کړیدی او ده ځامن نه درلودل بواځی لمسیان ئی وه نو وقف ئی لمسیانو ته کیږی یعنی مجازی معنی مراد کیدلی شی ځکه چی د حقیقی معنی مرادول د امکان په چوکاټ کی نه راځی .

۲- که یو سړی وویل چی دا سرای د زید دی نو د هغه دا کلام حمل کولی شی په اقرار باندی پدی خبره چی سرای د زید ملکیت دی . او که وئی ویل چی زما له مرگه وروسته زما دا سرای د زید دی د هغه دا کلام پدی خبره اقرار نه شی‌گڼل کیدای چی سرای د زید ملکیت دی بلکه د زید لپاره په هغی سره وصیت بلل کیږی د هغه دا خبره چی (زما له مرگه وروسته) د دی مجازی معنی په اخیستلو باندی قرینه ده .

۳- که اصیلی ښځی خپل خطبه کوونکی ته وویل چی پرتامی خپل ځان د زرو روپو په بدل کی خرڅ کړیدی او هغه وویل چی قبوله کړی می‌ئی . د نکاح عقد منعقد کیږی او د هغی دا قول چی (پرتامی خرڅ کړیدی) د حال او مقام په قرینی سره په مجازی معنی باندی حمل کول شی چی هغه تزویج او نکاح ده . ځکه چی اصیله ښځه اصلاً خرڅیدلی نه شی . همدا ډول نوموړی مقام د ازدواج مقام دی ممکنه نده چی لوموړی لفظ له مجازی معنی نه پرته په حقیقی معنی باندی حمل کړی شی .

دولسمه قاعده : (لا عبرة للدلالة فی مقابلة التصریح)

ترجمه : «د تصریح په مقابله کی دلالت ته اعتبار نشته»

د مفاهیمو اداء کول به یا پرمغوی باندی د صراحت له لاری نه وی یعنی د مراد په افاده کولو کی به په صریح او څرگندو الفاظو سره وی او یا به د حال د دلالت د لاری نه وی . که یو څوک تا ته ووائی چی دا کتاب واخله نو د هغه دا خبره د کتاب پرقبض باندی د اذن په افاده کولو کی صریح بللیء شی .

اوکه درته ووائی چی دا کتاب می پرتا باندی دلسو روپو په بدل کی خرڅ کړیدی او ته ورته ووائی چی قبول کړی می دی او ثمن دی نه وی ورکړی . ته کولیء شی هغه کتاب قبض کړی ځکه د بیعی حالت پر اذن باندی په قبض سره دلالت کوی . مگر صراحت خو را قوی دی د حال د دلالت نه .

نو که صراحت او دلالت دواړه سره جمعه شی او مراد له هغی دواړونه سره مختلف وی نو اعتبار هغه څه ته ورکول کیږی چی صراحت افاده‌کړی وی نه هغه ته چی دلالت ئی افاده‌کوی . لوکه چی دواړه سره متعارض واقع شی دلالت ساقطیږی او په صراحت باندی عمل کیدلی شی .

مثالونه :

۱- که یو چا په بل باندی مال خرڅ کړ او مشتری بائع ته ثمن له وی تسلیم کړی او مبیعه‌ئی په مجلس کی قبض کړه نوکه د بائع له خوانه د مبیعی د قبض نهی ورته نوه شوی د مشتری دا قبض صحیح کیږی که د حال په دلالت سره هغه د هغی پرقبض باندی مأذون گرځول شویدی . او بائع ته د دی حق ندی حاصل چی مبیعه تری بیرته واخلی او د ثمنو په بدل کی‌ئی محبوسه وساتی .

ولی که بائع، مشتری د مبیعی د قبض نه منعه کړی ؤ نو پدی صورت کی دلالت ساقطیږی او مشتری مأذون په قبض نگرځی نو که مبیعه‌ئی د نهی نه بعد قبضه کړی وه بائع ته د هغی د استرداد او د ثمنو په بدل کی د حبس حق حاصل دی ځکه په قبض باندی اذن دلالتاً دی چی هغه په صریحی نهی سره کومه چی د دلالت سره معارضه ده ساقط شویدی .

۲- که یو چا بل ته مال هبه کړ نو د هبی حالت د موهوبه ځیز د قبض پر اذن باندی دلالت کوی . که موهوب له هبه شوی ځیز په مجلس کی قبض کړ نو دا قبض ئی صحیح دی ځکه چی ده ته دلالتاً د هغی په قبض سره اذن شویدی او هبه تمامه او بشپړه شوه (ځکه چی هبه پرته له قبض ځخه نه بشپړه کیږی) او موهوب له (چا ته چی هبه شویده) د موهوبه ځیز مالک گرځی او په هغی کی ئی تصرفات صحیح دی .

ولی که هبه کوونکی موهوب له د هبه کړی شوی ځیز د قبض ځخه منعه کړی ؤ او له منعی ځخه وروسته ئی هغه ځیز قبض کړ نو د هغه دا قبض له صحیح کیږی او هبه هم نه پوره کیږی او موهوب له د موهوبه ځیز مالک نه گرځی چی طبعاً په هغی کی ئی تصرفات هم نه صحیح کیږی دا ځکه چی په قبض سره اذن دلالتاً دی چی هغه په صریحی لهی سره کومه چی د دلالت سره معارضه ده ساقط شویدی .

۳- که یو شخص داسی مغازی ته ننوت چی هغی کی ځیزونه د مشتریانو د کتنی او نظر لپاره عرضه شوی وه او د هغوی نه ئی یو ځیز د پیرودلو لپاره راواخیست او د تقصیر او تیری نه پرته ئی له لاسه ولوید او هلاک شو . نو د هغی ضمان پرده باندی نشته .

ځکه چې د مشتریانو دکتنې د پاره د عرض حالت دلالت کوي پر اذن بانـدې پردې خبره چې مشتري هغه څیز د شراء په وخت کې راواخلي او وئې ګوري . ولې که د مغازې خاوند نوموړی شخص د عرضه شوي څیزونو د یو څیز د را اخیستنې څخه منعه کړ او هغه له منعې وروسته را واخیست او دلاسه ئې ولویـد او هلاک شو . نـو پدې بانـدې د هلاک شوي څیز ضمان دی . اګرکه په هغې کې له ده نه تېرې او کوتاهي هم نـه وې شوې . دا ځکه چې پـه اخیستلو سره اذن د حال په دلالت سره دی او هغه پـه صریحې نهې سره کومه چې د دلالت سره معارضه ده ساقط شو .

دېارلسمه قاعده : (لا مساغ للاجتهاد في مورد النص)

ترجمه : «پـه کومه مورد کې چې نص وارد شوی وي هلته د اجتهاد لپاره جواز نشته» یعنې اجتهـاد پـه هغې شرعي قضیه کې ـ نه روا کیږي کوم چې د هغې پـه حکم باندې نص وارد شوی وي ځکه اجتهـاد په هغه قضیه کې صورت نیسي چې په هغې کې له سره نص نه وي راغلی .

اجتهـاد په لغت کې زیار او زحمت لګول دی د مقصود د ترلاسه کولو لپاره . او پـه اصطلاح کې د فقیه له خوا د زحمت مصرفول دي د شرعي حکم د تحصیل لپاره .

د اجتهاد شرائط : مجتهد بایـد مسلمان ، عاقل ، بالغ او فقیه‌النفس وي یعنې پـه طبیعي توګه باید تیز فهمه اوسي پـه عربي لغت باید عالم وي او د کتاب الله په هغې آیتونو بانـدې کوم چې د احکامو پورې تعاق نیسي باید کاملاً احتواء ولري او د حدیثو په علم باندې د متن او سند ، ناسخ او منسوخ له لحاظه باید پوره واقف وي او پر قیاس او د احکامو د استنباط په هکله باید توانائي ولري . البته دا شرائط د مطلق مجتهد شرائط دي کوم چې په ټولو احکامو کې فتوی ورکوي اما په یو حکم کې د مجتهد لپاره فقط د هماغه حکم پورې د مربوطو مسائلو علم او معرفت ضروري دی .

مثالونـه :

۱- د قمار د لوبو پر ممانعت باندې نص وارد شوی . نو اجتهاد ته د هغې پر جواز ورکولو ګنجایش نه شته .

۲- نص پدې باندې وارد شویدی چې بینـه پر مدعي او یمین پر منکر باندې دی نو اجتهاد ته د دې جواز نه شته چې یمین پر مدعي باندې مقرر کړي .

۳- نص پدې باندې وارد شویدی چې کله د متوفی ځامن او یا ورونـه وه نو مورته ئې سدس یعنې د هغه د متروکه مال شپږمه برخه کیږي نو اجتهاد ته د دې جواز نـه شته چې په نوموړي صورت کې د متوفی مورته د هغې له په زیات حق قائل شي .

٤- نص د عمـدي قاتل په قصاص باندې کله چې عاقـل او بالغ وي او د مقتول اولیاء ئې مطالبه وکړي وارد شویدی نو اجتهاد ته د دې ګنجایش نه شته چې د قصاص پـه عدم وجوب اجازه ورکړي .

٥- نص پدې باندې وارد شویدی چې په حقوق عبادو کې د شهادت نصاب دوه سړي یا یو سړی او دوه ښځې دي نـو اجتهـاد تـه پدې خصوص کې کـوم ګنجایش نـه شته ځکه د اجتهاد ګنجایش د نص په عدم موجودیت باندې مقید دی .

څوارلسمه قاعده : (ما ثبت على خلاف القياس فغيره لا يقاس عليه)

ترجمه : «هغه چې خلاف القیاس ثابت شوی وي بل ورباندې نه شي قیاس کیدلی» یعنې که په نص سره د کوم څیز جواز خلاف القیاس شوی وي نو هغه په خپـل هماغه مورد باندې محصور پاتې کیدلی شي او نه روا کیږي چې د هغې حکم هغې ته ورتـه بل څیز باندې په کوم کې چې نص ندی وارد شوی تطبیق شي . پـه بل عبارت که د نصوصو د تتبع او لټون نه دا څرګنده شوه چې شریعت د تصرفاتو په یوې لوعه کې په یوې خاصې مبدأ باندې تکیه کړیـده او بیا نص په داسې حکم بانـدې وارد شو چې هغه د دې مبدأ سره په یو جزء د دې لوعه کې مخالف ؤ نو پدې صورت کې نه روا کیږي چې په دغه جزء باندې د دې نوعې بل جزء قیاس شي د مثال پـه توګه د نصوصو نه څرګنده شویده چې د شریعت مبدأ د معدوم څیـز د بیعې پـه عدم جواز بانـدې بناء ده ولې بیا هم پـه بعضې صورتونو کې د معدوم څیز د بیعې په جواز باندې خاص نصوص وارد شویدي چې د اجواز باید په هماغو صورتونو پورې حصر شي پـه کومو کې چې نصوص وارد شوي دي او نـور پـه هغوی نشي قیاس کیدلی . او د قیاس معنې د یوې مسئلې حمل کول دي پر بلې مسئلې باندې په حکم کې د لوموړو مسئلو د اشتراك له کبله په علت کې .

مثالونـه :

۱- په استصناع باندې د قیاس کولو په اساس ، د څرګندوالي له د مخه دونو د میوو خرڅول جائز نه دي دا ځکه چې استصناع په خاص نص باندې د قیاس پرخلاف ثابته شوې ده نو بل څه پرهغې باندې نشي قیاس کیدلی .

نوټ : استصناع دیته وائي چې یو څوک د اهل صنعتونـه یوکس ته ووائي چې ماته فلانې څیـز پر دومره روپو جوړکه او صانع هغه قبوله کړي نو دا بیعه استصناع بللې شي .

۲- شفعه خلاف القیاس ثابته شویـده ځکه چې دا متضمنه ده ملکیت غوښتنې د یو شخص لره د بل کسې ملکیت لره د جبر د لارې نه پرهغه باندې . او دا په شرعه کې د معروف او پیژندل شوي مبدأ خلاف کار دی . نو دا هیڅا ته جائـز نه ده چې په شفعه بانـدې د قیاس په استناد د شفعې له طریقې نه پرته د بل چا د مال د ملکیت غوښتنه وکړي . لکه څرنګه چې د شفعې د حق د اسقاط په بدل کې عوض هم نشي اخیستل کیدای ځکه چې شفعه مجرد حق دی او د مجرده حقوقو په بدل کې عوض اخیستل جواز نه لري .

۳- که بائع او مشتري د مبیعې او یا ثمنو په اندازه کې سره مخالف شول او دواړه د بینـه ؤ د اقامې څخه هم عاجز پاتې شول نو حکم دا دی چې دواړه به قسم یا دوي او بیعه به فسخه کیدلی شي یعنې مشتري بـه بائع ته مبیعه او مائع به مشتري ته ثمن ورردوي . او د دې حکم ثبوت پـه خاص نص سره د موضوعه مبـدأ پرخلاف شویدی . چې هغه مبدأ دا حکم کوي چې بینه پرمدعي او یمین پر منکر باندې دی . نوکه مؤجر او مستأجر د اجرت په انـدازه کې سره مخالف شول هغه پـه نوموړي حکم بانـدې نشي قیاس کیدلی بلکه د پیژندل شوي مبدأ د حکم لاندې (چې بینه پر مدعي او قسم پر منکر دی) بایـد اجراءات وشي .

پنځلسمه قاعده : (الاجتهاد لا ينقض بمثله)

ترجمه : «اجتهاد پرخپل ورته اجتهاد باندې نشي نقض کیدلی» یعنې که مجتهد پـه یوه مسئله کې اجتهـاد وکـړ او د خپل صحیح اجتهاد پـه حساب او غوښتنه ئې په هغې کې حکم صادر کړ نو د هغه د دې حکم ابطال پر بل اجتهاد باندې نه دی روا ـ برابره خبره چې دوهم اجتهـاد د عین لومړي مجتهد له خوا نـه وي او که د بل مجتهد له طرفه . د دې سبب او وجه داده چې دوهم اجتهاد په قوت کې د لومړي اجتهاد په شانته دی ځکه هر یو اجتهاد بللی شي . بل دا که موږ د یو اجتهاد باطلولو تـه پر بل اجتهـاد باندې اجازه ورکړو نو په هیڅ مسئله کې بـه حکم ثابت او مستقر پاتې نه شي او دا کار بـه لویه ستونزه را منځته کړي بله وجه دا چې د دې مبدأ په قبول باندې اجماع منعقده شویده . لوکه یو مجتهد په کومه مسئله کې حکم وکړ بیا وروسته ده یا بل مجتهد په بله مسئله کې چې لومړي مسئلې ته ئې عین ورته والی درلود پداسې حکم سره اجتهاد ورکړ چې د لومړي اجتهاد سره مخالف ؤ . نو پـه لومړي مسئله کې حکم پرخپـل حال نافذ پاتې کیږي نه باطلیږي . عین همدغه حالت پـه اجتهادي مسائلو کې د قاضي پـه صادر شوي حکم کې مراعات کولی شي که د قاضي حکم د کوم مجتهد د رأیې سره موافق وشو نـو واجبه ده چې د ده حکم معتبر وګڼل شي او لغوه نه شي . د مثال په توګه که قاضي په هغې دعوی کې چې ده تـه وړاندې شویده د امام أبي حنیفه" په رأیه باندې د وقف په عدم لزوم باندې حکم صادرکړ نو د ده دا حکم صحیح دی او لوموړی قضیه کې د امام ابي یوسف او امام ابي محمد" په رأیې بانـدې د عمل کولو په استناد هغه حکم نه شي لغوه کیدلی دا ځکه چې اجتهاد په خپل ورته اجتهاد باندې نه شي ماتیدلی . ولې که ولي الامر په یوه مسئله کې د کوم خاص مجتهد د اجتهـاد په پیروی باندې امر کړی وي نو د هغه خاص اجتهاد پـه خلاف باندې صادر شوی حکم لغوه کیدلی شي اګر نه نوموړی حکم د مجتهـد له خوا صادر شوی وي او یا د مجتهد د رأیې سره برابر صادر شوی وي . پـه همدې ډول که حکم پـه غلطه بناء شو یوې هغه هم لغوه کیدلی شي مثلاً قاضي پداسې حکم سره حکم وکـړي چې هغه د شریعت مخالف او نقیض وي . نو پدې صورت کې کله چې د قاضي حکم شرعي دلیل تـه ندی تکیه شوی د هغې نقضول واجبي او لازمي أمر دی .

مثالونـه :

۱- که قاضي د مفقود شخص د ورکیدو د تاریخ نه څلور کاله وروسته له ده نه د ده د ښځې په تفریق او جلاوالی حکم صادرکړ . نو مناسبه نده چې د ده دا حکم نقض شي ځکه چې د قاضي لوموړی حکم د صحیح اجتهـاد سره موافق صادر شوی دی اګر که هغه د حنفي اجتهاد سره موافق نه دی .

۲- که قاضي د صاحبینو (امام ابو یوسف او امام محمد") پـه رأیې باندې د عمل کولو پـه اساس د وقف په لزوم باندې حکم صادرکړ نو باید دا حکم د امام ابو حنیفه" په رأیې بانـدې د عمل کولو پـه استناد باطل نـه شي ځکه هغه د اجتهـادي قول سره موافق صادر شویدی .

۳- که قاضي د فاسق د شهادت په رد باندې حکم صادر کـړ بیا وروسته فاسق د فسق نـه توبـه وویستله او شهادت ئې ادا کړ نو د هغه دا شهادت بـه شي قبلولی دا ځکه چې د هغه د دغه شهادت قبلول د یو اجتهاد په بل اجتهاد باندې د نقض کولو متضمن دی او دا نه روا کیږي .

٤- که قاضي د یو مجتهد په رأیې باندې حکم صادر کړ هغه ته د خپل حکم ما تـول (پدې دلیـل چې ده د بل مجتهد پـه رأیه باندې کومه چې عدالت تـه زیاته نږدې ده اطلاع حاصله کړې) جائز نه دی . ولې که له دینه وروسته له همدې قبیل نه ده ته بله دعوه

محمد رحیم «خنجر»

د رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگی تاکتیک

د جنگ په صورت کی دی داسی موقف اختیا کړای شیچی دښمن یی توقع نلری او نه یی دهغه لپاره څه تیاری نیولی وی ، ناڅاپی حمله کول په جنگ کی تر ټولو زیات څواکمن او تر ډیری مودی اغیز کونکی عامل دی معنوی تاثیری هم ډیر زیات دی او له نفسیاتی لحاظه یی اثر پدی الفاظو کی بیانولی شو ،

چی د دښمن د سپه سالاری فکری قوت بیکاره کوی دیوی بریالی او نه تصور کیدونکی حملی لپاره لاندینی چاری ضروری دی .

۱ - د جنگی ارتیاوو لپاره خپلی ارادی او خپل طاقت پټ ساتل او احتیاط په ډول دخپل طاقت حقیقت هم باید پټ وساتلای شی .

۲ - دیوه لوری نه بل لوری ته په ډیره چټکتیا سره مخه راګرځول د دی لپاره چی په داسی ځای وار وکړای شی چی دښمن ورته متوجه نه وی .

۳ - په سختو لارو تلل او له داسی مشکلو ځایونو تیر یدل چی دښمن یی هیله نه لری .

۴ - دحملی لپاره د داسی وخت ټاکل چی دښمن ته معلوم نه وی .

۵ - په جنگ کی نوی وسله استعمالول چی دښمن یی هیله نه لری یازړه وسله په نوی طریقه سره استعمالول .

۶ - د جنگ کولو لپاره داسی طریقی اختیارول چی څوک ور سره د مخه بلد نه وی .

رسول الله ﷺ چی دغه ټولی چاری خپلی کړی دی او د هغه ﷺ ټولی غزاګانی د دغه ناڅاپی حملو غوره نمونه ګڼلی شوی . مدینه منوره د مسلمانانو مرکز ؤ له پنځه ډوله خلکو ډکه وه ، چی هکی یهودیان ، منافقین ، د قریشو بدوی جاسوسان او دزوم نبطی جاسوسان شامل و ، هره لحظه د مسلمانانو په ناکامو لو کی مصروف وو ، او دښمن ته یی د مسلمانانو ټول خبرو نه رسول خو رسول الله ﷺ د خپلو رازو پټ ساتلو ته زیا ته پاملرنه کوله لکه چی کله به هغوی دکومی غزا اراده کوله په هغی کی به یی (توریه(۱)) کوله . دغه ډول به پورتنیو دښمنانو غلط خبرو نه دښمن ته رسول چی دهمدی له امله دښمنانو فکر ونه نور هم ګډوډشول .

د تبوک له غزا پر ته رسول الله ﷺ تل د جنګ د رازونو پر پټ ساتلو عمل کړی دی دهغه د رازونو د پټ ساتلو د ښکاره کولو په باب یو بهترین مثال هغه دی چی هغوی ﷺ عبدالله بن حجش ته ورکړی و .

رسول الله ﷺ عبدالله بن حجش ته حکم کړی ؤ چی دا خط د دوه ورځو سفر کولو ور وسته خلاص کړ چی کله دی خلاص کړو او په مضمون یی پوه شوی د هغه سره سم پری عمل وکړه .

(۱) توریه داسی خبری ته وا یی چی ظاهری مفهوم یی یو او اصلی مقصد یی بل وی .

رسول الله ﷺ د مکی د فتحی پروخت کی هم خپلی ارادی پټی ، وساتلی حتی چی خپله ګرا نه میرمن حضرت عائشه (رض) او ګران دوست حضرت ابوبکر صدیق(رض) تری هم خبر نه ؤ . د همدغه راز داری له امله رسول الله ﷺ د لس زره کسانو منظم لښکر د مکی د فتحه کولو

لپاره را وسېت او قریشو ته د هغه دلیږ د او حرکت او د رسول الله ﷺ د تصمیم هیڅ پته ونه لګیده تر ڈی چی لښکر مکی ته نژدی ورسید او قریش په وسله ایښو د لو مجبور شول .

د ځای په لحاظ دنا څاپی حملی مثال «دبنی لحیان» غزا ده ، لومړی رسول الله ﷺ د خپل لښکر مخه دشمال په لور کړه چی قریش او بنو لحیان د هغه ﷺ اصلی لیږد او حرکت معلوم نکړای شی ، کله چی دشمال په لور د مسلمانانو د کوچیدو اوازی خپری شوی ، نو رسول الله ﷺ په نا څاپی ډول په بنو لحیان حمله وکړه او دغه ډول یی د ځای پر لحاظ دښمن په مغالطه کی وا چاوه .

دخیبر په غزا کی رسول الله ﷺ درجیع مقام په لور مخکی و لاړ چی د غطفان قبیلی کلیوته نژدی سیمه ده ، له دی وروسته هغه ﷺ دخپل پوځ یو کوچنی ټولی د غطفان په لور ولیږه او دپوځ ډیره برخه یی دخیبر په لور را وګرځوله هغه ﷺ د دغه ډول نقلو حرکت په وسیله لومړی غطفان خلک پدی شک کی وا چول چی دهغه ﷺ دهمدوی لوری ته مخه کړی ده او بله لوری ته ئی دخیبر یهودیان پدی شک یقینی کړل چی دهغه ﷺ مخه د هغوی په لوری ده هغه ﷺ په یوه وخت کی دواړو خوات دښمن په مغالطه کی وا چاوه او دغو دواړو لاسونه یی دیو بل له مرستی لنډ کړل .

دوخت په لحاظ دنا څاپی حملی مثال دبنی قریظه غزا ده ځکه چی رسول الله ﷺ په داسی وخت کی دهغوی په لور کوچ وکړ چی هغوی دا محال دهغه ﷺ دحملی توقع نلرله کله چی دهغوی معنویات او مورال یی بیکاره کړ او خپل فاتحانه اندازیی دجګړی تر پایه په لاس کی وساتـه .

دجګړی په طریقو کی دنا څاپی حملی کولو مثال دا دی چی رسول الله ﷺ دبدر په غزا کی صفو نه جوړ کړی او جنګ یی وکړ تر دی دمخه په جنګی لحاظ قریش یوازی په مغلوبه جنګ پو هیدل . همدا ډول دا حزابو دخندق ، په جنګ کی خندق ایستل دجنګ د طریقی له لحاظه غیر متوقع کارو، د دی له امله چی عرب وګړی تر دی دمخه دمحاصری په وخت په خپل چا پیریال کی له خندق ایستلو سره بلد نه وو ، هغه ﷺ دطایف دمحاصری په وخت له دوه ډوله نویو وسلو دد با به او منجنیق ، نه کارو اخست ، دجنګی طریقو له لحاظه یی غیر متوقع حمله وکړه ، غوره او ډیر پوه سپه سالار هغه دی چی پخپلو ټولو جنګو نو کی یوه نه یوه غیر متوقع حمله سرته ورسوی او رسول الله ﷺ په خپلو ټولو جنګو نوکی داسی کړی دی اود همدی څیز د مسلمانانو په وروستی بری کی ډیره اغیزه لرله .

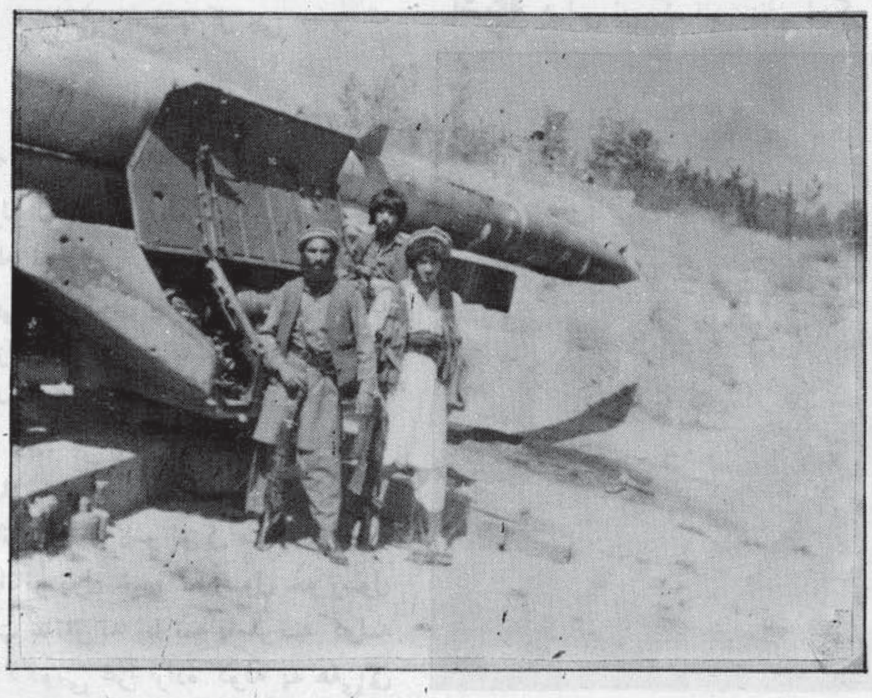

ذبیح الله «قریشی»

درنگی به پیشگاه میلاد خجسته قافله سالار انبیاء علیهم السلام

یتیمی که نا کرده قرآن درست
کتبخانه چند ملت بشست

آنگاه که انسان در منجلاب شقاوت دست و پامیزد ، و در پرتگاه فنا و تباهی فرومیرفت . در آتش خانمان سوز تعصبات خشک و بی‌محتوی جاهلیت می سوخت . دیوخود خواهی و خود پسندی در آسمان پهناور دلش حکومت میراند. تمیز روز از شب و نور از ظلمت ، سیاه از سفید ، نیک از زشت . . . برایش مشکل بود ، که همه را در یک تراوز بمیزان می‌گرفت .

در آن زمان که انسان در وادی وحشت و بربریت سرگردان بود و زندگی برایش‌چون مرگ.

در آن زمان که از لمعهٔ زرین خورشید و وزش دل آویز نسیم سحر «وحی و نبوت» در سیارهٔ خاکی اثری نمانده بود .

در همه جا دیو سیاه برسر اولاد آدم حکومت میراند . عدالت رخت بسته بود ، و آواز ایثار و خود گذری ، برادری و برابری . . . گوش رنجیدگان و دردمندان و بینوایان را نوازش نمی‌داد . در فضای انسانیت غریو وحشت و کابوس مرگ طنین داشت .

ظلم و تجاوز برده دار بربرده ، حاکم بر محکوم دلها را میلرزانید وگوشها را می‌خراشید. در آن زمان که از انسان و انسانیت خبری‌نبود، دختران معصوم و بی‌گناه بجرم دختر بودن زنده به گور می‌شدند و یا در بیابان های سوزان سرگردان و در سیاه چالهای وحشتناك تا پایان عمر اسیر می‌ماندند :

آنگاه که با خدای واحد القهار ، خدایان بی‌شمار را به پرستش میگرفتند. گروهی عزیر (ع) را ابن الله وگروهی هم عیسی را . و مریم (ع) را در خدایی خدا (ج) شریک می پنداشتند . بهشت را وثیقه میکردند و نجات از آتش جهنم را سند میدادند .

در آن زمان که شرارههای ظلم و بیداد به آسمانها سر کشیده و کاخ بیداد از تاروپود برده‌گان اعمار و به ثریا سر میسایید .

نهال امید و میوه آرزو در سبزه زار خزان زده انسان خشکیده بود . تاریکستان سردوتیره دیرپا شده بود . نه شفق می‌دمید و نه ستارهٔ صبح طالع می‌شد . و سالها به همین منوال می‌گذشت ...

که یک بار دریای خروشان رحمت‌الهی ، بسر انسان جاهلیت‌زده ، درکویرستان سوزان ، کویرداران که سالهای سال چشمه ساران حیات بخش را برکویرنشینان خشکیده بودند جاری شد.

کوکب اقبال و همای سعادت برفراز خانهٔ انسان و انسانیت تا پایان تاریخ آشیانه گرفت .

و نوری فروزان در خانه تاریک و سیاه فام انسان درخشید و تاریک‌ترین زوایای زندگی او را تا ابد روشنائی بخشید که تا پایان تاریخ رهنما و رهکشایش گردید .

در اولین فجر میلاد آن محبوب الهی ، آتشکدهٔ فارس وفارسیان که هزاران سال روشن بود و شعله‌هایش زبانه به آسمان می‌کشید ، خاموش شد .

در آن شب با طلوع خورشید تابان در فراز آسمان انسان ، کنگره‌های قصر ستم آباد کسری میلرزد و چهارده کنگرهش بخاك سیاه یکستان می‌شود .

در آن شب دریاچهٔ ساده فرو میرود ...

ستاره و ماه و پروین تعظیم کنان برزمینیان فرود می‌آیند و لبخند میزنند ...

جریان را از زبان آن پیر مرد شب زنده‌دار بیابان گرد که همان صبح در بازار مکه وارد میشود ، بشنویم : «دی شب مکیان در خواب فرو رفته بودند ، ایکاش می‌دیدند که در آسمان شان ستاره‌ها چه نور افشانی بی‌سابقه و تلالؤ حیرت‌انگیز داشت ...»

آری !

آن شب ، شب میلاد نور بود . محمد ابن عبدالله که هنوز پا به جهان نگذاشته بود از نوازش پدری محروم‌گشت !!!

او یتیمست که بعد ها از مهرمادری هم بی‌نصیب می‌ماند ، ولی هر روزکه از ایام عمر مبارکش می‌گذشت از دامن مادرگرفته تا هنگام رسالت ، در دل مکیان و طایفیان جا می‌گیرد و محبوب قلب‌ها می‌شود !!

بزرگترین مشکلات جامعه را حل می‌کند و از امانت‌ها پاسداری می‌نماید و لقب «امین» را در همان جامعهٔ شرک‌آلود کسب می‌نماید .

آن ذات خجسته که هنوز خلعت نبوت را به تن نکرده بود ، گرسنگی‌ها کشید ، غم و درد و الم‌ها را تحمل کرد ، تا اینکه مهبط پاك و مطهر پیغام خدا شد .

هنگامیکه به عبادت مشغول بود به ادای مسؤولیت بزرگ و خطیری گماشته می‌شود .

«اقرا باسم ربك الذی خلق ، خلق‌الانسان من علق ، اقرا وربك الاکرم، الذی علم‌بالقلم علم الانسان ما لم یعلم .

... این امی ناخوان از آنجا که بر می‌خیزد با بدن لرزان بخانه بر می‌گردد و جریان را به خدیجه[رض] می‌گوید و می‌فرماید مرا بپیچان ...

بار دیگر در حالیکه در لحاف پیچیده است فرمان میرسد : لحاف را از سرت بدور افگن برخیز و برپا شو ، و همه را بسوی خدایت فراخوان که تو رحمت اللعالمین ای !! انسان را بمدارج عالی انسانیت برسان و اخلاقش را تکمیل کن !

او خود نمونهٔ زنده‌یی از قرآن بود ، این حقیقت از گفتهٔ ام المؤمنین عایشه[رض] پیداست زینرو نظر به اکمال فرامین خدا فرمودند :

بعثت لا تمم مکارم الاخلاق .

ای معلم اخلاق !

ای باران رحمت !

ای ناجی بشریت !
ای منجی انسان
ای پیامبر جهان
ای معراج من و ای راهنمای انسان !

تو از همان با مدادی که برای نجات انسان از کشمکش‌های دوران و از انقیاد به خدایان زمان ، بسوی فلاح و رستگاریش چه رنجها بود که نکشیدی و چه ستمهایی بود که ندیدی !

سنگ طفلکان وچوب دیوانگان ... را بجان خریدی تا انسان به قله‌های شامخ انسانیت برسد و وظیفه‌اش را بداند .

محاسره‌های اقوام ات را پذیرفتی ، فراق یاران را کشیدی ، در هجران وطن سوختی . و هزاران زخم زبان و شمشیر را چشیدی تا اخلاق انسان سرگردان در کویرستان‌های سرابزده را به پایهٔ اکمال رسانی ...

و با قبول تمام مشکلات ، راههای پرفراز و نشیب را پیمودی تا بوبکر وعمر وعثمان وعلی و بلال وابوذرها وسلمانها... رضوان‌الله الاجمعین را به جامعه انسانی تقدیم‌داشتی، وفرموده‌ای که: اصحاب من مانند ستارگان اند درمیان شما ، به هرکدام آنها اقتداء نمایید ، راهیاب می‌شوید .

آری !

از طلیعه نقره فام نبوت تا پایان بار عظیم رسالت لحظه‌یی از دعوت و تربیت فرونگذاشتی درین راه چنان سوختی که خدایت گفت : ای پیامبر خود را هلاك می کنی ...

ای مرشدم !

و ای رهنمای انسان ! بعد از رحلتت بار امانتی را که بردوش یارانت گذاشته بودی بوجه احسن و نیکو بر ما رسانیدند ..

قیصر در روم نماند و رستم در فارس !!! گلبانگ رهائی تو از حنجره ملکوتی یاران پاکبازت به آسمانها پیچید و سرتاسر عالم را از دعوت برحقی که تخود می‌خواستی آگاهی بخشید. مدینه‌یی که بدستان مبارک خودت بنایافته بود ، مرکز فرماندهی اکثر نقاط جهان‌گردید.

ولی افسوس و صد افسوس !! هنوز از مجد و بزرگی اسلام عزیز دیری نگذشته بود که بهترین یارانت از دست ستمگران و قلدران که خود را از امتت می‌خواندند ، از پشت خنجر خوردند ...!!

دورهٔ شاهی آغاز شد و سیاه روزی از سرگرفته شد ، زورگویان ستمگر به اریکه قدرت بنام اسلام زیر سایه شمشیر جهاد !! سرهای عزیزان ترا از تن جدا کردند ...

باریختن خون حسین (رض) جگر گوشه ات صفحهٔ دیگری در تاریخ بلاکشیدهٔ انسان گشوده شد ... و به تأسی از خطی که خودت کشیدی وحسین (رض) با خونش از آن پاسداری نمود ، تا امروز و تا صبح رستاخیز سرمشق آزادگان جهان خواهد بود.

برخیز و بنگرای رهنمای ما و ای فرستادهٔ برحق خدا ! که امت تو امروز میلاد مبارك ترا با خون خویش در سنگرهای خونین جهاد جشن می‌گیرند و برای فروزان نگاهداشتن خط سرخ حسین که از خودت آموخته بود ، در کربلای افغانستان چه سان سرفروشی می کنند و جان نثاری ...

دردا ! که امروز باوجود همه شهکاری‌ها و ایثارگریها ، دشمن از آستین ما ، مارانیش‌میزند که دستهای‌گنه خیز مدعیان کاذب اسلام به خون بهترین رهروان پاکباز حسین رنگین است.

بیا وبنگر که امروز باوجود اوج‌گیری انقلاب اسلامی درمیان امتت شراره‌های نفاق و شقاق سرکشیده که رشته‌های اخوت را سوزانیده ، اتحاد و همدلی و همکاری از میان ما رخت بسته است .

اگر با عالم روحانیت دست ما را نگیری در آتش خانمان سوز تعصبات گروهی و منطقوی و لسانی و نژادی خواهیم سوخت .

ای مظهر لطف خدا !

ای شفیع ما !

ما پروانه گانیم که درعشق تو زنده‌ایم و در فراق تو می‌سوزیم ما را تنها نگذارکه ما درد مندانیم . . .

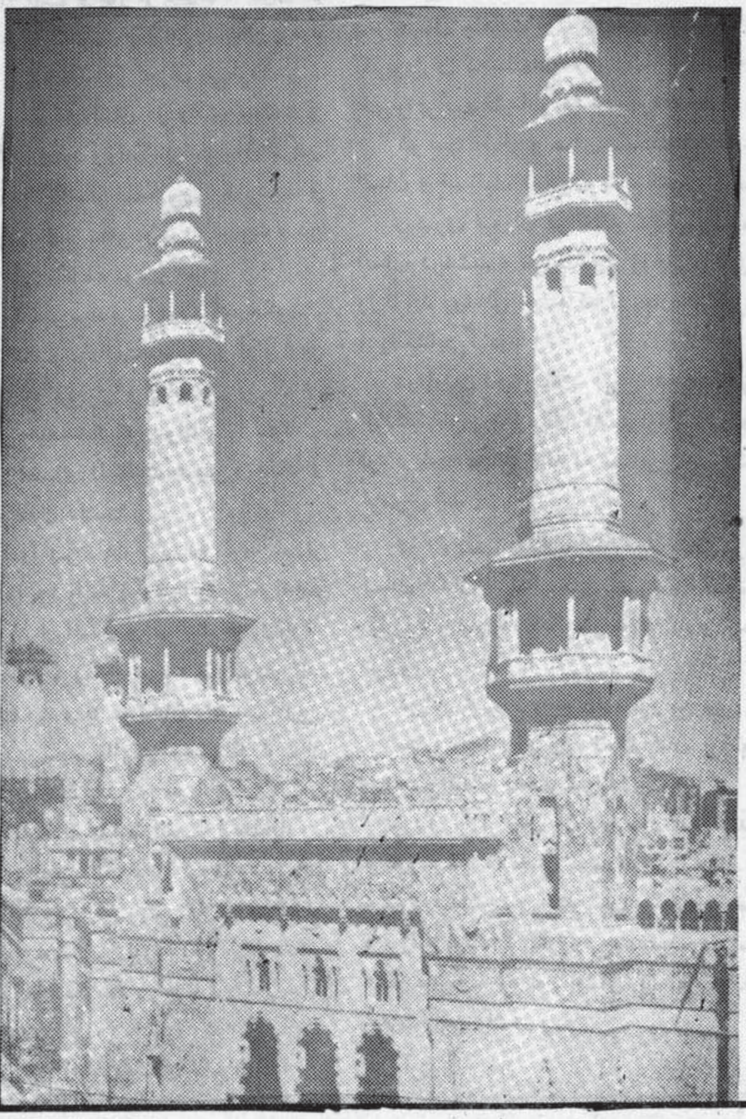

تر سره کړي . اوس فاتح او غالب پوځ دی او له افغانستان نه‌وځي او افغان ولس‌هم تری خوشحاله دی. آیا زه پریږدم چی هغه دا تصور په دنیا کی را پیدا کړی چی د افغان ولس له روسی پوځونو دومره خوشحاله دی‌چی د وتلو په وخت کی د ګلو ګیډی ور کوی . د هغه لاسونه خو زما د ورونو په وینو سره دی . هغه اوس هم زما په خلاف جنګیږی ، هغه نه غواړی چی دغه جنګ دی نور پای ته ورسیږی . هغه دغه جنګ پیل کړی . اوس هم دیته تیار نشو چی د نجیب په حکومت باندی د وسلو مرستی بندی کړی . هغه اوس هم په جنګونو کی برخه اخلی .

هغه اوس هم زما په ملک کی پروت دی . هغه اوس هم دغسی یو حکومت غواړی پاتی شی چی د دوی د وسلو او پوځ په زور زمونږ په ملت باندی تپل شوی وی ، او اوس هم غواړی چی د فاتح او غالب پوځ په حیث ووځی او دا تصور په دنیا کی را پیدا کړی چی دا دی افغانان هم هغوی ته د ګلو ګیډی ورکوی او ډیر خوشحاله او راضی دی .

نه ! زه دا غواړم چی دنیا ته دا هم وښیم چی زما د ملت تصور او احساس د روسانو په مقابل کی څنګه دی . او څومره کرکه او نفرت لری او حتی د وتلو په دوران‌کی هم هغوی په آرام نه پریږدی . د ګولیو باران وربانـدی وی . روسی پوځیان دی دا خاطره هم له ځان سره یوسی چی د وتلو په دوران کی هم د مجاهد ګولی د هغوی له غوږونو سره تیریدلی. دا خاطره دی هم له ځان سره یوسی . ما ددی خاطر حمله کړی . زه یقین لرم چی په روسی پوځونو هر څومره حملی زیاتی شی . همدومره به ژرووځی . ځکه چی هغه زما د جنګ په نتیجه کی وتلو ته مجبور شوی . زما جنګ چی څومره تشدید شی هغه به همدومره ژر وځی . کـه زما جنګ آرام شو نو هغه پاتی کیږی. په دی خاطر ما د جنګ فیصله کړی ده . الحمدلله ټولو مجاهدینو له همدغی فیصلی سره سم پر روسی پوځونو حتی د وتلو په دوران کی حملی کړی . تاسی ته به په یادوی چی له کندهار نه چی وتل له هغوی سره څه وشول ، لاره یی هم بدله کړه خو مجاهدینو آرام پرینښودل. تر هغه ځایه یی تعقیبول چی ترڅو ئی وسه پوره وه.

ښه ډیر تلفات‌یی ورته ورسوه. له‌کندز او بغلان نه چی وتل کیلګی ته را غونډ شول . مجاهدینو په کیلګی باندی حمله وکړه ، دومره ستره حمله چی د جهاد په تاریخ کی سابقه نلری ، ترزرونه زیات روسان د کیلګی په عسکری مرکزکی له منځه ولاړل .

ورونو ! د کندهار د سفر په وخت کی زما په خلاف بی بی سی او صدای امریکا ویل چی ګویا هغه تللی دی او هلته قوماندانان اخلی او دا خبره د تنظیم د یوه نماینده له خولی کوی . عجیبه ده !! دا خبره هغه څوک کوی چی هغه پخپله خرڅ شوی وی . څوک چی پخپله خرڅ شوی وی هغه به د مجاهدینو د قوماندانانو په باب هم دغسی فکر کوی چی کیدای شی . مجاهد چی فقط په خدای یی ځان خرڅ کړی او هغه څوک نشی اخیستی ، د هغه مجاهد پرضد چی څوک دغسی ناروا اوغلط تبلیغات کوی چی پلانی مشر کندهار ته تللی او مجاهدین او قوماندانان اخلی. هغه د ځان په حصه کی هم همدغسی فکر کوی . هغه پخپله روسانو او امریکایانو اخیستی، په دی خاطر زمونږ د مجاهدینو په باب همدغسی خبری کوی، زه یقین لرم چی زمونږ مجاهدین څوک نشی اخیستلای . زما مجاهد د خپلی عقیدی او د خدای لپاره اوچت شوی . هغه خپله یو قطره وینه هم په ټوله دنیا نه ورکوی . په خدای قسم ما چی یو قدم په اخلاص سره د خدای (ج) او جهاد په لاره کی اخیستی . هغه په دی ټول عالم او هستی نه ورکوم. د دی ټولی دنیا په پاچائی یی نه ورکوم. یو قدم چی ما دخدای په لار، کی اخلاص سره اخیستی وی. څوک چی د جهاد په لاره کی په خپل قدر او قیمت پوهیږی . هغه څوک نشی اخیستی .

په هر صورت . . . اوس زمونږ ولس هوښیار دی او هیڅوک یی نه شی دوکه کولای ، هغه خپل دوست او دښمن ښه پیژنی. زه په پای‌کی څه مختصری توصیی لرم او بیا خپلی خبری پای ته رسوم .

زما لومړی توصیه دا ده چی ورونو تاسی خو روسانو او کمونستانو ته ماتی ورکړه او روسان مو دیته اړ کړل چی دافغانستان څخه ووځی خواوس به په یوه بله جبهه کی هم هوښیار اوسی او یوه بله مقابله هم ستاسی په مقابل کی پرته ده . هغه دا چی د مفسدینو او د منافقانو

وروړ حکمتیار د کندهار له قوماندانانو سره

مقابله به کوی ، هغه چی په کمپ کی دی او غواړی چی تا دوکه کړی او بیا به په افغانستان کی قدرت قبضه کړی . د کافر او غیر اسلامی قوتونو سره سازش وکړی او د اسلامی حکومت د راتلو مخه ونیسی او پر افغانستان باندی د خپلی خوښی غیر اسلامی حکومت و تپی . ددی توطئ مخه به نیسی . دا مفسدین او منافقین ته به پیژنی ددی به مقابله کوی، دا به انشاء کوی، دهغوی به تمجید او اکرام نه کوی بلکه مخنیوی او مقابله به ئی کوی دهغه خوا ته به نه ودریږی . هغه به د مشر په حیث نه منی . هغه ته به موقع نه ورکوی ، ولس به متوجه کوی ، د دی منافقینو مخه په دی ترتیب نیولی شی . زه نه وایم چی د هغوی پرضد وسله اوچته کړی، نه ! وسلی ته حاجت نشته. دا په هغه‌نه ارزی چی د هغه په خلاف سری وسله اوچته کړی . صرف دومره وکړه چی د هغه به تقدیر او تمجید نکوی . ځکه پیامبر (علیه السلام) فرمائی چی چا د صاحب بدعت اکرام وکړ ، هغه د دین د مانی په ورانولو کی مرسته وکړه ، پیامبر (علیه السلام) فرمائی چی خوک چی له یوه ظالم سره په یوه لاره ولاړ ، د دی لپاره چی هغه تقویه کړی . په داسی حال کی چی دی پوهیدو چی هغه ظالم دی ، یقیناً چی هغه د اسلام له دایری له ووت . د دغو منافقینو او مفسدینو به ملاتړ نه کوی نه به ئی په کمپ کی د مشر په حیث پیژنی او نه به ئی جبهه کی‌د مشر په حیث ټاکی .

دوهمه توصیه می تاسی ته دا ده چی دلته څه خیریة مؤسسی دی چی د خلکو اخلاق فاسد وی ، تبشیری فعالیتونه کوی . د دغو به په کلکه مخه نیسی او هغه به افشا کوی او مهاجرین به پری خبره وی .

دریمة توصیه می دا ده چی کوشش وکړو چی خپل ټول ژوند د اسلام مطابق کړو ، دود او دستور ، دښمنی او دوستی دا هر څه به د اسلام مطابق وی ، په ټوله معنی به د اسلام دایری ته دا خلیږو . که داسی نه وی نو بیا نه زمونږ جهاد اسلامی دی او نه دا هجرت مو اسلامی هجرت .

وروستی توصیه می دا ده چی دا جنګ به تر هغه وخته پوری روان ساتو چی په افغانستان کی د مجاهدینو په لاس اسلامی حکومت جوړ شی. ترڅو چی په افغانستان کی مجاهدینو په لاس اسلامی حکومت نه وی جوړ شوی . خپله وسله به پر ځمکه نږدو او له سنګرونو نه به نه پورته کیږو . زه په همدی بأندی اکتفا کوم .

ورونو ! دی ټول ودریږی زه څو شعارونه ورکوم او ورونه به هغه له سره بدرګه کړی .

له هغه نه وروسته مجاهد وروړ حکمتیار څو اسلامی شعارونه قرأت‌کړل چی دحضارو له‌خوا په ډیری مینی سره بدرګه شول. حاضرین په داسی حال کی چی په پښو ولاړوو د هغو اسلامی شعارونو او تکبیرونو د جلسی پراخه فضائی په لرزه راوستی وه او جلسی ته ئی یو خاص شان او برم ور ببښلی .

له هغه وروسته جلسه په ځانګړی نظم او نسق سره پای ته ورسید له .

* * *

وړاندی شوه دی کولی شی چی د دوهم مجتهد د رأیی په موجب په هغی مسئله کی خپل حکم صادر کړی .

نوټ : دا خبره باید په غوخښه توګه په یاد وساتـو که ولی الامر قاضیان د یو خاص مجتهد د رأیی په پیروی بالـدی مامور کړی ؤ . او قاضی د هغه مجتهد د رأیی نه پرتـه د بل مجتهد په رأیی باندی حکم وکړ . نو د هغه دا حکم باطل او لغوه ګڼل کیږی .

د لومړی قاعدی نه دوه لاندی مسئلی مستثنی ګیدلی شی .

لومړی : که په قسمت اوویش کی فاحش غبن شوی وی هغه نقض کیدلی شی اګرچـه دا د یو اجتهاد پرخپل بل ورته اجتهاد باندی نقض کول دی ولی که چی په ابتداء کی د هغی د صحت شرط کـوم چی د عدالت تأمین دی فوت شوی دی او د ابتـداء لـه د ویش د عدم صحت سوال عنوان شویـدی بناء دی نقض ته اجازه ورکړل شویده . لکه د قاضی خطاء کله چی د شرط په فوت کیدو څرګنده شی نو د هغه قضاء هم نقض کیږی .

دوهم : که امام د یو څیـز په نسبت مصلحت وګوری بیا وفـات او یا عزل شی که هغه کار د عامه امورو څخه ؤ نو دوهم امام ته د هغی د تغییر حق شتـه . د دی وجه داده چی دا ډول احکام دایمی احکام دی چی د مصلحت سره سم دوران خوری . نو که دوهم امام د هغی د تغییر په هکله مصلحت وګوری او تصمیم ونیسی نو د همغی تصمیم پیروی کیدلی شی .

د تاریخ تفسیر

فضل ولی «ناګار»

د احساس د تال سندره نـه یم ویریم
د رومانو د خوبونـو تریخ تعبـیریم

د ایمان د سوبی خلی جوړومـه — له آمو او هندوکش را خـور بهـیریم
وروستی نسل ته چی پانه پانه درس وی — پـه اجمال کی د هغـه تاریخ تفسیریم .
پـه هجرت چی د طلسم جـال که څیری — نـه غلام د چا د زورا نـه د تزویـریم
هر ګوزارمی پـه تیارو د سپیدو داغ شو — د سحر د آزادی ښکلی تصویـریم
ویر جهان می له جهاده الهام اخلی — مـا ونـه بولی هیڅکله چـی اسیریم
پـه فنا کی می خونـدی ابدیت دی — د بقـا پـه لـوری هڅه او تدبیریم
چی صفونـه ماتوی د خدای (ج) دښمنو — د محکوم پـه خو له کی چغه د تکبـیریم
هیڅ مثال می دی نزدی پیړی کی نشته — زه د خپـلی قربـانی خپلـه نظیریم
لـه بخوایی چـی مظلـوم امت ښکیلـلی — ماتـوونکی د هغـه زاړه زنځـیریم
خر پـړوالی می کمی د سرخـی نـه دی — د عزیـز هیـواد پـه هجر کی زهـیریم

خپلی وینی نـذرانه وړم انقلاب تـه
زه «ناګار» د قربـانی د شپـی شوګیریم

مولوی اخلاص‌الدین «سرخرودی»

د دوو فرضونو ترک کول چې له غسل او اودس څخه عبارت دي

دا یو څرګند حقیقت دی چې د غسل او اودس تأخیرول په داسې شان سره چې لمونځ او جماعت ورڅخه فوت نشي جایزدی د شریعت له نظره اودس کول د ایمان جز ښودل شویدی لکه چې روایت کړی شوی دی چې الوضوء شطرالایمان و مفتاح‌الصلوة یعنی اودس کول د ایمان جز او د لمانځه کلی دی . او له نجاستونو څخه د بدن پاك کوونکی دی څوک چې په اوداسه مړشي شهید مړی‌اوکه څوک په اوداسه ویده شي نو یو آسمانی پرښته ورته له خدای (ج) څخه د مغفرت غوښتنه‌کوي . په اوداسه باندې مداومت او محافظت کول د اسلام طریقه ده په خلاصه بوستان‌کی روایت کړی شوی دی چې کرزین وبره په هغه شپه کی چې مړکیده نو د خپل حرص له‌کبله‌ئی چې په اودس‌کولو درلوده (۸۰) ځلې یې اودس وکړ ځکه چې هغه د یو اودس د په بل اودس‌کولو باندې حریص وو دا حرص هم له دی‌کبله ورته پیدا شوی چې حضرت انس (رض) ویلی دی چې‌که ملک‌الموت درباندی راغی او تا اودس درلوده نو د شهادت کلمه ورڅخه نه هیریږي .

همدارنګه په بوستان کی راغلی دی چې ستاسی بهترین عمل‌لمونځ دی په اوداسه باندې مداومت او محافظت نه کوی مګر مؤمن سړی او له ځینو نورو خلکو څخه ویل شویدی چې څوک په اوداسه باندې مداومت‌کوی نو خدای (ج) د هغه عزت او اکرام په اوه (۷) خصلتونو سره کوی :

۱- د ملائکو رغبت د هغه له صحبت سره پیدا کوی .

۲- قلم به همیشه د هغه د ثواب د لیکلو له‌کبله لوند وی .

۳- د هغه ټول اعضاء او جوارح به تسبیح ووائی..

٤- تکبیر اولی به له هغه څوک فوت نشی.

٥- کله چې ویده شي خدای تعالی په یو ملک مبعوث‌کړی چې د ثقلینو له شر څخه هغه وساتی .

٦- په هغه باندې به الله تعالی د ځنکیدن سکرات او تکلیفونه آسانه کړی .

٧- ترڅوچې په اوداسه وی د خدای‌تعالی به په امان کی وی .

- د جماعت ترک کول -

د احنافو په قوی او معتبر قول جماعت واجب ښودل شوی دی . او د هغوی په بل قول کی سنت مؤکد چې د واجب سره سما به ښودل شوی دی ، په «درر» کی راغلی دی چې جماعت سنت مؤکد دی . او دا هم ویل شویدی چې جماعت د سړو لپاره فرض دی په کنزکی په قطعی توګه سره په دې جزم شویدی چې جماعت سنت مؤکد دی . او دا په اکثرو کتابونو کی مشهوره هم ده .

په مجمع‌الفتاوی کی راغلی دی چې جماعت مستحب دی . خوصحیحه خبره داده چه جماعت سنت مؤکد دی . چې د هغه ترک‌کول بی‌له شرعی عذره روانه دی .

مثلاً سخته تیاره ، باران ، مرض او یا د دښمن ویره موجوده شی او سړی په خپل ځان یا مال وویریږی ، یا له نورو وحشیانو څخه د ځان ساتنې په منظور هغه ترک‌کړی . یا د دائن اوسلطان ویره وی، یا د ملګرو د تلو ویره وی. یا د ناروغ سلطان په خدمت کی بوخت وی . او همدارنګه که دوډی تیاره شی خو دوډی ته دده ډیره شوق او اشتها راغلی وی

په ملتقط کی راغلی دی چې جماعت واجب دی . که د یو ښار خلک هغه ترک‌کړی امام او پاچا ته جایز دی چې ترهغه پوری له دوئ سره قتال او جګړه وکړی ترڅو چې توبه وباسی . په قاضی شرح‌المصابیح کی راغلی دی چې په دې برخه کی د علماوو اقوال سره مختلف دی .

د شوافعو د نصوصو له ظاهرڅخه څرګندیږی چې جماعت له‌کفائی فرایضو څخه دی . او دا د امام شافعی د اکثرو اصحابو او ملګرونظریه هم ده اما د نورو مذاهبو په نزد جماعت سنت دی او فرض نه دی چې دا د امام ابوحنیفه او امام مالک (رح) مذهب هم دی .

امام احمد او داؤد ظاهری ویلی دی چې جماعت عین فرض دی خو ځینو نوروظاهریانو د هغه په وجوب حکم‌کړی دی .

امام منذری ویلی دی چې د هغوکسانو له جملی څخه چې د جماعت په عین فرضیت باندې حکم کړی له اصحابانو څخه ابن مسعود ، ابو موسی اشعری رضی‌الله عنهم دی او له غیر اصحابو څخه احمد بن حنبل ، عطا او ابوثور دئ دوی وائی دا ځکه چې الله تعالی فرمایلی دی چې وارکعوا مع‌الراکعین پاك خدای (ج) په دغه مبارک آیت کی د رکوع‌کوونکو سره د رکوع‌کولو امر کړی دی . نو بنا پرهغه قول دی چې جماعت‌ئی عین فرض‌ګڼلی دی .

د هغه شخص لمونځ نه‌کیږی چې د قدرت درلودلو سره سره ځان ته په انفرادی شکل سره لمونځ‌کوی ، او همدارنګه لکه چې له طحاوی اوکرخی څخه نقل‌کړی شویدی د جماعت په کفائی فرض‌ګڼلو سره د ځان ته لمونځ‌کوونکی لمونځ نه‌کیږی .

که د یوکلی اوښار ټول خلک په جمعی سره لمونځ ترک کړل او ټولو خلکو ځانته ځانته لمونځونه‌کول نو د هغولمونځونه بالکل روانه دی اوکه ځینو خلکو جماعت وکړل نو د پاتی‌کسانو لمونځونه کیږی .

او بنا پرهغه قول چې جماعت سنت مؤکد ګڼل شویدئی .

که چې د یوښار یا یوکلی خلک په جماعت سره لمونځ ترک‌کړی که څه هم هر یو ځانته ځانته لمونځونه وکړی ، خو امام او پاچا ته

لازمه ده چی دغه خلکو ته په جماعت سره لمونځ کولو ته دعوت او بلنه ورکړی . که هغوی له جماعت کولو څخه انکار وکړی نو سلطان ته جواز پیدا کیږی چی له هغو سره مقاتله او جګړه وکړی . څکه چی لمونځ آذان او اقامت د دین له ستر و شعایرو څخه ګڼل کیږی .

اما د علماوو نظریی د مسواك ترک کولو په برخه کی سره مختلفی دی .

لکه چی په حاشیه کی راغلی دی .

همدارنګه له «الغایه» څخه نقل شویدی چی زمونږ عام علماء پردی دی چی جماعت واجب دی . ځینو خلکو جماعت په سنت موکد سره نوموړ کړی دی . چی دا دواړه په معنی کی سره برابر دی د سنتو څخه مطلب واجب دی . او هغه شی چی له عتابیه څخه روایت شوی دی هغه هم همدا موضوع تایید وی .

او د جماعت نوموړ کول په سنتو د دی لپاره سویدی چی د سنتو په وسیله د وجوب مرحلی ته رسیدلی دی . بدایع وائی چی په احرارو بالغانو ، عاقلانو او هغو کسانو چی قدرت پیدا کړی واجب دی .

چی همدغه حبر د محیط کتاب هم تایید کړیدی چی جماعت سنت موکد دی او نه ئی پرېښودل او ماضی تریعت دی .

او د هیچا لپاره د هغه ترک کول روانه دی مګر په هغه صورت کی چی یو عذر موجود شی که د یو ښار خلک جماعت ترک کړی نو په دی باندی مامور کیږی که ئی اطاعت وکړ ښه ترینه او که نه نو د هغو سره مقاتله او جګړه روا ده .

بیا دا هم ویل شوی دی چی د سنتو په ترک کولو باندی مقاتله روانه ده زه وایم چی په دی برخه کی نظر په څرګند ډول موجود ده چی له تیر بحث څخه څرګندیږی .

په قاضی خان کی راغلی دی : چا چی په جماعت سره لمونځ ترک کړل او هغه عظیم ونه ګڼل نو عدالت ئی باطلیږی . په خلاصه کی راغلی دی چی د هغه چا شهادت نه قبلیږی چی لمونځ په جماعت سره ترک کړی مګر په تأویل سره .

له اعتبار څخه ذکر شوی دی چی لا تقبل شهادة تارك الجمعة والجماعة ثلاث مرات . یعنی د هغه چا شهادت نه قبلیږی چی دری جمعی یا جماعت ترک کړی .

خصاف ویلی دی چی که یوه ځلی هم ترک کړی بی له عذره د هغه شهادت نه منل کیږی . د دارقطنی د تخریج پربنا په جامع کی راغلی دی چی (لا صلوة لجارالمسجد الا فی المسجد) یعنی د جومات د ګاونډی لمونځ نه کیږی مګر په جومات کی کیږی .

د جماعت د وجوب پلویانو د حدیث په ظاهر باندی احتجاج کړی او د سنت پلویانو دا حدیث په نفی د کمال باندی حملوی . او دا هم وارد شویدی چی دا د صفت په حذفولو سره شویدی او دا جایز نه دی او د دی ځواب په دی توګه ورکړشویدی چی دا د مضاف د تقدیر په ارادی سره شویدی . په دی معنی سره چی لمونځ کامله نه کیږی او نه پوهیدل کیږی چی د حقیقت د حزفولو جواز داسی دی .

لکه چی ویل شویدی چی تاسی هیڅ شی نه یاست یعنی نافع او ګټور نه یاست . او په اهل وجوب باندی وارد شویدی چی نفی داعیان یا نفی د اجزاء ده او یا نفی د کمال او اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال یعنی کله چی احتمال راشی نو استدلال ساقطیږی ، او دا همدارنګه لکه چی تاسی ویلی څنګه چی نصوص په ظواهرو باندی محول کیږی او ترڅو چی حقیقت متعذره شوی نه وی نو مجاز ته صیرورت نه روا کیږی او په حدت باندی اشکال راځی چی د ضعف نه وضع نه محمول شی او دا هم په دی دفع کړی شوی دی چی د حدیث راویان د اهل حق او شوافعو په نزد له ثقاتو څخه دی . بیا هم ویل شوی دی چی دغه حدیث فی الجمله له حضرت علی رض څخه ماثور دی ، او د هغه له شواهدو څخه د شیخینو حدیث دی چی وائی من سمع النداء فلم یجب فلاصلوة له الا من عذر یعنی چا چی اذان واوریده د هغه ځانته لمونځ نه کیږی مګر که څه عذر موجود نه وی همدا راز په یو صحیح حدیث کی وارد شوی دی چی لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب ثم آمر بالصلوة فیوذن لها ثم امر رجلا فیؤم الناس ثم اخالف الی رجال لایشهدون الصلوة فاحرق علیهم بیوتهم یعنی ... تحقیق ... په خلکو نه امر وکړم

ترڅو لرګی راوړی لرګی راوړل شی بیا د لمانځه د ادا کولو امر وکړم د لمانځه اذان وشی بیا خلکو ته امر وکړم چی لمونځ وکړی او یو سړی د دوی امامت وکړی بیا زه لاړ شم له هغو کسانو سره مخاصمه او محاربه وکړم چی لمانځه ته نه حاضریږی او په ددوی باندی دوی کورونه وسوزوم . د نسائی له حدیث څخه څرګندیږی چی چا چی اذان واوریده او کوم عذرهم موجود نه وو چی هغه د هغه له متابعت څخه منع کړی .

نو د هغه لمونځ نه قبلیږی . له تبة ابی اللیث او بیا له مجاهد څخه روایت دی چی حضرت ابن عباس ته یو سړی راغی او هغه ته ئی وویل چی د هغه سړی په باره کی څه وائی چی لمونځونه کوی او د ورځی روژه نیسی لیکن جماعتونو او جمعی لمونځ ته نه حاضریږی. او په همدغه حال کی مړشی حضرت ابن عباس وویل چی هغه دوزخ ته ځی د یوی میاشتی په موده کی پوښتونکی همدا پوښتنه کاوه خو هغه همدغه ځواب ورکاوه چی هو فی النار .

له پورتنی راوی څخه روایت شویدی چی د حاتم الاصم ځینو ملګرو او دوستانو هغه ته جماعت د ترک کیدلو له کبله تعزیت ویل حاتم د ژړا په حال کی وویل چی که چیری زما یو ځوی مړ شوی وای نو د بلخ نیمائی خلکو ما ته تعزیت ویل او اوس چی زما نه جماعت فوت شویدی ما ته پرته زما له حپلو ملګرو او دوستانو هیچا هم تعزیت ونه ویل حال دا چی که زما دواړه ځامن مړه شوی وای نو ما ته د یوه لمونځ او جماعت د ترک کیدو نه آسانه وه .

د شرعه په شرح کی راغلی دی چی سلف به خپلو نفسونو ته دری ورځی تعزیت ویل کله به چی ورځخه تکبیراولی فوت کیده او کله به چی ورڅخه د جماعت لمونځ ترک شو نو یوه هفته به خپل ځانونو ته تعزیت ویل .

ـ د لمانځه د ارکانو د تعدیل ترک کول ـ

د تعدیل ارکان ادنا ترینه اندازه د یو تسبیح په اندازه سره په رکوع سجده قومه او جلسه کی د جوارحو او اعضاوو سکوت او آرامتیا ته وائی چی البته دغه تعدیل ارکان د امام ابو حنیفه او امام محمد رح په نزد واجب او د امام یوسف صاحب په نزد فرض دی . او د ... د تعدیل ارکان مراعات

کول پـه رکوع سجده قومه او جلسه کی بایـد وشی چی دغه فیصله حلبی هم ثواب‌گڼلی دی. چی د هغه* په ترک کولو سره لمونځ باطلیږی. لکه چی پـه درر او ملتقی الا بحر کی له عینی څخه نقل شویدی لیکن په شرح‌المجمع کی ویل شوی دی چی تعـدیل ارکان د امـام ابوحنیفه او امام محمد" پـه نزد لکه چی کرخـی ویلی دی . رکوع او سجده کی واجب او پـه قومه او جلسه کی سنت دی او د جرجانی په روایت سره تعدیل ارکان پـه څلورو وارو ځایـونو کی سنت دی .

پـه درالمستقی کی راغـلی دی چی مشهوره داده چی واجب د فرض مکمل او سنت د واجب مکمل دی .

له هشام څخه روایت دی چـی امام محمد د امام یوسف سره دی څکه چی د هغه د خپلی خـبری څخه څرگندیـږی چـی وائی زه د هغه چا د لمونځ په نه کیدلو ویریږم چی د رکوع او سجدی د تعـدیل ارکان ترک کـوڼکی وی . له حلبی او همدارنگه له امام ابوحنیفه" څخه روایت دی او ظهیریـه کی راغلی دی چی من ترک الاعتدال فی‌الرکوع والسجود یلزمه الاعادة یعنی هغه څوک چـی پـــه رکوع او سجده کی تعدیل ارکان ترک کـړی وربانـــدی اعـاده لازمیږی . او د هغه فرض لمونځ دوهم لمونځ دی نه اول له ابن همام څخه روایت دی چی

دوهم لمونځ د لومړنی لمونځ جبیره‌کوڼکی دی لکه چی دا د هر هغه لمونځ حکم دی چی پـه کراهت تحریمی سره ادا شوی وی د کتاب مصنف

د رکوع او سجدی د طمانیت په باره ی ویلی دی چی د یارانو څخه دری روایتونه نقل شوی دی چی صحیح‌ترین ئی وجوب دی او وروسته سنت دی چی په هغه کی احتمال دکمال د رکنیت موجـود دی همدارنگه د قومی او جلسی پـــه طمانیت کی له هغوی څخه دوه روایتونـه شوی وی ، چـی مشـهورترین ئی سنت دی او بیا وجـوب او له مذاهبو څخه صحیح‌ترین روایت د څلورو وارو وجوب دی .

که څوک دغه طمانیـــه قصداً ترک کـړی گناهکاریږی . او د لمانځه اعاده لازمیږی . او که سهواً شوی وی نو سجده سهوه لازمیږی.

او پـــه دی برخـــه کی زیـات احادیث وارد شوی دی ، لکه حدیث لا تجزی صلوة لا یقیم الرجل فیهـا ظهره فی الرکوع والسجود ، یعنی د هغه سړی لمونځ نـه کیږی چی خپل شا په رکوع او سجده کی نه برابروی .

او لکه حدیث ارجع فصل فانك لم تصل .

یعنی لاړ شه بیرته وگرځیږه له سره لمونځ وکړه تا لمونځ ونـه کړ او حضرت رسول الله ﷺ دا خبره هغه چـا ته کړی وو چی خپـل لمونځ آسانـه او بی‌تکلفـه ادا کـړی وو او

د تعدیل ارکان مراعات ئی نه ؤ کړی ، او لکه حدیث د لومات هذا علی حالته هذه مات علی غیر ملة محمد ﷺ) یعنی که دغـه سړی پـه دی خپل موجـوده حالت باندی مړشی نو په غیر د محمد ﷺ د مات څخه مړ کیږی . د خدای رسول ﷺ دا خبره هغه چا ته کړی وو چی رکوع‌ئی په کامله توگه نـه ادا کاوه او سجدی ته بـه ډیر زربښکته‌کیده او لکه حدیث د لومت مت علی غیر سنة یعنی که غواړی چی

د غیرسنت په طریقه مړشی نو مړدی شی په بل روایت کی راغلی دی چی لومت مت علی غیر الفطرة التـی فطر الله تعالی محمداً علیه الصلوة والسلام علیها یعنی که مړ کیږی مړدی شی په غـیر د هغه فطرت چی پیدا کړی دی په هغه باندی الله تعالی حضرت محمد ﷺ .

او لکه حدیث د سوال د سرقت هغه چـی له لمانځه نه سرقت کوی .

پـه دی ترتیب سره چی د هغه رکوع او سجده نه پوره کوی .

او لکه حدیث د لا صلوة لمن لا یقیم صلبه فی‌الرکوع والسجود بان یترك القومة والجلسة.

یعنی د هغه چا لمونځ نـه کیږی چی خپل شا په رکوع او سجده‌کی نه برابروی یعنی قومه او جلسه ترک کوی .

والسلام

ورور حکمتیار د کنړ میشتدنه د

راپورنی وتو په حال کی ـ ـ ـ

د دين احياء او تجديد

ژباړن : محمد نعيم «تالب»

د اسلام او جاهليت تر منځ فکري او تاريخي جګړه:

د مجد دينو ضرورت : د دريو واړو جاهليتو نو لـه حملي او يـر غل نـه د اسلام بچ ساتلو او بيا ځلولو دنده هغـه کار دی چی د هغـه لپاره د مجددينو ضرورت را منځ ته کيږی کـه څـه هم دا ګمان به سيی نوی چی ګوا ګی د جاهليت پدی سرکشی کی اسلام بيخی ختم شوی او جاهليت له يوی مخی غلبه پيدا کړی وه واقعيت داده چی کوم قومونه د اسلام نه متأثر شوی وو او يا وروسته‌متاثر شوو د هغو په ژونـد کی د اسلام اصلاحی اثـر ليږيـا ډير هـميشه موجود و ، دا د اسلام اثـرو چی لوی لوی جبار او غير مسئول پادشاهـان هم کـه کله د خدای له ويری لړزيدو او د ريښتنـوالی او انصـاف لاره يی اختياروله ، دا د اسلام له کبله و چی د پادشاهی په تور تاريخ کی ځای ځای د نيکی اوغوره اخلاقو ځلاپه نظر راځی ، دا د اسلام برکت و چی له خدای سره د سيالی خوښونکو پادشاهانو په څنګ اونژدی اطراف کی هم ډير متقی ، عادل اوانصاف لرونکی انسانـان پيدا شوو او هغو پادشاهانو د شاهی اختيـار در لودلـو د امکان تـر حده مسئولانه حکومت وکړ .

همدارنګه د امـارت او ريـاست دفترونو ، د فلسفـی او حکمت لاسو ، د تجارت او صنعت کار ځايونو ، ګوښـګی او تجريد خانقاوو او د ژوند نورو اړخونو تـه هم ليږيـا ډير اسلام خپل تاثير رسولی دی او عـامو خلکـو دننه يی د جاهليت د خندونو سره سره د عقيدی اخلاقو اومعاشری د اصلاحی او انسدادی دواړو اړخونو نه خپل نفوذ جاری ساتلی چی د دی وجی نـه د مسلمانـو قومونـو د اخلاقو معيـار د غـير مسلمو قومـونو پـه نسبت ډير لـوړ پاتـه شوی .

پدی برسيـره هره زمانـه کی داسی کسان پيدا شوی چی د اسلام نه په پيروی ثابت او اسلامی علم او عملی خپل ژوند ګرزولی دی خو کـوم هدف او مقصد چی د انبياوو د بعثت و د هغه لپاره دا دواړه شيونه کافی نه وو، نه دا کافی و چی د قدرت واګی د جاهليت لاس کی ولی او اسلام دد وهم قوت په حيث کار وکړی او نه دا کافی وچی څه کسان دلته او څه هلته په محدوده ساحه او ځانګړی ژوند کی اسلام پيـدا کـړی او پـه پراخ تـولنيز ژوند کی اسلام او جاهليت پر مرکب ډول يوځای خپور شی، لدی کبله دين ته په هر پړاوکی د داسی تون ، ليږخاصو ډلـواو ادارو ضرورت و چی د ژوند ګډوډ پر مخ تګ بدل اوبيرته يی د اسلام لورته را وګرزوی .

د يوه حديث تشريح ! پدی هلکـه چی د مخبد صـادق عليه الصلوة والسلام نه په کوم حديث کی يادونـه شوی د ابوهريرة رضی الله عنه روايت دی چی :

«ان الله يبعث لهذه الامة عـلى رأس كل مـأة سنة من يجددلها دينها» .

يعنی د هری پيړی پـه سرکی ددی امت لپاره خدای(ج) داسی کسان پيدا کـوی چی د دوی لپـاره دين تازه کړی .

خود دی حديث نه ځينی خلکـو د تجديد او مجددينـو بيخی غلط مفهوم اخيستی ، هغـوی د هر سلوکا لـو د پيل نه د پيړی اول او آخير حساب کړی پدی اساس يی هڅه کړی څو د اسلام پـه تير تاريخ کی څـو داسی کسان پـه نـظر ورشی چی د يوی يوی پـيړی په پيل کی پيـدا شوی او يامـړ شوی او د دين تجديد کاريی هم کړی وی او بيا هغه د مجددينو په نوم و نوموی ، پداسی حال کی چی د راس معنا اول ندی .

د کـومی پـيړی په سرکی د يـوه فرد او يـا ډلی پـيدا کيدلو په څرګند ډول دا مـطلب دی چی د خپـل وخت په علومو ، افکار او عمل باندی څرګند تاثير ولری او د «من» تـوری په عـربی ژبه کی د يـوه او ډيرو دواړو لپاره استعماليږی لدی کبله د من له توری نه يو فرد هم مراد کيدای شی او ډير کسان هم آن تردی چی پوره پوره اداری او ډلی هـم مراد کيـدای شی ، رسـول عليـه السلام چی کوم خبر ورکړی مطب يی دادی چی انشاء الله

د اسلامي تاريخ يوه پيړى به داسې تيره نشي چې هغه د داسې خلكونه خالي وي چې د جاهليت د طوفان په مقابل كې پورته شي او اسلام په اصلي رنګ كې د خپلې اصلي روح سره سره د تازه كولو كوشش او هڅه كوي

ضروري نده چې د يوى پيړى مجدديو فردوى بلكې په يوه پيړى كې ګڼ كسان او ډلې هم داد نده سرته رسولى شي ، د اهم ضروري ندى چې د نړيوال اسلام لپاره يو مجددوى بلكې يو وخت كې ګڼو ځايونو كې ډيرو كسان د دين د تجديد لپاره هڅې كولاى شي او د اهم ضروري ندى چې پدى هكله د كوم فرد په يوه خدمت كولو هغه ته ضرور د مجدد لقب وركړاى شي دا لقب يوازې هغو كسانو ته وركولاى شي چې د دين د تجديد لپاره يې ډير لوى لوى او ځرګند كار ونه كړي وي .

د تجديد د كار څرنګوالى :

مخكې له دينه چې د امت د مجددينو د ندى وڅيړو ځكار دى اول خپله د تجديد دنده نه وپيژنو .

تجدد او تجديد :

خلك په عمومي ډول د تجدد او تجديد تر منځ فرق نكوى او په ډيره سادګى سره متجدد (چې ځان ته مجدد ويل غواړى) ته مجددو ايى ، د هغو دا ګمان دى چې، سړى چې نوى لاره را منځ ته كړى او په هغې په تندى سره تګ پيل كړى هغه مجدد وى په خاص ډول كوم كسان چې مسلمان ملت د تنزل په حال كې وينې او هڅه كوى هغه د دنيوى حيث لوړى درجې ته ورسوي او د زماني پر مخ تللي جاهليت سره په صلح كولو ، د اسلام او كفريو نوى ګډود مخلوط جوړوى يا يوازې د اسلام نوم ورته غوره وى او نور ټول ملت د جاهليت په رنګ رنګوى هغه ته د مجدد خطاب وركول په داسې حال كې چې هغه مجدد نه بلكې متجدد (ځانته خپله دمجدد لقب غوښتونكى)، او د هغه كار تجديد نه بلكې تجدد دى ، د تجديد د نده د دينه بيخي مخالفه ده ، له جاهليت سره د صلحې صورتونه را منځ ته كول تجديد ندى او نه د اسلام او جاهليت يوه نوى تركيبى شكل ته تجديد ويل كيږى ، په اصل كې د تجديدكاردادى چې اسلام دجاهليت د ټولو اجزاؤنه چاڼ او بيل كړاى شي ، تر يوه حده د هغه په سوچه شكل اوصورت ، تازه كولو او پر مخ بيولو كې هڅه وكړى مجدد د جاهليت مقابله كې سخت مخالف او له جاهليت سره صلحه په هيڅ ډول هيڅ وخت كې نه منى او په اسلام كې د جاهليت د يوه واړه خبر د منلو پلوى هم نوى .

د مجدد پيژندنه :

مجددد نبي نوى خو په خپل مزاج او استعداد كې نبوت ته نژدى ، د صاف او ستره فكر څښتن ، نظر يې حقيقت ته زر رسيدونكى ، د هر راز كوږ والى نه پاك ، د سمې دين لرونكى ، د افراط او تفريط نه په ډډه او د توسط اوعتدال مستقيمه لار وينى ، د توازن ساتلو ځانګړى قابليت لرى ، د خپل محيط او له اوږده وخت نه را پيدا شوو تعصبونو نه دا راز فكر ، د زماني له ناوړو سره د مقابلې توازن لرونكى ، د قيادت او لارښوونى صلاحيت د معمول خلاف د اجتهاد او نوى تعمير اهليت او له دى ټولو سره په اسلام كې پوره د سينى پر اخوالى ، د فكر ، فهم او شعور له نظره پوره مسلمان ، په باريكو ساتاوكى د اسلام او جاهليت تر منځ تميز كوونكى ، اوږدو وختونونه داسلام د كوم پټ كړ شوى اړخ تشريح او د هغه څرګندول هغه ځانګړ تياوى دى چې د هغو نه پرته څوك مجددكيدلاى نشي او دا هغه شيونه دى چې په پوره او كامله توګه يوازې نبي كې موجود وى .

د مجدد او نبي توپير :

هغه ځانګرتيا چې نبي د مجدد نه بيلوى دادى چې نبي د خپل مسئوليت د سرته رسولو لپاره د تشريعي امر په اساس مامور شوى وى ، د خپل ماموريت په هلكه علم لرى وحى ورته راځي د خپل نبوت د دعوى نه د خپلې د ندى پيل كوى ، خلك خپل لورته دعوتوى او دده د دعوت په منلو او نه منلو پورى د خلكو د مسلمان كيدلو او كافر كيدلو امر تړون لرى ، ددى په خلاف مجدد ته ددى ټولو نه يو حيثيت هم نوى په برخه د هغه مأموريت تشريعي نه بلكې تكويني بنه لرى اكثر د خپل ځان د مجدد والى هم نلرى ، د مړينى وروسته يې د كړو وړونه خلكو ته د مجدد والى پوهه ترلاسه كيږى ، ورته الهام كيدل ضرورى خبره نده كه الهام ورته كيږى د اهم ضرورى ندى چې د خپل الهام په هكله علم ولرى ، د كومى دعوى نه د خپل كار پيل نكوى او نه يې حق لرى

همداغلت دي‌چې‌په باندې د ایمان لرلو اویانه لرلو مسئله مربوط نه ده، د ده د وخت ټول‌غوره او مصلح کسان ورو ورو دده په شاو خوا را ټولیږي یوازې هغه کسان ځان ورنه بیلوي چې طبیعت کې یې څه خرابي موجوده وي خبو په هر صورت د ایمان لپاره دده منل شرط نوی(۱) د دې ټولو بیلګو سره مجدد داسې کار کوي چې د نبي د کار نوعیت لري .

د تجدید د لاره :

د تجدید د دندې ګنې ځانګې لاندې ډول دي :

۱- د خپل محیط سپی تشخیص : د حالاتو د پوره‌ځارنی توان لري پدې پوهیږي چې جاهلیت کومو کومو ځایونو کې‌سرایت کړی ، د کومو لارونه راغلی ، ریښې کوم کوم ځای کې دي او ترکومې اندازې خپر شوی او اسلام اوس په کوم حال کې قرار لري .

۲- د اصلاح د لارې پیژندل : ددې توان ورسره وي څو معلومه کړي چې اوس څه کار باید وکړ شي څو د جاهلیت لاس مات او بیا په ټولنیز ژوند باندې اسلام ته د حاکمیدلو موقع برابر کړای شي .

۳- خپله د ځان لپاره پولي (حدود) ټاکل : پدې معنا چې خپل ځان اندازه کوي چې زه په کومه اندازه توان لرم او له کومې لارې ته د نیمګړتیا په‌اصلاح کولو توان او قدرت لرم .

٤- د ذهني‌بدلون هڅه کول : فکرخلکو د خیال او فکر بدلولو د کوشش توان لري ، اخلاق افکار او عقاید د اسلام په چوکاټ کې اچول ، د تعلیم او تربیې اصلاحي نظم او د اسلامي علومو احیا او څه ناڅه اسلامي ذهن بیاله سره تازه کوي .

٥- د عملي اصلاح کوشش : جاهلي رسمونه له منځه وړل ، د اخلاقو تزکیه ، اصلاحي شریعت د عملي کولو لورته د خلکو زړونه را ګرځول او داسې افراد روزل چې د اسلامي د ندو د عملي کولو لپاره‌قیادت وکړای شي .

٦- په دین کې د ننه اجتهاد کول : د دین د کلي او بنسټیزو اصولو پیژندل ، د خپل وخت د تمدن حالات او د پر مخ تلونکي تمدن د پرمختګ لار د اسلام له نظره په سپي ډول اندازه کول او دا معلومول چې د شرعي اصولو لاندې د تمدن په زړه میراثي نقشه کې داسې تغیر او بدلون په داسې ډول راوستل شي چې د اسلامي شریعت اصل روح ثابت پاتې شي ، هدفونه او مقاصد یې پوره او د تمدن په سپي ارتقاء کې اسلام د نړۍ امامت وکړای‌شي .

۷- دفاعي هلې ځلې : هغه سیاسي توان مقابله کول چې د اسلام د له منځه وړلو هڅه کوي او تر تهدید او فشار لاندې یې راوستل غواړي ځودې په خپل دفاعي توان سره وکولای شي په هغه سره مقابله وکړي او د اسلام لپاره دپر مختګ لاره پیدا او هواره کړي .

۸- د اسلامي نظام احیاء: د جاهلیت د لاس نه دقدرت کنجي ترلاسه کول او په هغو بنیادونو حکومت بیاد رول چې د شریعت ښېتن (رسول الله ﷺ) د خلافت علی منهاج النبوت پر نوم نومولی دی .

۹- د نړیوال بدلون هڅه : یوازې د یوه هیواد او یاهغو هیوادونو په اسلامي نظام بس والي ونکړي چې د اول نه هلته مسلمانان موجودوي بلکې داسې توان او نړیوال غورځنګ را منځ ته کړي چې د هغه نه د اسلام اصلاحي او انقلابي دعوت پز ټولو وګړوکې خپور شي ، هغه د ټولې نړۍ تهذیب شي ، د نړۍ په تمدني نظام‌کې اسلامي رنګ را برسیره او دانسانې جهان اخلاق ، فکري او سیاسي امت او ریاست د اسلام په لاس ورشي .

پدې ګنو اړخونو باندې د نظر اچولونه ځرګندیږي چې لمړی درې مادې داسې دي چې بنایي په هغو کسانو کې موجودې‌وي چې د تجدید خدمت‌سرته رسولي‌خونوری سپږ مادې داسې دي چې د ټولو موجودې د یوه فرد لپاره د مجدد کیدلو شرط نه‌دي خو چا چې په یوه ، دوه درې یا څلورو مادو کې څه څرګند کار وکړ هغه مجدد کیدای شي خو دا ډول مجدد خبري مجدد وي نه کامل مجدد ، کامل مجدد یوازې هغه څوک کیدای شي چې په ټولو مادو کې په پوره کار کولو سره ځان د نبوت دوراثت سپی حقدار کړي . (۶۲ مخ)

نورپیا

محمد زمان «مزمل»

اتحاد او اختلاف

په ټولنه او تنظیم کې دا انحراف ـ محدودیت ـ انشعاب ـ غیراصولیت ـ ضعیف او کمزوری قیادت نا آګاه قاعده عقدی او محرومیتونه ـ هوس او اقتدار دا ټول هغه عوامل دي چې د اختلاف د پاره لار هواره وي او هغه ته موجودیت او حیثیت ورکوي او د همدې مرئي عواملو خطرناک عواقب دي چې د اتحاد او وحدت ضرورت انسان ته وربښئي.

د اتحاد او اختلاف جیګړ هلته تنظیم او ملت ته جرګونه ورکوي چې تنظیم د اختلاف د سپړو عواملو په نتیجه کې یاد ملت د جذب له ولوېږي او یاتې وحدت د لاسه ورکړي وي د همدې ځایه کولای شو د اختلاف عوامل او عواقب د تیرو جیګړونو په لړکې مطالعه کړو او بېرته د هغه د تکرار له دده وکړو اما اتحاد چې د تنظیم او انسانی وکړو د نجات یېړی ده او په دې صورت کې د هغه په وړاندې ډېر پېچومې او ډېری ګولانی ګانی پرتې دي د بحث او مناقشې وړ دي.

د اختلاف په هکله هدومره بس ده چې ووایو هغه په تنظیم کې د تنظیم ضد په جامعه کې د جامعې د موجودیت ضد، د ټولنې او تنظیم د جوړ وکړو قیادتونو د نفوذ تسلط او رشد ضد پدیده ده او که د هغه مخه په اتحادونه نیول شي نو لیرې نه ده چې دغه سرطانی پدیده قیادتونه د تنظیم په خلاف او تنظیمونه د ملتونو په خلاف استعمال او بیا دری واړه یو په بل وټکوي لاره د ملت او وحدت دښمنانو د پاره هواره کړي.

د همدې ځایه غواړو پاتې خبری د اتحاد په هکله چې د دې ټولو خطرو مخنیوی کوي وکړو.

کله چې د اختلاف د مخنوی هل‌ځل ناکامی شي او د اتحاد د ټینګښت په ځای د اتحاد د راوستو خبره مطرح شي نو معنائی داده چې:

تنظیم یو ندی او تنظیم د ټولو له زیات خطرناک حالت کې ځای لري.

قیادت یو نه دی، قیادت د محنت لوی امتحان په وړاندې ولاړ دی.

ملت یو لاس نه دی او د هغه مستقبل او تاریخ د ستر تهدید سره مخامخ دی ځکه د اتحاد د مطرح کیدو مانا همداده چې:

تنظیم یو نه دی.

قیادت واحد نه دی.

ملت په یوه صف کې ځای نلري.

دلته ده چې باید د اتحاد په اهمیت پوه او د اتحاد د پروژې مسؤول جهتونه فکر وکړي چې اتحاد دکومې لارې راولي!

د تنظیم نه ئې پیل کړي
د قیادت نه ئې پیل کړي
د ملت نه ئې شروع کړي

همداسې باید پوه شي چې اتحاد دا د تاریخ د نجات پرښته دکومې لارې وغوښتل شي.

په زور
په قناعت او تفاهم
په قناعت او زور دواړو

اتحاد چې ټول ئې ضرورت لمسوی آیا:

د طرحو د توحید نه شروع شي
د اعتمادونو د ترمیم نه پیل شي

د اختلاف د عواملو د لیرې کولو نه پیل شي

همداسې د اتحاد په راوستو او بیا ټینګولو کې د:

د تشویق د متودنه کار واخیستل شي
د تهدید او تخریب د اسلوب نه

په دې ډول باید د اتحاد په اهمیت آګاه عناصر فکر وکړي چې په اتحاد کې کوم عناصر د اولیت حق لري:

عمومیت او استمرار
عمق او اصولیت
توحید د افکارو اوکه توحید د رجالو.

همداسې باید د افغانستان د جهاد د وروستیو ناکامو تجاربو د دقیقې مطالعه په اساس باید د اتحاد په ضرورت مؤمن جهتونه درک کړي چې ولې راغلی مسلسل اتحادونه یو د بل پسې جوخت مات او جهاد ته ئې لوی لوی مصیبتونه منځته راوړل آیا د دې اتحادونو د ماتیدو عوامل:-

د اتحادونو په داخل کې وه ـ قیادتونه ـ مشاورین ...
د اتحاد نه بهروه ـ د اسلام دښمنان ـ د جهاد ناپوه دوستان ..
اوکه د اتحاد نه بهر او هم په داخل د اتحاد کې

زمونږ له نظره ملت او اتحاد ته مخلص عناصر بایــد دا درک کړي چې اتحاد یوازې

د قیادتونو د توحید د لارې ممکن او قیادتونه هلته متحد کیدای چې شي په یوه اعتمادی نظم کې هغوی یو د بل په څنګ کې ودرول شي.

کله چې قیادتونه په اعتمادی نظم کې را ټول شي بیا د هغه ساتنه او استمرار د ملت وظیفه ده او ملت باید دا د تقسیم قابلیت په داخل کې وټکوي.

د اتحاد اسانه راتګ د قیادتونو د یووالی د لارې ممکن او دوام او بقائې د ملت د ملاتړ د لارې کیدای شي. ولې دا اسلوب چې ځینې غواړي د ملت سره د اتحاد مسأله داسې مطرح کړي چې هغوی پکې د یو بل جهت په حیث منځته شي ناکام کار دی هغه داسې اتحاد فقط د ملت په زخمونو مالګې د وروړل دي ځکه چې ملت سره څه پروګرام او طرحــه نه وي د همدې ځایه ملت واحد جهت او مطمئن قیادت ته ضرورت لري، اما کله چې حالات په استثنائي توګه داسې بدل شي چې هلته د ملت د پاره د انتخاب او پریکړې فرصت برابر شي بیا ملتونه د اتحاد په راوستلو کې مهم رول لوبوی شي خو د ډیره مرغه چې په نني دنیا کې که وغواړي اوکه نه وغواړي تنظیمونه او ډلې د سلوځایو پورې تړلي او د ملتونو سره د هغوی رابطه کمزوری او هغوئې د ملتونونه مستغنی کړیدی.

زمونږ روانی تجربې ښودلې چې ممکنه له ده اتحاد په زور او تیلو تمبو راوستل شي ځکه زور تل د اختلاف په ګټه کارکوي او تیلې تمبې تل لوی جهتونه میدان ته را باسی. هلته چې قناعت وي تفاهم وي او د همدې قناعت او تفاهم په موازی زور او ملاتړ وي اسانه ده چې ډېر لیرې لویدلی جهتونه هم یو د بل په څنګ کې ودریږي ولې تفاهم نشي کولای چې مطلوب اتحاد راولي اوکه چیرې په تفاهم اتحاد راشي داسې هم ممکنه ده په عادی تکر او سؤ تفاهم له منځه ولاړ شي.

د همدې ځایه دا باید ټولو ته جوته وي چې په زور راغلی اتحادونه به حتماً په زور

ماتیږي او بوازې په تفاهم ولاړ اتحادونـه به هم په عادي سوء تفاهم له منځه ځي . نو پـه کار ده چـې د اتحـاد د پاره د قناعت تفاهـم او د قناعت پـه موازې له زوره کارواخستـل شـي د اتحادونـو تیره اړزیدلی ماضي انسان پـه دي پوه کـوي چي اتحاد بایـد په ډیـره حوصله د اعتمادونو د ترمیم د لاری تعقیب او د اختلاف عوامل د دی آرمیم شو یو اعتمادونو په لړکی لیری او د طرحو د توحید د لاری د اعتمادو نورشبد او اختلاف د عواملو لیری کول تأمین او د مطمئن اتحاد په وړاندی لار پرانستل شي د افغانستان اوسنی وضعه ښیی چي په هغه صورت کی چي د اختلاف عوامل کمزوری شوی نه وی اختلافی جهتونه تسلط ولری په دی صورت کی معقوله نـه ده چي اتحاد د تهدیـد کونکی متود د لاری تعقیب او حمایـه شي ځکه د اختلافی ، جهتونو تهدید او مخاطره کی اچول پخپله د اختلاف په جهت کی نا آگاهانه کړکول دی .

که څـه هم ډیره گرانه ده چي څوک په مشخص ډول ووائی چي د اتحاد پـه راوستلو کی عمومیت او استمرار حق د اولیت لری که اصولیت او ادغام ؟ ولی د کومه ځایـه چي وخت خپله دی پوښتنی ته ځواب ورکوی هغه داده چي په اتحادونو کی باید استمرار او عمومیت ته پـه هغه حدودو کی چي اصولیت ته صدمه ونـه رسوی حق د اولیت ورکړی ځکه جالبی او محدود اتحادونه نه شي کولای د اختلاف قلمرو اشغال او د اختلاف مخنوی وکړی هغه څه چي ډیر اهمیت لری هغه د اتحادونو استمرار او عمومیت دی البته چي د اصولیت په حدودو کی .

دا چي اتحاد د افکارونـه پیل کړل شي که د رجالونـــه ؟ البته ټول پوهیږی چي د اتحاد لومړی دروازه د افکار و تقریب او توحید دی .

د همدی لنډو مطالبو په رڼا کی وبلی شو چي راغلی اتحادونه هم د همدی کبله له منځه ولاړ او یا مؤثری مرحلی ته ونشول رسیدلی چي هغه د تفاهم په نتیجه کی د اعتمادونو د ترمیم د لاری افکارو د توحید نه وه پیل شوی او په هغو کی د تفاهم او اعتماد د لاری د اختلاف عوامل نه وه کمزوری شوی د پورتنیو نیمگړتیا و پـــه څنگ کی د انصاف نه لیری ده چي د اتحادونو ماتیدل یوازی تیروشیانو ته منسوب کړو او دلته ده چي باید په صراحت ووایو چي د تیرو اتحادونـو په له منځه تلو کی د نوموړو عواملو ترڅنگ لانـدی عواملـو هم فعال رول درلود :

۱- غیر عادلانه طرحی او تصرفات .
۲- د حوصلی او حکمت نه تیښته .
۳- د اتحاد تر عنوان لاندی د احزابو د ناراضیانو انتقام غوښتنی .
٤- په اتحاد باندی د یو حزب د تسلط هڅی .
٥- د تائیدکوونکو جهتونو مصالح او ناپوه دوستان .

او په هغه صورت کی چي طرحـــه او تصرفات عادلانه شي او قیادتونـه د احساساتو او فرصت طلبیو ځای حکمت او اخلاص ته پری نږدی ممکنه نه ده چي سړی د دی اتحادونو نه د یوی قوّوی او مسلط اتحاد امید وکړی ځکه چي پـه دی صورت کی اتحادونه د سابقی - یو د بل د را پرځولـو میدان او د چوکیو د تقسیم ځای د ناراضیانو د انتقام فرصت د نووډلـو د زړیډلو غولی د فرصت طلبانو د پرمختگ او خیانت موقع نه پرته نور د بلی اصلاح او امید ارمغان د ځان سره نلری .

دا بې ځایه ده چي څوک وغواړی اتحاد پـــه شعارونو سیاسی مانورو پروجنبو او د خپلو ملگرو د اقتدار په ساتلو او په ځو ورځو کی راولی بلکی همدا نه سروی شوی پالیسی ده چي پخپله د یو مطمئن وحدت فرصتونه کمزوری کوی او د نوی اختلافاتو د پاره لار هوار وی .

هغه څه چي دلته پـه موږ او ټول ملت فرض دی هغه همدا د اتحاد په خوا د معقول او مطلوب دعوت ادامه او د اختلاف د بدو عواقبونه د ټولو وکړو آگاهی او د اعتمادی فضاً په راوستلو د هر چا د کار او خدمت د تقدیر او هغوی په مناسبو ځایو کی ځایول .

دا ډیره سپکه ده چي څو ورځی د اتحاد نعره او شعار په جذبـه تعقیب او بیا څو ورځی وروسته همدا جذباتی وکړی د بل اختلاف د پاره په لاشعوری ډول کار وکړی .

موږ باور لرو چي پرته د اتحاد نه دا قضیه په آسانی د حل لاره نشي پیدا کولای او ډیره نږدی هم ده چي د اتحاد په غیاب کی :

۱- د جهاد امکانیات او د ملت قوت په داخلی اخ وډبو کی تلف شي .
۲- ملت د مجاهد په هکله خپل اعتماد بیرته واخلی او د هغه په نسبت شکمن شي .
۳- جوړ شوی قیادتونه خپل اعتبار د لاسه ورکړی زمینه‌ئی مخالفینو ته برابره کړی .
٤- راتلونکی جوخت نسل ته د جهاد د پیغام نه کرکی او تضادونه پریږدی او اختلاف د هغوی طبیعت وگرځی .
٥- دښمنان امیدوار کړی او خپله روحی ماتی بیرته عوض کړی .
٦- په صفونو کی دښمن د کار او فعالیت زمینه همداسی پرانستلی پاتی شي .
۷- نړی د جهاد په هکله شکمنه او د جهاد بین‌المللی وجاهت ته صدمه ورسوی .

دا باید له یاده ونه باسو چي اختلاف کی زموږ د دښمنانو پوره لاس دی او دا اختلاف د هغوی له خوا د منطقی د واکدارانو او په تنظیمونو کی د دستوری عناصرو په ذریعه رهبری کیږی او کله به هم مسلمانانوته د دی فرصت ورنکړی چي هغوی دی په یو صف کی ودریږی بلکی د تعدد او اختلاف پخپله د هغوی د لاس نیالگی دی او زموږ د مسلمانو ملتونو د ناپوهانو په ذریعه هغه خړوب کوی .

د اختلاف عوامل زیات د منطقی د تسلط په رابطه د بین‌المللی سترو قدرتونو او د هغوی د بی‌واکه مزدورانو له خوا پیدا او پالل کیږی ترڅـو چي په اسلامی نړی کی د اسلام د بیا راتلو خطروی لدی ځایه دا اختلاف هم په دی نړی یو تپل شوی حالت وی ځکه دښمن هم خپلو دوستانو ته د دی توصیه کوی چي د کیدی او مسجد لار انتخاب اما د همدی لاری باید صف تجزیه کړی .

تاسی پخپله وینی چي په اوسنی دنیا کی د ملی او اتحادی تحریکونو مخـه څوک نه نیسی بلکی هغوی تشویق او تقویه کیږی ولی د همـدی ځایه خو د افراطی او معتدلو مسلمانانو پـه نامه دا نړی د دښمن په جال کی لویدلی ښکاری کله چي د اسلام د مجدد ، د اسلام د حکومت او حاکمیت او هلته چي د اسلام فکری سیاست او سیاسی قیـادت مطرح وی هلته دښمنان غواړی دی فکر تـه د افراطی رنگ ورکړی او هلته چي اسلام د مسجد پـه داخل کی مطرح او د غرب او شرق یا سپین نسل سیادت تـــه خطر نه وی او هلته چي پـه داخلی او بهرنی اوضاع کی د اسلام د حاکمیت د اسلام د مسجد خبره مطرح نه وی هلته غرب او شرق دواړه داسی اسلام ته غیر پرانیزی او د اعتدال پسندانـو تر عنوان لاندی د هغوی ترشا دریږی او هغوی د اسلام د مسجد او د اسلام د حاکمیت د معتقدینو پرضد استخداموی .

دلته چي په ننی نړی کی دغه اختلاف د بین‌المللی سختو او بدلو حالاتو زیږنـده ده او بیا د همدی اعتدال او افراط په رابطه پخپله مخلص مسلمانان هم د پالیسی او موقف له مخی پـه مختلفو ډلو توزیع او کله نا کله خو په هره ډله د دښمن اجیر عناصر ځای او سنگر نیسی ترڅو فاصلی زیاتی شي او مسلمانان پخپل منځ کی زیات دښمن او د هغوی د کلی وحدت مخـــه په قاطع ډول ونیسي .

د بدورو عناصرو ترڅنگ د روحیو تفاوتونه قبایلی او منطقوی حساسیتونه عنعنوی او مذهبی خوارق دا ټول هغه عوامل دی چي دښمن کولای شي په آسانی د هغه نـه د تفرق په برخه کی استفاده وکړی .

خو اخرینی خبر همداده چي که د قیادت د حکمت او د ملت د هوښیاری پرتـه د اتحاد راتلل ډیر مشکلات لری همداسی د هغه بقاء هم د عادل قیادت (!!!) او مطیعی قاعدی پرته بی‌تعبیره خوب دی اوبس .

«ومن الله التوفیق»

ترجمه : احمد سیرمهجور

نقش جوانان در شکوفایی نهضت صدر اسلام

فصل دوم

تربیهٔ حضرت محمد ﷺ صحابه کرام (رضی‌الله عنهم) را

سپاس خدا (ج) را که فرصتی داریم تا از روش تربیهٔ مربی بزرگ عالم بشر پیش قراول راه حق و هدایت ، روش و طرز تربیت و پرورش و فرهختن را بیاموزیم ، که به چه طرز و روال جوانان آستان خود را چنان فرهیخت که در طول تاریخ بشریت بجز از انبیاء علیهم‌السلام نظیرش به چسم ابنای آدم نخورده است و با تربیت و پرورش خود چنان نسل صحابه رضوان الله علیهم را پدید آورد که در تاریخ بشریت بویژه تاریخ گهربار اسلام متمایز والگو جلوه نموده‌اند. آری ! چنان افراد مطلوب را در آن وهله نخست تقدیم بشریت نمود که هیچگاه هرگز به این پیمانه تعداد وافر در محفل واحد ، تاریخ درآغوش خود نکشیده که تا امروز اوراق زرین تاریخ ابنای بشر به آن می‌بالد و افتخار می‌کند .

تربیت و پرورش نبوی براساس مبادی بسا بزرگ و مهم استوار بود که توانست با چنین اصول و مبادی نسل ناب و بی‌آلایش را که از سیمای شان نور ایمان می‌درخشید پدید آورد ، و از جمله مبادی و اصول تربیوی اصیل که برمبنای آن این پرورش استوار بود می‌توان چنین یادآور شد .

۱- سرچشمه ذلال :

در آن وهله ، قرآن کریم یگانه منبع و سرچشمه واحد فرونشاندن عطش جوانان مسلمان در آستان نبوت بشمار میرفت که خود را براساس مقتضای آن آراسته می‌ساختند ، این گفته به این معنی نیست که در آن عصر بشریت فاقد تمدن ، فرهنگ ، ثقافت ، مؤلفات تحقیقات و . . بوده نه هرگز - بلکه این امر دال بر منهج مرسوم و مسیر معین است که آنها مستلزم گردیده بودند که باید از آن تخلف نمی ورزیدند .

چنانچه حینکه پیامبر ﷺ اوراق چند از تورات را بدست حضرت عمر(۳) می‌نگرد غضبناک شده می‌فرماید : « **انه والله لوکان موسی حیاً بین أظهرکم ما حل له الا أن یتبعنی**» .

(محققا والله اگر موسی (ع) اکنون درمیان شما حیات می‌بود برایش حلال نبود جز اینکه مرا پیروی کند .

به همین منوالی دخترحضرت ابوبکرصدیق(رض) خلق وکردار پیامبر ﷺ را چنین وصف میکند و می‌گوید : «**کان خلقه القرآن**» .

یعنی خلق و خوی پیامبر ﷺ قرآن بود .

پس بر ماست تا منهج و دستور خویش را درتربیت براساس صله و پیوند مستقیم ناگسستنی با خدا(ج) اساس‌گذاریم تا چنان جوانانی بادرک، با بصیرت و با خدا (جل‌جلاله) بارآوریم که در راه رضای او تعالی بشتابند و همه تصورات و اندیشه‌های شان از کتاب خدا (ج) و سنت پیامبرش سرچشمه گرفته باشد .

۲- فراگیری جهت تنفیذ :

جوانان مسلمان در آستان نبوت قرآن کریم را بخاطر فرهنگی بودن ، کسب اطلاعات لذت بردن از داستانهای آن ، و یا بخاطر از دیاد معلومات آفاق و فرهنگی خشک و یا بخاطر افزایش اندوخته‌های علمی و فقهی خود تلاوت نمی‌کردند و نمی‌آموختند بلکه قرآن را فرا می‌گرفتند تا از اوامر خداوند عز وجل در مورد شخص مسلمان و جامعه‌یی که در آن زیست می‌کند ، خود را واقف سازند نه فقط بخاطر آگاهی ، بلکه فرا می‌گرفتند تا بدون اهمالی و تأنی این اوامر را جامهٔ عمل بپوشانند ، چنانچه سربازی در میدان نبرد امری را از مقامات ما فوق خود می‌شنود و بی‌درنگ بمحض شنیدن امر به تعمیل آن می‌پردازد ، جوانان مسلمان در آستان نبوت این مسأله را بخوبی درک نموده بودند ، زیرا هرکدام از ایشان با أخذ ده آیت از پیامبر ﷺ اکتفا می‌نمودند ، تا اینکه آن آیات را خوب یاد نمی‌گرفتند و به آن عمل نمیکردند ، دنبال آیه دیگر را هرگز نمیگرفتند .

۳- انعزال فکری :

گاهی انعزال می‌باشد که فرد مسلمان را نسبت به گذشته‌اش در جاهلیت و حاضرش در اسلام متباین می‌سازد ، که تمازش در جامعه جاهلی و روابط اش با اهل جامعه جاهلی او را نسبت به آنانیکه همفکر و هم‌عقیده‌اش نیستند منزوی و معزول نگهمیدارد ، باوجود اینکه میان وی و جامعه جاهلی اگر تعامل و رابطه وجود داشته باشد آنهم فقط در امور محسوس و ملموس وجود می‌داشته باشد .

مگر تصورات ، افکار ، اندیشه‌ها ، حب و دوستی همه و همه این امور فقط بر اساس موقف جامعه اسلامی در برابر جامعه متعفن جاهلی از دیدگاه اسلام صورت می‌پذیرد ، که همه آنها از مبادی اسلام سرچشمه می‌گیرد . مسلمان در همه برخوردهایش از اسلام دستور میگیرد ..

۴- پرورش با اتخاذ موقف مشخص :

از شاگردهای پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در تربیت و پرورش یارانش یکی هم تربیت و پرورش با اتخاذ موقف مشخص می‌باشد ، که با این طرز پرورش درسهای عظیمی را در نهاد همسنگرانش عمیقانه غرس می‌نمود ، و تا آخرین لحظه حیات در آن فرد ، زنده و جاویدان باقی می‌ماند ، که هرگز فراموشش نخواهد شد .

اکنون به همین مناسبت در پای داستان زیر نشسته ، نمونه‌ئی از تربیت و پرورش پیامبر ﷺ را می‌نگریم که با اتخاذ موقف ، یارانش را درسی بس عظیمی می‌آموزاند :

«اسلمی» (یکی از اصحاب است) نزد پیامبر ﷺ آمده و بر نفس خود چهار بار شهادت داد که زنا کرده است ، و در هر مرتبه پیامبر ﷺ از وی اعراض می‌نمود ، تا اینکه بالاخره به سنگسارکردن وی اصدار امر فرمود و سنگسار گردید - باری پیامبر ﷺ شنید که دو تن از یارانش میان خود با یکدیگر می‌گفتند : ببین به فلان که خداوند (ج) گناه وی را مستور ساخت مگر او خود نفس خود را نگذاشت ، تا اینکه چون سگ سنگسار گردید - پیامبر ﷺ با استماع چنین سخنان دفعتاً سکوت اختیار نمود و هیچ عکس‌العمل از خود نشان نداد - سپس ساعتی در راه روان گشتند تا اینکه به جیفه خری مرور نمودند ، درین اثنا پیامبر ﷺ فرمود : «کجاست فلان و فلان ؟» آند و گفتند : ما اینجا هستیم یا رسول الله ! پیامبر ﷺ فرمود : «فرود آیید و از جیفه این خر بخورید» آند وگفتند : ای نبی خدا (ج) مغفور خداوندی چه‌کسی اینرا می‌خورد ؟! پیامبر ﷺ فرمود : «آنچه از هتک عرض برادرتان نایل شدید ، زشت‌تر از خوردن گوشت خود مرده است ، سوگند بذاتی‌که نفس من بدست اوست او (اسلمی) اکنون در نهرهای بهشت غوطه می‌زند»(۱)

برادر ارجمند !

آیا نمی‌نگری که با اتخاذ چنین موقف بهترین معانی غیبت در ضمیر هر آنکه شاهد و حاضر این صحنه بود ، غرس‌گردید . که در طول عمرش آنرا هرگز به طاق نسیان نخواهد سپرد .

اینگونه مثالها در زندگی پیامبر وهمسنگرانش خیلی‌ها وافر است ، اگر از طولانی شدن بحث هراس نمی‌داشیم مثال چند متذکر می‌شدیم .

مرحله وار بودن دعوت :

پیامبر ﷺ همسنگرانش را چنان پرورش می‌داد ، گویا این دعوت دارای مراحل معین می باشد ، و هر مرحله از خود دارای ویژگی و خصوصیاتی است‌که بواسطه آن از یکدیگر تفکیک می‌گردد ، بناً لازم است تا با صبر و شکیبایی و استقامت مراحل را بدون استعجال طی‌کرد ، اکنون در داستان حدیث خباب توجه فرمایید‌که چگونه این ادعا را براریکه اثبات می‌کشاند :

خباب پسرارت می‌گوید : حینکه شکنجه و اذیت و فشار قریش بر ما افزایش و شدت یافت نزد رسول الله ﷺ درحالیکه او در سایه کعبه برقطیفه‌اش تکیه زده بود ، رفته شکایت نمودیم و گفتیم : آیا برای ما طلب نصرت نمی‌کنی؟ آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ پیامبر ﷺ فرمود : قبل از شما چنان بود ، که مردی (مؤمن) گرفته می‌شد ، و زمین را برای وی حفر می‌نمودند و او را در حفر می‌نهادند ، سپس ارهٔی را آورده برسرش می‌گذاشتند و وی را نصف می‌کردند ، و با شانه های آهنین همراه با گوشت و استخوانش وی را شانه می‌نمودند ، مگر اینهمه باعث نمی‌گردید‌که دینش را ترک گوید ، به خدا قسم‌که خداوند (جل جلاله) این امر (اسلام) را به اتمام میرساند ، حتی اینکه سواره‌ی از صنعا تا حضر موت راه بپیماید ، جز از خدا از کسی نترسد و یا از گرگ برگوسفندانش ، و لکن شما عجله می‌کنید» .

بنگرید چه‌گونه پیامبر ﷺ مرحله دار بودن دعوت را برای یارانش می‌آموزانند ، و در قلب‌های شان بذر یقین به نصرت خداوند را زرع می‌نماید ، و در آنان اعتقاد ، باور و اعتماد ایجاد می‌کند‌که آینده در قلمرو اسلام است .

۶- توجیه و مراقبت :

پیامبر ﷺ یک رهبر توانا ، آموزگار الگو و مربی نمونه بود هیچگاه غافل از توجیه یارانش نبود ، بلکه همیشه یارانش را به امور پسندیده و نیک تشویق و ترغیب و از امور زشت و ناپسندیده منع و ترهیب می‌نمود . و این دستورات را به بهترین وجه با اخلاق و سلوك نیک خود تمثیل وتطبیق می‌نمود ، برای اثبات این ادعا می‌توان هرکتاب حدیث را ورق زد و مثالهای متعدد و گوناگون را یافت‌که دال برترغیب اصحاب رض بر معروف و شایسته‌ها و ترهیب و تخویف برمنکرات و زشتی‌ها میباشد، و برای ما به وضوح وانمود می سازد‌که پیامبر ﷺ به چه پیمانه در تربیت یارانش اهتمام میورزید و به چه حد می‌کوشید تا یک بنده شکور باشد .

آری ! پیامبر ﷺ علاوه از اینکه همسنگرانش را به سوی مطلوب توجیه می‌نمود ، امور و احوال آنان را تحت مراقبت و متابعت قرار می‌داد ، چنانچه هنگامیکه پیامبر ﷺ از رویای عبدالله پسر عمر رض واقف میگردد (در حالیکه در آنوقت عبدالله در عنفوان جوانی‌اش گام میزد) چنان رویائی وی را تاویل و تعبیر میکند که دال برحدت مراقبت و متابعت آن جوان از طرف پیامبر ﷺ است و می‌فرماید : «چه خوب مردیست عبدالله اگر در شب نماز برپا دارد (قسمتی از شب را با نماز تهجد زنده نگهدارد)» .

پس از آن عبدالله پسر عمر رض درس بس بزرگ را ازین گفته فرا می‌گیرد ، که بعد از آن جز از قسمتی اندکی شب باقی همه شب را با عبادت زنده نگهمیداشت .

اکنون توجه کنید به حدیث زیر که دال برکمال مراقبت و تعقیب پیامبر ﷺ از احوال یارانش است .

« از حضرت علی رض روایت است‌که شب هنگام پیامبر ﷺ نزد آنها (حضرت علی و فاطمه رض) آمده ودق‌الباب نمود ، و فرمود : «آیا نماز نمی‌گذارید ؟»

بنگرید تا چه حد از احوال همسنگرانش آگاه بود‌که حتی در شب مراقب شان میباشد که آنان چه می‌کنند !

این بود برخی از مبادی و اصول تربیوی که پیامبر ﷺ در تربیت و پرورش جوانان مسلمان در آن وهله استخدام‌کرده بود‌که آن تربیت نمونه منتج برین شد‌که در تاریخ نظیر شان کمتر به چشم ابنای بشر بخورد ، وجهان را با کردار و سلوک خود فتح نمایند ، پس بر ماست تا از آن مبادی استفاده به عمل‌آوریم و زندگی و واقع خود را براساس آن دگرگون سازیم ، و دیگران را نیز به همین منوال عیار سازیم .

اکنون می‌نگریم که چگونه جوانان مسلمان در آستان نبوت آن تربیت و پرورش را در واقع و زندگی عملی شان ربط داده و همه را براساس آن دگرگون ساختند ، که انشاءالله در فصل آینده پیرامون همین موضوع بحث خواهیم‌کرد .

* * * * *

۱- در بخاری ، مسلم ، ترمذی ، ابو داؤد روایت شده .

تربیت زن مسلمان در پرتو قرآن و حدیث

دکتور سید علی نمر

ترجمه : طاهر زاده

زن درمیان عقل و غریزه :

عقل همانا رابطه تکریم انسان است که با آن اراده اش تحقق یافته و دارای اهلیت تکلیفی شده و مسئول خیر و شر افعال خود میگردد .

از اینجاست که اسلام عقل را اکرام نموده و به آنچه که او را تزکیه نماید آماده می‌سازد و بدین ترتیب ارزش انسان را بلند برده مصدر افاضه نیکی‌ها میگرداند روی این اصل است که شخصیت زن مسلمان به اعتبار اینکه در بخش رسالتش قسمتی از کردار ، وظایف و اوامر بزرگی می‌گذارد حصه و پاره‌یی است از وجود مرد «خواص مشترکی دارند».

علی‌الرغم اینکه بعضی‌کتب حاوی این مطلب است که زنرا بصفت متحرکیکه به الهام غریزه خویش حرکت می‌کند ، تصور می‌کنند ، و گویا عقل هم از خواهشات و غریزه او پیروی می‌کند (عقاد) در اینباره می‌گوید : خصلتیکه زن بواسطه آن می‌درخشد عبارت از غریزه است که احتمال دارد در همه اجناس مونث موجود باشد پس از آن خصلت ارادی ایکه به آن عادی می‌شود همانا فریضه خواهر بودن است .

از جانب مردان بالای شان الزام میگردد و از آن بنابر سبیل عادت و تقلید پیروی کرده و فرمانبرداری مینمایند ، مهم نیست که به کنه و حقیقت آن پی برده باشند و یا خیر و بنابر همین علت است که درمیان ایشان یک تعداد چشمگیری موجود است که پابند عرف و عادات قدیم می‌باشند . زیرا :

چوکات و ستون عرف گذشتگان عبارت از آن عادات و اصطلاحاتی است که نسبت به فضائل فهم و اراده بسوی غریزه راجح تر و نزدیک‌تر است و خیلی‌ها به ندرت پیدا میشود مسئاله ایکه فضایل اختیاری بر فضائل عرفی ترجیح داده شده باشد .

عقاد ادامه داده می‌گوید : غریزه قاهره چنانچه نقائص زن را بیان میکند بهمان اسلوب محاسن او را نیز بازگو می‌نماید و در اینجاست که درقبال طبیعت تهداب یک معذرت رابرایش بنیان گذاری می‌کند گرچه در برابر قانون و اخلاق عذری نداشته باشد .

بهمین ترتیب ضمن مثالهائی تسلط غریزه را بالای زن بیان نموده می‌گوید : «بدون شک فداکاری و قربانی بزرگترین فضائل انسان می‌باشد و آن عبارت از قضیه‌ی است که انسان هر روز به آن پیش کرده نمی شود و هرگز هم بدون مدافع محکمی که منبع آن الهام فطرت و یا ضمیر نباشد پیش نمیشود .

ولی مسئاله در اینجاست که الهام فطری عامتر و جاگزین‌تر است تا الهام ضمیر ، زیرا: سلطه ونفوذ گوشت و خون دارای ریشه‌های بنیادی می‌باشند و بنابر همین دلیل زن نسبت به مرد در وظائف نوعی خود در ایثار وقربانی پیشقدمی را کسب کرده است . زیرا او در جهت مادری اش همیشه به روی این ملحوظ است که بالای مرد قربانی دشوار بوده و آسان نیست اینکه حاضر و اماده قربانی گردد الا زمانیکه الهام ضمیر در وجودش اوج گرفته و بمرتبه مدافع فطرتیکه در نهادش در ازل گذاشه شده برسد و این همان مرتبه‌یی است که رسیدن به آن بر اولاد آدم علیه السلام دشوار مینماید .

پس همیشه این نوع ایثار و قربانی در یک تعداد معدودی است که ایشان انبیاء «ع» اند و یا اشباه ایشان .

دور از انصاف است که بگوئیم . غریزه افعال انسان را محکوم نموده در حالت فقدان عقل وهوش ، بران چیره میگردد .

غریزه ایکه زنرا در راه قربانی او بخاطر اولادش پیش میکند همانا غریزه است که آنرا عقل پیش‌کش نموده و بدان راضی میگردد بناء هر زمانیکه او عملی را انجام میدهد به آن اهتمام ورزیده جهت عملی نمودن آن میکوشد گرچه از جانب غریزه هم باشد و این عملش منافی عقل‌نیست باوجودیکه صاحب خرد نیز هست .

اسلام به اهلیت زن معترف بوده و مثال‌هایی را برای زن صاحب خرد بیان میدارد :

زمانیکه نام حضرت سلیمان«ع» تحت عنوان «انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی‌واتونی مسلمین».النمل آیه ۳۰-۳۱

ترجمه : این نامه از جانب سلیمان است و هر آینه این نامه بنام خدای بخشاینده ومهربان است به این مضمون که تکبر مکنید برمن و بیاید پیش من مسلمان شده. به بلقیس میرسد بلقیس هرگز به قدرت و سلطنت خویش مغرور نشده بلکه نامه مبارکه را جهت ارزیابی به قوم و اراکین دولت خود سپرده ، و بدون اینکه جواب سختی به چنین نامه شدید اللهجه بدهد ایشانرا جمع نموده و از تدبر. تعقل و برداشتیکه خودش از آن کرده است ایشانرا مطلع می‌سازد چنانچه قرآن کریم این مطلب را حکایت می‌کند :

«انی القی الی کتاب کریم» النمل آیه ۲۹

هرآئینه انداخته شد بسوی من نامه‌گرامی. فهم و دانش بلقیس از آن معلوم میشود که نامه را گرامی توصیف نموده و بزرگ می‌شمارد تا مبادا بالای قومش خطاب :

«الا تعلوا علی واتونی مسلمین»

دشوار تمام شده و باعث خشم وعناد شان گردد انسان و لوهر قدر ضعیف هم باشد وقتی چنین خطاب را بشنود حس تمرد در وجودش تحریک شده و بدون کدام فکر و سنجشی در مرحله اول تصمیم به جنگ میگیرد ولو بهر قیمتی تمام شود ، مگر جان مطلب در اینجاست که زن خردمند و فرزانه از مشتعل شدن آنها جلوگیری نموده و از آنچه که احتمالا متصور می شد از بین می‌برد زیرا او به ایشان می‌گوید :

«انه کتاب کریم»

و از جهت اینکه موضوع ذهناً وعیناً به ایشان تفهیم شود گفت :

«قالت یا ایها لملؤا افتونی فی امری ما کنت قاطعة امری حتی تشهدون» . النمل آیه ۳۲

گفت بلقیس ای جماعت رئیسان جواب دهید مرا در تدبیر من، نیستم من فیصله کننده هیچ کار را تا وقتیکه شما حاضر شوید پیش من بخاطر اینکه هر یکی به دلو خود آب بردارد موضوع را در شوری مطرح می کند مگرقومش حل مسئاله را بخود او وا گذارد می‌شوند که این موضوع خود اعترافی است به عقل و دانش او .

آنها در جواب صرف همینقدر می‌گویند :

«قالوا نحن اولو قوة واولوا بأس شدید والامر الیک فانظری ماذا تأمرین ، قالت ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وكذلك یفعلون» .

النمل آیه ۳۳ - ۱۳٤

ترجمه : گفتند ما خداوند توانائی ایم و خداوند کار زار سختیم ، و تدبیر مفوض بسوی تست پس در نگرچه چیز می‌فرمائی ، گفت هر اینه بادشاهان چون درایند به قریه یی خراب کنند آنرا و سازند عزیز ترین اهل آن را رسواتر و همچنین می کنند .

بلقیس به تدبیر توصل جسته و به فرستادن هدیه تصمیم می‌گیرد تا از احوال مرسل «سلیمان» آگاهی بیابدکه او ملک است یا نبی ؟ به این دلیل که اگر هدیه او پذیرفته میشود بادشاهی است و طالب دنیا که در آنصورت با او جنگ لازم است و اگر هدیه را نپذیرفت بیشک که او نبی بوده و از وی اذعان و انقیاد لازم است . و بعداً مهلت داده و مراقبت مینماید تا چه واقعة رخ میدهد ؟

خداوند از زبان او میفرماید :

«وانی مرسلة الیهم بهدیة منظرة بم یرجع المرسلون» . النمل آیه ۳۵

وقتی نمایندگانش به نزد سلیمان(ع) میروند آنحضرت در حالیکه هدیه او را رد مینماید میفرماید :

اتمدونن بمال فما اتانی الله خیراً مما اتاکم بل انتم لهدیتکم تفرحون، ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون» . النمل آیه ۳٤ - ۳۷ :

ترجمه : ایا امداد می‌کنید مرا بمالی پس آنچه عطا کرده است خداوند تعالی بهترست نسبت به آنچه عطا کرده است شما را بلکه شما به تحفه خویش شادمان می‌شوید باز بر و بسوی ایشان پس هر آئینه بیایم بر ایشان با لشکرهای که طاقت نباشد ایشان را بمقابله آن و هر آئینه بیرون کنم ایشان را ازده رسوا کرده و ایشان خوار باشند» .

وقتی هدیه بلقیس مسترد میشود ، بلادرنگ باقوم خود بسوی سلیمان«ع» رفته به امر او فرمانبردار و به خداوند«ج» ایمان می‌آورد که این حس تدبیر و فضل عقل باعث نجات قومش از یک مهلکه خیلی خطیر میگردد .

اسلام هرگز منکر عقل زن نیست :

علی‌الرغم آنکه عاطفه زن نسبت به مرد بیشتر و قویتر است و تحریک غریزه خواهی نخواهی بالای مرد و زن سایه می‌افکند روی این ملحوظ اسلام مداخله نموده عصیان غریزه هر دو جنس را طبق قوانین خود تنظیم می‌نماید تا با شد که نشونمای عقل مطابق منهج خداوندی صورت پذیرد .

اعتراف اسلام به داشتن عقل زن ازین حدیث مبارک نیز روشن میگردد که حضرت پیامبر «ﷺ» میفرماید :

«النساء شقائق الرجال» . رواه احمد

ترجمه : زنها جزئی از وجود مردان اند .

قرآن‌کریم در سوره مبارکه تحریم مثال زن مؤمنه را که بفضل عقل خویش راه را بسوی حکم خدا جستجو کرده و عادات و اوامر غیر شرعی را می‌شکند فرموده است :

زن صالحه نه تنها از طغیان شوهرش پیروی نمی کند بلکه از عقیده قوم خود نیز بخاطر اینکه مبادا در ایمانش خالی وارد شده و بدان معذب گردد بیزار می‌شود .

قرآن کریم از جهت اینکه زن را در عملکردش مسئول ساخته و به او تفهیم نماید که دارای شخصیت مستقلی بوده و فساد شوهرش هرگز به اوزیانی را بار نمی ارد این مسئاله را ابراز نموده است .

این زن دلاور وباهمت (زن فرعون) هنگامیکه داخل ایمان میشود دیگرهرگز بخیال نعم دنیوی نیست بلکه در طلب چیزی است که دال به هوشمندی ، فراست و زیرکی وعقل او می‌باشد او ارزو می کند تا به فضل خدا(ج) دربهشت بوده و از فرعون و عمل و عملکرد گروه ظالمان خواستار نجات میگردد .

« وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون اذ قالت رب ابن لی عندك بیتا فی‌الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم الظلمین» التحریم آیه ۱۱ .

اینهمه مثالهای فوق‌الذکر خداوند(ج) از ایماندارانیکه چه مرد اند و چه زن بیان فرموده است . گویا اینکه خداوند میفرماید :

اعتبار به بصیرت و ادراک انسان است .

این مثال زن است که باعتبار اینکه او زن فرعون است اسباب هر نوع آسایش و قدرت را در اختیار دارد ولی او بفضل و درک عقل خویش از همه آنها دور شده و بحالی رسیده که الگوونمونه یی از ایمان داران واقعی شده بود

و این همان پیامبر گران قدر و بزرگوار است که رهبریت و قیادت فکری را به اعترافش به عقل زن ، میدهد بدین گونه که :

در صلح حدیبیه یکی از شرایط صلح این بود که :

هر که از جمله قریش مسلمان شده و به مسلمانان می‌پیوندند مسلمانان به مسترد نمودن او مکلف اند و هر که از جمله مسلمانان مرتد شده به قریش متوصل میگردد قریش مکلف به مسترد نمودن او نخواهند بود .

مسلمانان فکر می کنند که در این معاهده ظلمی به ایشان صورت گرفته ، ولی حضرت پیامبر «ﷺ» با وسعت نظر خویش و درک عاقبت کار باوجود اعتراض حضرت عمر «رض» این موضوع را پذیرفته و بعداً به مسلمانان امر فرمود که احرام خود را بشکنند زیرا صلح مقتضی آن است که امسال به مدینه رجعت نموده وسال آینده آمده به مکه داخل شوند در اثر این معاهده مسلمانان به یکنوع کشمکش درونی دچار شدند زیرا آنها فکر می‌کردند چطور بمدینه باز گردند؟ در حالیکه احرام بسته آمده اند و چگونه صلح را قبول کنند ؟ در حالیکه ایشان یک قوتی اند ؟

پیامبر «ﷺ» ایشانرا مکرراً می فرماید که

احلال نمایند مگر از جهت واقع شدن چنین مفاجاتی هیچ کسی هم بجواب آنحضرت«ﷺ» نمی پردازد در این وقت است که آنحضرت «ص» به نزدام المؤمنین «ام سلمه» داخل شده و آنچه را از مردم دیده بیان می کند حضرت ام سلمه«رض» بجواب پیامبر«ﷺ» می گوید :

ای پیامبر خدا ! خودت بیرون شووبکسی چیزی مگو، هدیه خود را قربانی کن و حلال را بخوان و سر مبارکت را بتراش همان است که پیامبر«ﷺ» بیرون شده و حتی یک کلمه هم با کسی نمی گوید تا آنکه حلق می کند .

در این اثنا وقتی صحابه«رض» او رادیدند از جاهای شان بلند شدند قربانی کردند و یکی سر دیگر را تراشیدند .

یقیناً مشوره ام سلمه«رض» سبب پذیرفتن مسلمانان شد به امر پیامبر«ﷺ» شان امریکه در مخالفت از آن عذاب الیم بود . زیرا خداوند«ج» میفرماید :

فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او تصیبهم عذاب الیم» . النور آیه ٦٣

همچنان اسلام آزادی تملک و تصرف را در مال مهر زن بخودش بخشیده است و در میراث هم حصه او را تثبیت کرده و هرگاه یتیمهٔ صغیره باشد تا سن بلوغ مال را به شخص امینی سپرده وبعداً برایش تسلیم مینماید چنانچه در مورد پسر این موضوع مراعات میگردد .

و این زمانی است که هوشیار شده و به حسن تصرف در مال خود تصرف می کند که این خود دلیل دیگری است به اعتراف اسلام به اهلیت زن .

همانطوریکه خداوند«ج» مرد آنرا مخاطب قرارداده زنانرا نیز مخاطب نموده است «و یا آدم اسکن انتاوزوجک الجنة وکلا منها رغداً حیث شئتما ، ولا تقربا هذه الشجره فتکونا من الظلمین» . اعراف آیه ١٩

در حالیکه امر ونهی به آدم و همسرش مساویا نه متوجه می باشد . دلیل دیگری که استقلال زن را از مرد بیان میدارد همانا بیقی است که آنحضرت«ﷺ» وقتی با مردان بیعت نمود زنانرا تابع آن نساخت بلکه بیعتی خاصی را جهت ایشان ترتیب نمود .

*****

په تیر بحی

دکړکیچ اصل عامل

«د وحدت لیکنه او حیرله»

دا د هغی کړکجنی دوری سوغات و چی روس ته ئی د افغان افسرانو په لیږلـو سره د افغانی پوځ فکری جوړښت او حربی ستراتیژی تـه روس رنګ او خونـد ورکـړ . یوازی له ١٩٦١ کال څخه(تر ١٩٧٠ کال پوری ٧٠٠٠ (اوه زره) تنه په نظامی برخه کی روس او چکوسلواکیا ته ولیږل شول . دا خپله د دی معنی لری چی رژیم د هیواد د ملی دفاع قوت روس ته تسلیم کړ . د ثور خونړی کودتا همغه پیلوتانو او افسرانو پکار واچوله چی په روس کی روزل شوی وو او په روس باندی خرڅ شوی وو . یوازی تر ١٩٧٠ کال پوری ٢٠٠٠ (دوه زره) خارجی سلاکاران چی اکثریت ئی روسان وو او زیات ئی به نظامی برخه کی ګمارل شوی وو په افغانستان کی منل شوی وو . د خلق او پرچم باندونه ، د هغوی مظاهری او د مبارزی تاکتیک مسقیماً د هغو سلاکارانو لخوا رهبری کیدل . د دولت په ارګانونو کی د هغوی په مرسته دوی ته ځای ورکول کیده او د هغوی لخوا ورڅخه دفاع کیدله . روسی مشاورین وو چی خپل ځنځیری غلامان ئی په بی خبره هو ابتر حکومت کی حساسو پوستونو ته ورسول . زموږ ملت ته هره بدبختی له ارګ څخه راوتلی .

همدا ارګ و چی په ١٩٥٩ کال کی ئی بی ستری او بی حجابی د امانی دوری د بدمرغی تحفی په ډول خلکو ته وړاندی کړه . او بیا د جلاد داؤد د صدر اعظمی په وخت کی وو چی شاهی کورنی د بی ستری او بی حجابی بی پته او لغړه قافله رهبری کړه . آیا د غور چغچران مظلوم خلک به د ١٩٧٠ او ١٩٧١ کال د هغو تـر خو شهوارانلو ته بیا چکی چکی کوی چی د زانګو ماشومان ئی پکی د لوږی مړه شول ؟

آیا د میمنی او جوزجان خلک به هغه لوږی رهبری کړی چی د یوی مړی ډوډی لپاره ئی خپلی لونی خرڅولی ؟ آیا د هغه ویاړلی اسلامی تحریک د تکولو دور بیا را ژوندی کیدای شی چی نن د مجاهد ولس تولی پرګنی د ژوند او مال په قیمت د بقا په لارکی ورسره ولاړی دی ؟

دا او په لسګونو داسی نور ترخه یاداشتونه د تاریخ حکمونه دی چی د لیبرالانو او سلطنت خواهانو دور نور د تل لپاره زموږ له هیواد څخه خپل ځل تول کړی .

اوس زموږ د تولنی جوړښت داسی سیار شوی چی طبیعت ئی بیله مجاهد حکومت څخه د بل حکومت له راتلو سره اړخ نه خوری . که هغه رژیم بیا راځی ، زموږ ملت ته به چی د هغی په بار کړی اورکی سوزیدلی څه ځواب ورکوی ؟ پداسی حال کی چی د هغه رژیم مسئولین چی مسئولیت ئی کله هم خپل فرض نه ګنلو خپله اعتراف کوی چی د دوی دحکمرانی دوره د روسانو د نفوذ لپاره لویه مساعده دوره وه . ظاهر خان د المجاه له مجلی سره په مرکه کی چی د جنګ پاکستانی ورځپانی د ١٩٨٣ کال د اپریل د میاشتی د (٨–١٤) جمعی په مجله کی را نقل شوی خپله وائی چی : «زما د تجاربو له مخی روسان یوازی د افغانستان په نیولـو اکتفا نکوی . هغوی غواړی د هند سمندر تـه دو اوبو او د خلیج له تیلـو ډکو هیوادو تـه پښی ور وغزوی دی وروسته وائی زما حکومت د روسانو لپاره په خپله ځلوینبت کلنه دوره کی په نظامی اقتصادی او داخلی او خارجی سیاست کی څه موانع له وو ایجاد کړی» لدی اخوا بل ستر اعتراف او سند به چیری وی . آیا شاه خپله پدی اعتراف لدی کړی چی د ده په دوران کی زموږ په کلی کور سرکونو او چاروکی د روسی تجاوز باروت خښ کړل شوی وو ؟ نن به څنګه زموږ پرهارژلی ولس د روس تجاوز منین فرش کولکو ته خپل مقدرات په لاس ورکوی ؟

کارمل څکه د هغی دوری شاه ته د آسیا

د مترق شاه لقب ورکاوه چی هغه په سترګو لیده چی عملاً لاو د روسانو د راتګ لپاره هوارېږی. کارمل به څنګه هغه ته د مترق شاه لقب نه ورکاوه چی هغه پـه داګه ویل ، سره بیرغونه نه بلکه شنه بیرغونه خطری دی. شنه بیرغونه نن هم د ملت د عزت آبرو دین‌عقیدی وطن او آزادی د خوندی تـوب سمبولونه دی او پـرون هم وو . ولی شاه دا بیرغولـه خطر بلل او هغـه سور پلید بـیرغ ئی چی او جنګ سمبول دی د څان نپاره د امن بیرغ بللـو ـ هغه بیرغ چی په هیـواد کی ئی وینی و بهولی ، سرونـه ئی پری کـړل ، ژبی ئی غوڅی کړی او کورونه ئی په اور لمبـه کړل . نن د شنه بیرغ دښمنانو او د سره بیرغ دوستانو ته پدی ولس کی د اوسیدو ځای نشته . نن دلتـه په سره او د سره پـه هوادارانو نفرت او لعنت استول کیږی .

دا واقعیت اوس لـه هیچا نـدی پټ چـی د خلق او پرچم وطن پلرولکی بالډونه چی نن ئی زموږ کلی او کورونه پـه وینو او دودولـو لړلی د سلطنت پـه لمن او د ارګ په کلبنو کی روزل شوی . هر څـوک چـی د دی مظلـوم ملت د تاریخ پاڼـی ئی پـه زړه سـوی او پاک احساس اړولی وی، او مخصوصاً هغه خلک چی د ۱۹ پیړی په څلویښتمه لسیزه کی ئی له دولتی ارګانونـو سره اړیکی وی او یائی پـه هغـو کی دندی لـرلی ممکن پدی تر هر چـا ښه خـبروی چی په څه مکر او فریب روسانو دربار دی ته حاضرکړ چی روس مشر به وطن پلرونکی بالډونه د هغه پـه لمن کی وروزل شی . کله چی داوُد د ننګرهار د فرق قومانـدان و یو شمیر روسی مشاورینو ته مأموریت ورکـړ شو ترڅو شاهی دربار ته او د هغه لوړ رتبه افسرانو او جنرالانو ته قناعت ورکړی چی بایـد د دوی اولادونـه دائمی وروزل شی چی لدوی وروسته هم هغوی د افغانستان د دولتی قـدرت ماشین وګرزولای شی، او د دی روزنی لپاره باید روسان له دوی سره مرسته وکړی . دربار او د هغه جنرالان چی د قدرت هوس لیونی کړی وو ـه دی چی دا په زهرو لړلی روسی پیشنهاد په غوروخیړی سمدلاسه ئی ورتـه مثبت خـواب ورکـړ . پـه ۱۹۵۲ کال کی وه چی دوه تنه روسان رسماً پدی وګمارل شوو چـی پـه شاهـی کـورنی کی د کمونستی ګوند د جوړولو لپاره کار پیل کړی وراندی مو وویل چی زموږ ولس‌ته هره بدبختی له ارګ او دربار څخه راوتلی کنـه په ولس کی داسی سرطان غدی نشوای پیـدا کیدلای . روسانو پس له دقیقی محاسبی ولیده چی د کمونستی بانډونو د روزنی ترټولو ښه ځای ارګ او دربار دی . روسانو پـه شاهی‌کـورنی کی داوُد د یوه کمونستی‌ګوند د جوړولو لپاره ترټولو مناسب شخص وباله . ملت دا کله هم نشـی هیرولای چی د وطن پلورونکولومړی خښته په دربار کی څنګه او د چـا لخوا کیښوده شـوه . دا چـی وروسته ئی سلطنت هم خپله وخـوړ دا د روسی عزایمو د تکامل مرحلی دی چی نن ئی ورپسی نوکران هم په نوبت سره مزه څکی . په ۱۹۵۳ کال کی روسانو په اقتصادی لحاظ هم افغانستان پـه خپـل کنـترول کی راوست . پـدی کال کی د پلان په وزارت کی څلور تنه روسی مشاورین پدی بریالی شول چـی پـه اقتصادی ساحـه کی تولی خارجی مؤسسی بندی کـړی او د هغـوی پر وژی د روسانو په لاس ورکړی .

دا هغه یو یوګام دی چی د شاهی رژیم په دوران کی روسانـو زموږ په حیلواکی باندی د یرغل په لور را اخیستی دی ، او د وروستی تیزی منډی لپاره ئی د سالنګ سینه هموارتـه څیری کړه .

اسلامی تحریک چی نن زموږ د مجاهدی تولنـی د پرګنو پـه منځ کی د یووالی رمـز او د ملت د ځواك څـرګندوی دی او بیله شکـه د دی وس د نن او سبا پـه هکله د هغه رول تاکونکی ارزښت لری د شاهی ډوله او لیبرال حکـومت بیـا راتلل بـه پـه هیڅ قیمت ونشی زغملای . مجاهد ورور مولـوی صاحب خالص د النور له جریدی سره پـه مرکه کی د شاهـی دوران په هکله پـه یوه وطنی او کلیواله جمله خپل موقف خومره ښه څرګند کړی ، هغه وائی :

«بګیل مړز بیا جنګ نشی کولای»

د افغانستـان د اسلامـی جمعیت مشر محترم ورور استاد برهان الدین ربانی له همدی جریدی سره پـه مرکه کی وائی : « موږ پـه ځل ځل دا ویلی چـی اصلاً پـه افغانستان کی اوسنی دردونکی فاجعه د شاهی دوران د غلط سیاست زیږنده ده او موږ هیڅکله دا د افغانستان د ملت په مصلحت نـه وینو چی بیا هم همغـه بخوانی اشتبـاوی تکرار شی ، او یوځـل بیا هغه رژیم چی اصلاً په تیرو کی ناکام وو بیا هم‌افغانستان ته د روسانو په واسطه راوړل شی . پـه یقین سره هر رژیم چی روسان ئی افغانستان ته راوړی ملت به له هغه سره مخالف وی» .

او مجاهد ورور حکمتیار د ۱۳٦٦ کال د ثور د میاشتی پـه ۱۳ نیټه د افغانستان د اسلامی حزب د اتلسمی کالیزی پـه لمانځلو کی وویل : « زموږ ملت پوهیـږی چی د شاه راګرزیدل یعنی د فاجعـی تکرار ، او ملت بـه هیڅکله د فاجعی په تکرار راضی نشی . زه نه پوهیږم هغه څـوک چی له خپـل سقوط وروسته پـه څوارلسو کالـو کی حتی له روم څخه پښاور ته د هیواد سرحدو ته راونـه رسید ، څنګه ګمان کوی چی د روسی قواوو له وتلـو وروسته او د مجاهدینو پلاس د اسلامی‌حکومت له جوړیدو وروسته به د دی توان پیدا کړی چی‌افغانستان ته راوګرزی» . مجاهـد ورور حکمتیار د خپلی وینا پـه بله برخه کی وویل : « ما د اتحاد پـه شوری کی هغوکسانو تـه چی ویلی ئی دی چی ممکن شاه د افغانستان پـه آینده کی رول ولری وویل : شایـد تاسی مخلـوع شاه راولی ترڅـو د خپلـو جنایاتـو پـه جرم ئی د ملت بـه لاس محاکمه کـړی . څکه یوازی ظاهـر شاه ندی مجازات شوی او تراوسه ئی خپله جزا نده ایدلی نور هر څوک مجازات شوی» .

لنډه دا چی هغه تحریک چه روح او رنګ ئی له درباری رژیمونو سره اړخ نـه لګوی او هغه تحریک چی د ژوند د لومړی پسرلی څوتی ئی پـه شاهی دوران‌کی پـه بیرحمی او قساوت سره ایرول شوی دی څنګه دی ته حاضریدای شی چی د خپـل قـوت او ځواک پـه اوج کی د هغه زاړه خزان سړو سیلیو ته ښه را غلاست ووائی .

آیا زموږ مؤمن خلک بـه چی یوځل ئی د وینو په قسمت روسی یرغل په شاتمبولو ته مجبور کړی ، دی تـه حاضر شی چـی د شاهی دوران پـه بیا را ژوندی‌کولو سره د دوهم روسی یرغل زمینه برابره‌کړی؟ نه هیڅ افغان بـه بیا د داسی تاریخی تراژیدی درانوی کیـدو د جرم او اشتبـاه مرتکب نشی . هغه څوک چی د جهاد پـه نبه کلنه اوږده دوره کی ئی یو قدم هم د هیواد په وینو سره خاوره کی نه وی

ایښې او دولس د آزادۍ په لارکې ئې یوه سا هم نه وې اخیستې او د زړګونو افغانی ټونډو او یتیمانو له سیلابی اوښکو سره ئې د خواخوږۍ او غم شریکې په دود یو، اوښکه هم نه وې توئې کړې، څنګه ځان ته د دې حق ورکولای شي او په څه ډول دا جرأت کولای شي چې د داسې سرتیرو او سربازو خلکو په سرکې دې ودرېږي. او دا به څوک وې چې د داسې لوی ولس دومره ستری قربانی دې داسې مفتې د بل په لمن کې واچوي. آیا درباری جنرالان به دا جرأت وکړي چې د مجاهد ولس او جهادی ځواک له مخالفت سره سره دې، دې سوزونکي اورته ځان واچوي. هغوی چې نن زموږ د مجاهد د غیرت جګه شمله وینی په خوږلی عمرئې د سترګو بانه په ځمکه لګیږي. دا خلک تر هر چا پدې ښه پوهیږي چې نن افغانستان پرونی افغانستان ندی چې خلک به هرکس او ناکس ته بر چپک سلامی ولاړوو. نن دلته د کریملن د جنګ وهلو جنرالانو غاښ وزی، او ۲۳۰ زره سور پوځ څوک نشی سلامی کولای. اوس یوازی هغه څوک د قدرت چانس لری چی ترټولوئی لومړی اوښکه توئی کړی، ترټولوئی لومړی وینه ورکړی او د تورو شپو تروږمیو کړکیچونو کړلیچو، رغړیدلو پرزیدلو مړه کیدلو او زندانی کیدلو په مسیرکی د مبارزی په لومړی لیکه او د مقاومت په وړاندی مورچل کی له دی ولس سره یوځای جنګیدلی وی او له هغه سره یوځای دریدلی وی.

د ۱۹۸۶ کال په دسمبر کی روسانو له ظاهر شاه سره ارتباط وینو او د هغه د راتګ په هکله ئی ورسره خبری وکړی او له هغو سره سم ئی په کابل کی خپلو مزدورانو ته امر وکړ چی د شاه او شاهی دوری په خلاف، منفی تبلیغات بند کړی. له همغه وخته وو چی د نادر شاه په قبر یوځل بیا سری قالینی وغوړیدلی. د می د میاشتی په ۲۱ نیټه ګورباچوف له یوی ایتالوی ورځپانی سره په مرکه کی وویل چی: «هغه ایتلاف دولت چی نجیب پیشنهاد کړی کیدای شی بی‌طرفه وی او د افغانستان ټول سیاسی طرفونه پکی شامل شی. ګورباچوف وویل چی د داسی حکومت تشکیل کیدای شی د ایتالیا له داخل څخه وی». یعنی دا روسان دی چی غواړی د خپل ناکام برغل د غرور بهیدلی پوزه په ظاهر شاه سره پاکه کړی. او روس د هغه د راتګ لیوال دی. راولی؟ دا څکه چی روسان فکرکوی چی د شاه په راتګ سره به له یوی خوا د هغوی مزدوران خوندی وی، له بلی خوا به د افغانانو هغه ستر آرمان له خاورو سره برابر شی چی په لارکی ئی نهه کاله وینی او سرونه ورکړی.

دا طبعی ده، هر څوک چی روسان ئی په راتګ کی دلچسپی لری ضرور به زموږ دولس د آرمانونو آزادی او عقیدې دښمن وی. خو داسی خلک که روسانو زموږ په ملت منلای شوای، تره‌کی، امین او کارمل به نه، تری تام کیدل. څنګه به خلک هغه چا ته خپل سرنوشت پلاس ورکوی چی له روم څخه د ملت د قاتلانو یعنی روسی غلامانو د ژوند د ضمانت ډبری په سینه وهی. دا په کوم قوت، په کوم دلیل وی او د څه لپاره؟

د ظاهر شاه د راتګ لپاره ترټولو زیات د هغو خلکو زړه نازړه پذیرائی د تعجب وړ ده چی ځانته یو جهادی ځواك هم وائی او د یوه جهادی ټولی مشر هم ځان بولی او د روسانو سره په مقابله کی د سختی مبارزی او جهاد ویاړ هم خپل ګڼی دوی د همدی مبارزی په پای کی غواړی د جهادګټلی افتخارونه د هغه چا په لمن کی واچوی چی تل ئی د جهادی ځواکونو ریښی ایستلی دی. نه پوهیږو دا څنګه قهرمانان دی چی د مقابلی په میدان کی د دوی خولی او وینی تویوی خو د کابی دویاړ مډال ظاهر شاه ته په سینه ورټومبی. آیا د هغوی په وړاندی د دی اوږدی مبارزی او عظیم جهاد ټول قیمت همدا دی چی ایله دی روسی ناورین او یرغل په بی‌مسئولیته او بی‌هویته سلطنت بدل کړی؟

ټول هغه طرفونه چی د لیبرالانو سلطنتی حواریونو او سلطنت په راوستو کی بدمرغه هلی‌ځلی کوی باید تر هر څه وړاندی دی تکی ته ښه په ځیر شی چی زموږ د ټولنی اوسنی جوړښت هسی تیار شوی چی طبیعت ئی بیله مجاهد حکومت د بل حکومت له راتلو سره اړخ نه لګوی. د ظاهرشاه د راتګ لپاره روس صرف هغه لار پاتی ده په کومه چی تره‌کی، امین، کارمل او نجیب راغلی دی، او د دی لاری عواقب ته هرچی ظاهرشاه ته ښه ځرګند دی. هرڅوک چی غواړی د ظاهر خان د راتلو لپاره ډنډوری ووهی باید دا هم ومنی چی له عمر خوړلی شاه سره به د وفا په دود ضرور شاه د تره‌کی، امین او کارمل ترګورستانه بدرګه کوی. زموږ دولس آزادی او د تحریک د ځغاند حرکت په وړاندی د ظاهر شاه راتګ بیله دی چی د تحریک او جهاد له لیکومذبذب له جهادی ځواك بی‌برخی، په خلکو کی پردی خود غرضه د هوس پیرو او افغانانو بی‌خبر خلک تجزیه او پیل کړی بل اثر نلری. اصولاً باید موږ د خپل صف د تزکیی او تصفیی دا مرحله ترشا کړو دا که د ظاهر شاه په راتګ سره وی او که بی له هغی.

په خارجی جبهه کی سیمه او د افغانستان ګاونډیان د شاه راتګ د خپلو ملی او سیمه‌ایزو ګټو په خلاف ګڼی او ضرور به د شاه په راتګ کی مستقیم یا غیر مستقیم نفرت ښکاره‌کوی. ایران چی د شاهی رژیم په نسکورولو کی ئی د ملت میندی بوری شوی او خویندی ئی کونډی شوی، خلک ئی ژړیدلی او وینی ئی توئی شوی دا د هغوی د انقلاب مزاج او غوښتنه ده چی له یوه شاهی افغانستان سره به د هغوی شپی ورځی ضرور ترخی وی. ایران نه غواړی چی افغانستان ته د شاه په راتګ سره د بختیار امریکائی ماډل راډیو له کابل څخه د هغوی د خلکو او انقلاب په خلاف خبری وکړی. ایران نه غواړی چی په کابل کی دی د تودیانو باطل سنګر د شاه په راتګ سره د شاه پرستانو په باطل سنګر بدل شی، بلکه ایران غواړی له کابل څخه د ورورۍ اسلام او سلامتی پیغامونه واوری.

دا به ډیره سخته وی چی پاکستان هغه دور هیرکړی چی د ارګ څخه لږ څه اخوا د پښتونستان په واټ کی د پښتونستان ننګین بیرغ د نن په شان همغه وخت هم د اسلامی پاکستان د تجزیی د سمبول په حیث رپول کیدو او شاه ورته له مرش موزیک سره په روسی ماډل جیپ کی په سلامی دریدو. پاکستان به هغه دوران هم هیرنکړی چی د افغانی پوځ نژدی دوه ثلثه قوت د روس په اشاری سره د ډیورند کرښی ته نژدی ځای په ځای شوی وو او افغانی اردو ته دا روحیه ورکول کیده

چی د افغانستان سالمیت تــه خطر یوازی له پاکستانی لوری دی. حال دا چی تاریخ ثابته کړه چی اصلاً خطر له روسی لوری وو او له پاکستانی لوری همیشه د ورورۍ او ګډی دفاع پیغامونه او وړمی لګیدلی.

همدا راز چین ته دا د زغم وړنده چی په خپل ځنګ کی د شاهی دوران پــه راتلو سره افغانستان د روس او امریکا د وزلـوبو د ډګر په حیث وګوری. دا د چین د سالمیت غوښتنه او حق دی چی په افغانستان کی باید د افغانانو خپل انتخاب کـړی او د هر بهرنی فشار ځخه آزاد حکومت وجود ولری.

که فرضاً قبوله کړو چی شاهی حکومت او دور بــه رامنځ ته کیږی بایــد وګـورو چی د افغانستان په د ننه او د هغه په شاوخوا کی څــه مشکلات را پیدا کیږی، او آیا کیدای شی سلطنتی یا سلطنتی مزاجه حکومت د هیواد او شمیر د امن ضمانت وکړی؟

پس له لسوکلونو مقاومت او جهـاده روس او امریکا پدی وپوهیدل چی یوازی قـوت چی پدی سخته مقابله کی به بری وړی هغه اسلام دی، او دائی درک کړه چی د آسیا پــه زړه کی د اسلامی حکومت حاکمیت تـه څومره ډیری شپی ندی پاته، روس او امریکا دواړه په یوه شان د اسلام له حاکمیت ځخه ویره لری. دا ذ هغوی د استعماری غوښتنو هیله ده چی بایــد د اسلامی حکومت له راتلو مخه ونیسی چی پدی لارکی د هغوی متفقه انتخاب یو هم د شاه راوستل دی. پس څرګنده ده چی شاهی رژیم به پــه خلکو تپل کیږی نه دا چی خلک بــه هغه غـواړی. هر تحمیـل شوی رژیم بــه د نیکمرغی پــه ځای پــه هیـواد کی بدمرغی رامنځ ته کوی. داسی رژیم به همیش په داخلی لحاظ بیځواکه او بیوسه رژیم وی، هغه بـه نه یوازی د هیواد له پولوځخه د ساتنی جوګه نه وی بلکه د داخلی امن په برقـرارولو کی به هم تـل ناکام وی، ځکه لـه افغانانـو ځخه اوس داسی پوځ او امنیه قـوه جوړول ممکن ندی چی د خپلو خلکو د آرمانو نو په خلاف هم استعمال کـړای شی. او دا خو څرګنـده ده چی د شاهـی رژیم غوښتنی د ملت له غوښتنو سره ځمکه او آسمان فرق لری، او بیا هغه شاهی رژیم چی د رامنځ ته کیدو اصلی هدفئی د ملت د آرمانـو او غوښتنـو مخنیـوی وی. د داسی حکومت پوځ به زرخریده او غیر مکتبی ملشیان وی چی صرف د پیسو په مقابل کی د رژیم د خدمت او چوپړ کمربند ته ملاتړ کوی

**** (نوریا)

خاطره‌ها

پیوسته به گذشته **قاضی محمود الحسن**

وقتیکه قلم بدست میگیرم و بذکر شهدای پلچرخی می‌پردازم دلم می‌تپد، دستم می‌لرزد، چشمانم خیره می‌گردد، حرکت از وجودم رخت می‌بندد دیگر برایم توان آن باقی‌نمی‌ماند تا یادی از آن عزیزان دلبند اسلامی‌ام نمایم - اما مجبورم که بـرسم افشای جنایـات ایـن این آدمکشان حرفـوی با همـه ناتـوانی ام بنویسم.

شام جمعه تـاریخ اول و یـا دوم ثور سال ۱۳۶۲ نوبت بآن می‌رسد تاسیه پـوشان کور دل لست سیاه ارمغان فاجعهٔ ننگین ثور را آورده قهرمانان اصیل و فرزندان واقعی اسلام را بدرجهٔ رفیع شهادت برسانند.

چهره‌های تابناک و مشهور مندرجه این لست سیاه که توسط عساکـر دولـتی و آستان بوسان حلقـه بگوش عتبـه شیطان خوانـده شد عبارت بودنـد از حاجی محمد نواب شهید - سید محمد ابراهیم - مولوی عبدالمنان - امـان الله، صالح - مولانا فاروق.

ایـن بار نیز برسم بارهای دیگر تعـداد زیادی از متعهدین تنظیم‌های جهادی بدرجهٔ شهادت نایل آمدنـد دست قاتلان حرفـوی را بخون خویش رنگین ساختند.

آن شب دیجورکه متعهدین راستین اسلام به استقبال شهادت شتافتنـد، شبی بود که فردای آن روز تبادله کالا و پرزهٔ محبوسین با فامیل‌هایشان بود روی این، شب مسرت‌بود، شبی بود که جانها شستشو شده منتظر رسیدن لباسهای پاک و نظیف از فامیل بود محبوسین باین مسرور بودند که فردا احوال خانه آمده پرزه پدر - برادر یا دیگر اقـارب بوی رسیـده برسم «الخط‌نصف الملاقات» نیمـه ملاقـاتی با فامیل می‌نمایند برایش مقداری پول وخوردنی ارسال می دارنـد و با دوستان و یاران خویش که در کاسه باهم شریک اند تنـاول نمـوده از تحفهٔ فامیل متمتع می‌شوند.

دلیل مسرت فامیل اینست که کالا های چرک محبوسش را بخانه آورده خویشتن را تسلی می‌دهند، خواهـران به شستن کالای برادر محبوسشان می‌خواهند که یکی از دیگـر سبقت جسته گویا خدمتی به برادرش نموده باشنـد. ما دران با دیدن کالای فرزنـدان زنـدانی شان خویشتن را تسلی داده چشمان شان را روشن می‌بینند، برادران ودیگر خویشاوندان بادیدن کالای محبـوس شـان نقش و صـورت او را بدیدگانشان نقش و تصویر می بندند. با آمدن جواب پرزهٔ شان شادمـان شده تسکین آلام می‌کننـد. این شب سپری شـد، شهـدا در راه شهادت با آرمان روز پایوازی شان رفتنـد اما اعضای فامیل قدم بصوب پلچرخی می‌نهند نامه می نگارند تا احوال زندانی شان راگیرند اما دیگر احوالی نیست. برایشان گفته نمیشود که آنها شهید شدند، میگویند درین بـلاک نیست به بلاک دیگر مراجعه کنید تـا عصـر روز به بلاک‌ها پرزه‌ها رد و بدل می‌گردد آن همه مسرت و آرزو و امید بـه یأس و خفـکان مبدل شده کوه‌های غم را حمل می‌کنند.

بازهم بتاریخ دیگـری از جنـایات ایـن مدعیان حقوق بشر که وقیحانه از حقوق بشرنام گرفته دم از بشر دوستی می‌زنند حال آنکه در جهت نابودی و قتـل بشر کمـر بسته تیغ به دست‌گرفته اند میپردازیم. تاریخ ۲ قوس سال ۱۳۶۲ برسم‌اقدامات قبلی شان بعد از ادای‌نماز شام‌دروازه‌ها قفل‌گردیده دربلاك اول حالت غیر نور مال عارض شد همه محبوسین درک نمودند که دیگـر زمـان آنست کـه تیغ جلادان آدم می‌کشد، آنهم آن آدمی را که خود را بدین مقدس اسلام درگرو داده آمادهٔ قربـانی است از ساعت هفت بجه الی یک بجه شب تمام‌برادران محکوم به اعدام را کـه در بلاک اول جمع نمودند بیرون می‌کنند، دستهای شان را به پشت سر بستـه و دهن‌هـای شان را پلستـر می‌نمایند، پـول، ساعت و کالاهـای شان را می‌گیرند. موترهای زیادی که بدرون بلاک اول آورده شـده بود بـه آن موتـرها انداختـه می‌شوند برادران کـه درین شب به شهادت

کشانیده می‌شوند نسبت به مرتبه‌های دیگر زیادتر بودند که احصائیه دقیق آن معلوم نیست ولی به چندین صد می‌رسد .

متباقی محبوسین بلاک اول هیبت زده آن شب را سپری نمودند ، الی سه چهار روز سکوت کامل در محوطه بلاک اول حکمفرما بود که هیچکس توان سخن گفتن و حرکت را نداشت .

در حوالی ساعت یک بجه آن شب نعرهٔ تکبیر از میان آن برادرانیکه به شهادت برده شدند بالا شد ، قرار معلومات پلستر دهن یکتن از آن شهدا جدا شده بوده که توسط دندانهای خود دست دیگری را باز نموده و بهمین ترتیب تعدادی از برادران که در آن موتر انداخته شده بودند دستهای شان رها شده و دهن‌های شان از پلستر آزاد شده به تکبیر پرداختند ، اما جهت آنکه دیگران نشنوند ، قاتلین امر کردند تا موترها ریز داده شده صدای موتران آواز تکبیر راخاموش سازد اما برادران موجود در بلاک اول در همان شب از موضوع آگاه شدند .

چهره‌های مشهور و فعال شهدای حزب اسلامی درین بار برادران ذیل بودند :

غوث الدین شهید محصل زراعت مشهور به ضابط ، ضیاءالدین از چار دهی کابل که مشهور به درویش بود - مولوی شاه ولی - عبدالغفور متعلم شیر شاه سوری از فاضل بیک محمد زمان محصل انستیتوت تربیه مخابرات .

یک تعداد دیگری از برادران که شهید شدند و طور دقیق تاریخ شهادت شان بیاد لیست برادران ذیل اند :

محب الله مشهور به قهار ولد حبیب الله که به ۱٤-۸-٦۱ گرفتار شد سید مسعود ولد سید عبدالقدوس از ولایت هرات - محمد هارون - مدیر صاحب محمد نسیم «امین» مدیر محمد اکبر ، خواجه محمد اسماعیل - مدیر ولی محمد - قاری محمد حلیم «عصمتی»

چون در پنج حمل سال ۱۳٦۳ بلاک‌اول را صرف جای بود و باش اعدامی‌ها ساخته دیگر زندانی ها را از آن بلاک خارج ساخته به بلاکهای دیگر انتقال دادند روی این بمن اطلاع نیست اما گفته می‌توانم که ارقام‌اعدام بارها نسبت به سالهای گذشته زیادتر شده

مشکل است یک زندانی که از همه آزادی محروم بوده و هر لحظه تحت تعقیب قرار- داشته باشد ازکار روای‌های مخفی مزدوران کرملین و عمال کی - جی - بی اطلاع کاف بدست آورده به انشای آن اقدام نماید اما فطانت برادران زندانی بحدی بوده که‌اکثریت عملکردهای دشمن را باوجود آنهمه شرایط اختناق عمیقاً درک‌کرده ذهناً باخود برداشتند.

آری سازمانیکه بخط اصیل اسلام پی ریزی شده باشد و در تربیه و رشد افراد خویش‌توجه جدی مبذول داشته باشد دیگر مطمئن است‌که افراد متعهد بوی با همه مشکلات مبارزه نموده تا آخرین لحظهٔ زندگی به پیشبرد اهداف عالی اش مکافحه می‌دارد .

هزاران فرزند صالح اسلام با حفظ و صیانت آرمان اسلامی و تعهدات ایمانی شان درین زمان نامنهاد «مرحلهٔ نوین و تکاملی» فاجعهٔ ننگین ثور ، به اعدام‌های دسته جمعی دولت مزدور ، در زندان پلچرخی جام شهادت را نوشیده الد و راه پر نور و فروزان را بدیگران کشودند ، تا با اختیار ثمر و بهرهٔ این همه قربالیهای مسلمانان داغدیده ، درفش پیروزی را به آسمان نیلگون کشور عزیز شان بر افرازند .

ماه دوم ابتداء توقیفی ام بودکه در اطاق مربوط صدارت که بواقعیت گنجایش هشت الی ده نفر را داشت ۲۰ و یا زیاده از آن در آن اطاق در شرایط تحقیق قرار داشتیم، نیمهٔ روز جوان زیبا که لباس فاخر به تن داشت «گویا اکنون بجان کرده و روانهٔ دانشگاه می‌شود» داخل اطاق شد .

برادران باخصلت اسلامی و بشر دوستانهٔ شان به این جوان ، باسیمای نیکوی برادری جویای احوال شده به بسیار مشکلی جای‌نشست بوی تهیه می کنند تاوی لا اقل بنشیند ولی او میگوید من را گفتند که تو را پنج دقیقه کار داریم ، من زود خواهم رفت بناء من کنار دروازه ایستاد میباشم حال خواهد سربازی‌بیاید و نامم را بگیرد و من را بخواهد و روانهٔ خانه سازد ، درین حالت این (۲۰) نفر هر یک باخود تبسم می‌کنند و از خوش باوری این جوان تنگدل می شوند که ما هم باین عنوان آورده شدیم روزها و حتی ماهها سپری شده و با گذشت هر روز بما سوال مرگ و زندگی خلق می‌شود . این جوان کنار دروازه بپای استاده و هر لحظه جانب ساعت می‌نگرد تا آنکه ده دقیقه سپری شد دگرگونی به‌سیمایش رونما گردیده گفت‌که : ده دقیقه شد حال آنکه من را گفته بودند که پنج دقیقه کار داریم ، درین حالت یکی از هم اطاقیهایم برایش‌گفت : ای برادر ! ساده مشو ، بماهم گفته بودند که پنج دقیقه کار داریم - اما بیش از یکماه گذشت، حال من باین راضی هستم که من را ده سال زندانی سازند اما دیگر تحقیق و شکنجه‌ها را از من دور سازند. اما این سخن بنظرش معقول نمی رسد بازهم منتظر است ، سپس میگوید ناوقت‌شد حال اگر من خانه نروم - مادر - پدر وهمه اعضای فامیل‌ام پریشان میگردند‌که فلانی چه شد ؟ من شیرین ترین اعضای فامیل هستم که همه بمن دلبستگی دارند . بد ما هم یادی از فامیل می‌شود . مشقت‌های زندان ، ضرب ، شتم و انواع مظالم‌که بطور نسبی محبت ویاد از فامیل را از ما دورساخته بود دوباره تازه میسازد هر یک باچشمان اشک آلود بجایی نشسته است ، سکوت حکمفرما می‌گردد ، هر یک با خاطر خود در صحبت می‌شود درین حالت جوان در را می کوبه پهره دار مؤظف می آید و میگوید چیست ؟ جوان با او سخن میگوید ولی پهره‌دار به قهر شده به شدت در رازده قفل می‌نماید . غم بالای غم . . . لحظهٔ بعد جوان را به تحقین می طلبند و به اطاقهای یکنفری (کوته قفلی) روانه می‌کنند راستی هم - زمان معین که بروزهای قبل این جوان بخانه میرفت این روز و روزهای بعدی نرفت دیگر مجاس غم و پریشانی آنها به تصویر نمی گنجد .

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم‌مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

ادامهٔ دارد . . .

* * * *

ایډ او ایډز

ژباړن : محمد نعیم «ثاقب»

دوه خطرناکې ناروغۍ چې کله‌یې هم ناروغ نه روغیږي :

د یوې جریدې د خبر له مخې په استرلیا کې یواځې مجرمینو چې غواړي په لویـه لارکې د خلکو جیبونـــه خالي کړي یوه لوی آسانه او د ټولـو خطرونه په امن طریقه پیدا او غوره کړې دی .

کله چې وغواړي په لویه لارکې د خلکو په جیب کې شتمنی خپل جیب ته را نقل کړي د وینې رنګه مایع سادې نه پیچکاري ډکوي په لارکې یوه شته من سړي ته نژدې کیږي او په ورو اواز داسې امر ورته صادروي (څـه چې لرې په ډیر شرافت سره‌یې را کـړه ، کنه نو دا وینه چې د خپل تن نـه مې پیچکاري ورنـه ډکه کړې ستا تن «جسم تـه» تزریق کوم خو یاد لره ! !! د ایډز په ناروغۍ د ډیر وخت نه را پدېخوا اخته یم) .

د داسې خبرې په اوریـــدو غریب او خوارکی لاروی دا چنګیزي امر پـه ډیر احترام عملي کوي خپل جیب کې چې څه لري ورته سپاري یې او په هیڅ ډول غاړه نشي ورله غړولی .

هوکې ! دیته‌کم خرچ بالا نشین وایي ، له چاقو ته اړتیا لري او له ټوپک ته یواځې په یوه پیچکاري کې د یوه وینې رنګ مایع په اچولو سره په اسانه توګه کولی شي د یوه لوی او زورور سړي نه ټول هغه څه چې په جیب کې یې لري ترلاسه کړي .

کله چې ننني ټول سائنسي ایجادات هم د انګریزانو د منت مرهون دي او د څو اعلی ډول منشیاتو پیدا کول او تیارول هم د مترق سپین پوستو قومونو دنده ده پداسې حال کې به د جرمونو د نوونوو لارو په پیدا کولو کې ولې نوم نه باسي ؟

دا د خدای (ج) له لورې په وروسته پاتـه تور پوستو قومونو بانـدې ډیر لوی احسان دی چې د ایډزغوندې مهلکه او تباکوونکې ناروغۍ د امریکا او استرلیا غوندې مترق هیوادو کې پیدا کوي که دې ناروغۍ د آسیا او یا افریقا په لویوچوکې سرپورته کړې وای سپین پوستوبه د دې دواړو لویوچو (بر اعظمونو) اوسیدونکو ته د لاډیر حقارت او ذلت په سترګه کتل له د بین‌المللي په غونډو او مجلسونو کې به‌یې هم د ګډون حق نوو ورکړی نه تنها بندیز بـه یې ورسره اعلان کړی و بلکې ټولې سیاسي او سفارتي اړیکې به یې ورسره غوڅې کړې وی خو دوی هغه شتمن مستکبرین دي چې د دریمې نړۍ او غریبو ملـکونـو اوسیدونکي د دوی پـه خلاف د داسې بندېزونو تصور قدر هم نشي کولای .

ایډز په انګریزی ژبه کې د دې ناروغۍ د اوږده نوم مخفف او لنډیز دی ، د دې ناروغۍ په ناروغ کې د نورو ناروغیو سره د مقابلې توان ختمیږي او دا په یقیني توګه احساسوي چې په حتمي توګه د ژونـد نه لاس مینځي مشهور لوبغاړی «راک هډسن» چې کله د دې ناروغۍ د ناروغتیا له‌کبله مړشو په غربي نړۍ په خاصه توګه امریکا کې د نوموړې ناروغۍ پـه هکله اندیښنه پیدا شوه ، د بې‌شماره خلـکو وینه وکتل (معاینه) شوه وروسته څرګنده شوه : پـه هغه امریکا کې چې له آسانۍ ستورواله تجربې ترلاسه‌کوي د دې ناروغۍ د ناروغانو کنه د اندیښنې د حد لـه هم سواده ، د امریکا صحي مرکزونو او طبي ماهرانـو د بې ساري هاوڅلو سره سره د دې ناروغۍ په دوا درمل او علاج باندې ندي برلاسې شوي ، نه تنها په علاج کې یې بری ندی ترلاسه‌کړی بلکې اسباب او عوامل یې هم ندي معلوم‌کړي .

راک هډسن چې د دې ناروغۍ نـه مړشو لـه‌ړې یې د دې وصیت وکـړ چې څما توانـه شتمني دې د ایډز د ناروغۍ د مخنوي لپاره مصرف شي او دا وصیت یې د ډیر قدرو‌ړ ده .

خو یواځې سائنس پوهان د ډیرې خطرناکې وسلې پـه ایجادکولو سره غواړي د نړۍ او نړیوالـو د هلاکت عوامل نـوره‌م جدي ، حساس او خطرناك‌کړي ، غواړي د دې ناروغۍ د مکروب له د وسلې په ډول کار واخلي .

د خبري اطلاعاتو له مخې څرګندیږي چې د تازې مظالمو د داستان تکرار کوونکی د پرمخ تللو هیـوادو سائنس پوهان غواړي د ایـډز د ناروغۍ د مکروب نـه په بمونـوکې کار واخلي ، وې ساتي او د ضرورت پـه وخت کې یې د دښمن په خلاف استعمال‌کړي پدې هکله یې له اوس نـه پلټنې رواني دي ، کیدای شي‌کوم مستبد او دکتاتـور دا شان وسله جوړه‌کړي هم وي ، دا هم لیرې خبره نده چې مترق هیوادونه د دې ناروغۍ په علاج بریالي شي او وروسته پاته هیوادونه یې د علاج نه ناخبره وساتي او لدې لارې ټول هیوادونه د ځان نه په ویره کې وساتي او د ځان د توان او مضبوط والي مهم رول پرې و لوبوي .

د بارودو موجد «الفریدنوبل» د وصیت سره سم به نړۍ کې چې چا د تدروړ دندې سرته رسولې او یایې رسوي د نوبل العام ورته ایښل‌کیږي کشکې چې د داسې خطرناکې وسلې جوړونکي سائنس پوهانو لپاره چې د نړۍ امنیت ګډوډوي او د کمزورو هیوادو د بې‌اطمینانۍ لامل‌ګرځي د نوبل بین‌المللي جزا تاکل شوې وای .

څرنګه چې د ایډز ناروغۍ په بین‌المللي توګه شهرت لري هدارګه یې خطر هم مشهور شوی ده ، نن په غرب کې ترټولو مهمه او ګرمه موضوع د ایډز د ناروغۍ مرضوع ده ، څکه چې هلته نن د مړوګنه د دې ناروغۍ له‌کبله ورځ په ورځ مخ په زیاتیدو ده او په ډیره لوړه پیمانه یې د علاج لپاره هم پلټنې رواني دي .

خو څما پـه خیال یوه‌بله ناروغي چې د ایـډز د ناروغۍ له ډیـره خطرناکه ناروغي ده هغه د ایډ (مرستې) ناروغي ده ، غواړم ثابته‌کړم چې د ایډ (مرستې) ناروغي د ایډز د ناروغۍ نه زیاته ساري ، خطرناکه مهلکه او د توجه وړ ناروغي ده چې پدې ناروغۍ ټول غـرب او د دریمې نـړۍ مخ په ترق هیوادونه اخته دي او اختـه کیږي او د علاج لپاره یې هیڅ ډول توجه نه کیږي .

پدې هکله ژوره کتنه پکار ده مترق هیوادونه د ډیره وخته را پدېخوا د غریبو او نیشتمنو هیوادونو وینې د ایډ (مرستې) په نوم زبیښي هغه په یقیني ډول د ایـډز د ناروغۍ نه زیاتـه خطرناکه ده ، په ایـډز ناروغي به د یوه هیـواد زریـا یوواس سوه‌کسان اخته وي خو د ایـډ (مرستې) په ناروغۍ د هیواد ټول اوسیدونکي اخته او متأثرکیږي ، هغه هیوادونه چې د ایـډ (مرستې) پـه ناروغۍ اخته وي یې‌د دینه چې د علاج په لټه کې یې شي پـه حتمي توګه یې غاړه ورتـه ایښې وي د دینـه علاوه د دې دوست‌نما دښمنانـو په وړاندې هر راز چاپلوسي او پـه چاپلوسي افخرهم‌کوي .

د ایـډ (مرستې) د ناروغۍ تیتول څه وخت مخکې د انګلستان دنده وه خو اوس یې روس او امریکا نوم ګل‌کړی .

د دوستۍ په جامه‌کې دښمنانو (روس او امریکا) نه چې ډیرڅله‌کوم غریب هیواد د ډیرو خوش طبعیو او چاپلوسیو وروسته د قیمت پـه بدل کې د وسلې او یا مالي مرستې غوښتنه‌کوي که څـه هم په حقیقت کې د سود پـه ډول قرضه وي ، کله چې دورکـړې ژمنـه ورسره‌کیږي پرته لدې چې عواقبو تـه یې متوجه شي جشنوله او خوشحالي څرګندوي چې ایـډ (مرسته) یې ورتـه منلې ده ، دیته نه متوجه‌کیږي چې خپل هیـواد یې د ترق لـه محروم ، د نورو لاس ته کتونکی او په ذهني مریتوب اخته کړ .

کوم حکومت چې په خپل هیواد کې د ایـډ (مرستې) خطرناك مکروب شندی پـه حقیقت کې خپل ملت د ژوندو ملتونو له لیکې نه بیلوي او د مړو ملتونو پـه صف کې یې لیکه‌کوي ، بیاکه وغواړي خپـل غیرت په کار واچـوي او له دې ناروغۍ نـه ځان وژغوري د مرستـه ورکـونکو لخوا نـه یوازې موقع لـه ورکول کیږي بلکې نـور فشارهم ورباندې واردوي څـو د غلامۍ ژولد ته لاړهم دوام ورکړي .

دا تجربه شوې حقیقت دی چې د ایډ (مرستې) په ناروغۍ اخته شوی ملت د روغتیا هیڅ امکان نشته څکه چې هغه (ایـډ) د ملت د دفاع توان ختموي ان تـردې چې بیا د تاوان او یا ناروغۍ احساس هم له ورپاته کیږي او هر حرکت او لڅایي د مرستې ورکـونکي پـه اشاره پورې اړه لري پداسې حال کې د داسې ناروغ ملت علاج بیا څوک‌کولی شي ؟

د دې دواړو ناروغیو (ایډ او ایډز) په مقایسې سره ښه څرګندیږي چې د انسانی غیرت له مخې‌کومه ناروغي (ایډ اوکه ایډز) خطرناك او د بې‌ساری شرم وړده ؟

په افسوس سره باید ووایو : نن د نړۍ ډیر هیوادونه د ایـډ په بین‌المللي ناروغۍ اخته دي خو یو راک هډسن پیـدا نشو چې د دې ناروغۍ د مخنوي او علاج لپاره خپله شتمني وقف کړي .

دا څرګند حقیقت دی چې د دې ناروغۍ علاج په ګولی (تابلیت) شربت او پیچکاری نشي کیدای بلکې یوازې پدې ناروغۍ اخته خپله کولای شي د ځان علاج وکـړي او هغه دا چې تصمیم ونیسي ، په خپلو اصولو عمل وکړي او څه ناڅه غیرت پیدا کړي .

همدا غیرت دی چې د خلکو پـه زړونو کې را زرغونیږي خو په هغو زړونـو کې چې ژوندي او د زرغونیدا لپاره مساعد وي .

■■■■■■■■■■■■■

تمدن اسلامی اندلس

علم بزرگترین هدیه تمدن اسلام به جهان

آیا محمد ﷺ با گفتن این جمله که «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» چیزی نگفته است که اگر آن زمان کسی این حرف را در رم می‌زد، به عنوان ضد دین محاکمه‌اش می‌کردند؟

خانم زیگرید هونکه اندیشمند آلمانی

در سر زمین اندلس امکان بهره گیری از آموزش در مدرسه مدت زمانی دیر تر از خاور جهان اسلام آغاز شد. بااین همه مراکز عالی آموزشی در آن سرزمین، چندی بعد به صورت بزرگترین مراکز جهان اسلام در آمد. آموزش طبق معمول از مساجد آغاز شد واگر به مدرسه هم کشیده شد در جنب همین مساجد بود. از شواهد تاریخی برمی آید که آموزش به صورت مدرسه‌ای از زمان عبدالرحمن سوم (۳۰۰ - ۳۵۰هـ) خلیفهٔ بی همتای اندلس آغاز شده است.
ولی پیش از آن آموزش علوم در جامعهٔ اعظم قرطبه صورت می‌گرفت. بنای این مسجد را عبدالرحمن اول در سال ۱۷۰ هجری آغاز کرد. جانشینان وی مسجد را تکمیل کردند و بر آن افزودند که پس از اندک زمانی مسجد قرطبه با اهمیت ترین مسجد در سرتاسر غرب عالم اسلام شد. بعلاوه این مسجد رفته رفته به صورت یکی ازبزرگترین مراکز آموزش نه تنها در جهان اسلام بلکه در تمام جهان درآمد. در زمان حکم دوم دانشگاه قرطبه که در مسجد قرطبه برپا شده بود از «از هر» قاهره و «نظامیة» بغداد نیز جلوتر بود.

دانش پژوهان مسیحی و مسلمان نه تنها از اسپانیا بلکه از نواحی مختلف اروپا افریقا و آسیا بدان جامی شدند حکم[1] برای تدریس در دانشگاه فوق، از شرق و غرب استادانی فرا خواند و موقوفاتی برای پرداخت مقرری‌ایشان معین کرد. از جملهٔ استادان ابو قوطیة بود که نحوتدریس می کرد. و هم ابوعلی قالی دانشمند و زبان شناس معروف بغدادی بود که هنوز هم «امالی» وی به کیار عرب تدریس می‌شود.

علاوه بر قرطبه هر شهر اعم از کوچک و بزرگ آموزشگاه‌ها و دانشکده‌ها داشت، بعلاوه در هر شهر یک دانشگاهمم بود دانشگاه‌های اشبیلیه[4]، مالقه[5]. سرقسط[6]، غرناطه وطلیطله[7] از میان سایر دانشگاهها در درجهٔ اول قرارداشتند.

ریاست دانشگاه همیشه با یکی از مبرزترین دانشمندان عصر بوده و در انتخاب رئیس دانشگاه میان مسلمان و غیر مسلمان فرقی نبوده است. در این دانشگاهها معمول بود جشن‌هائی در سال می گرفتند، که در آن از عموم مردم دعوت می کردند. در این مجالس دانشمندان مبرز دانشگاه خطابه‌ها ایراد می کردند و اشعار می‌خواندند. در بالای در دانشگاه این کتیبه نوشته شده بود: اساس علم چهار چیز است: دانش دانشمندان. داد خواهی بزرگان، دعای نیکان و مردانگی دلاوران.[9]

گرچه در این مراکز آموزشی از دانش پژوهان مبلغی دریافت می‌شد، اما در زمان حکم دوم برای کودکان فقرا و مردم بی بضاعت، ۲۷ دبستان در قرطبه تأسیس‌شده بود که به آنها کتاب را هم به رایگان می‌داد[10].

رضوان ماجب (وزیر متوفی به سال ۷۶۰هـ ق) مدرسه‌ای را در غرناطه بنیاد نهاد. و امکانات مالی آن را فراهم ساخت و زمین‌های غله خیز بر آن وقف کرد. این مدرسه از نظر شکوه وبرخورداری از اعتبارات مالی وزیبایی و والایی در نوع خود بی نظیر شد.[11]

جرجی زیدان می‌گوید: درغرناطه هفده مدرسهٔ بزرگ و دوازه مدرسهٔ کوچک بود.[12]

ابوالقاسم مسلمهٔ مجریطی (۳۳۸-۳۹۸ هجری) در قرطبه مدرسه‌ای تأسیس کرد که چهره‌هایی چون ابن خلدون مؤرخ و زهراوی پزشک بعدها از شاگردان همین مدرسه بودند[13].

در کنار این نشاط علمی، وجود کتابخانه‌های آکنده

از کتاب ، فعالیتهای دانش آموزی را آسان می‌نمود. بنا به گزارش‌های دقیقی که مقری در نفخ الطیب خود به دست داده . در زمان حکم دوم کتابخانه‌ای بنیاد شد که چهار صد هزار جلد کتاب داشت . به گفتهٔ ابن حزم تنها فهرست کتابخانه ٤٤ جلد بوده و در هر جلدی . ۲ ورق تنها به اسامی دیوان‌ها اختصاص داشته است[14] . گویند در همان سال‌ها تنها در قرطبه هفتاد کتابخانهٔ عمومی بوده است ، که کتابداران آنها ، برخلاف برخی مسئولان عبوس و بی‌اشتیاق کتابخانه‌های امروزی در انتظار شکار و تشویق کتابخوان بوده اند . اگر امروز امانت گرفتن دو جلد کتاب از فلان کتاب خانه نیاز به گذراندن مراحل دارد . کسانی چون یاقوت می‌توانسته اند مثلاً در مرو شبانه دویست جلد کتاب به امانت گیرند و کتابهایی جاویدان چون «معجم البلدان» و«معجم الادباء» تقدیم فرهنگ اسلامی نمایند .

اما آنچه گفته شد همهٔ واقعیت‌های جهان قرون‌وسطی نبود ، بلکه «در همین سال‌ها که جهان اسلامی به سوی عالی ترین دوران طلایی تاریخش می‌شتافت ، اروپا هراسان و مضطرب در انتظار آخر الزمان یعنی به آخر رسیدن عالم نشسته بود».

بلی مدت هفت قرن که جهان اسلام شکوفاترین مرحلهٔ تمدن بشری را می‌گذراند به گفتهٔ «پی یرروسو» تمام اروپا محکوم به این بود که بار جهل و نادانی را حمل کند و یکی از نشانه‌های جهل و نادانی این دوران غم‌انگیز آنکه در همان زمان که پادشاهان باهوش و با سخاوت عرب مطالعات علمی را این قدر تشویق می‌کردند ، لوترجانشین شارلمانی فرمان داد که نقشهٔ جهان نمای اجدادش را که بر روی نقره حک شده بود ـ خورد کنند تا بتواند به سربازان خود جیره و مواجب بدهد ! سال هزار نزدیک می‌شد ـ ـ ـ اصلاح چه فایده دارد ؟ منظور از جمع کردن چیست؟ این کلمات وحشت انگیز سخنانی بود که روحانیون و کشیشان از روی منابر به مردم می آموختند[15] . . .

ترتولیان[16] می‌گفت : «به دستور عیسی مسیح ، پس از نزول کتاب آسمانی انجیل دیگر وظیفهٔ ما نیست که فضول باشیم و اضافه بر آنچه در کتاب هست علم نیز بیاموزیم.»[17]

یک معلم کلیسا بنام لاکتانتیوس[18] (متوفای ۳۱۷ میلادی) نیز می‌گفت :

«چون تاکنون کسی به حقیقت دست نیافته است و چقدر زحمت و وقت که در جستجوی آن هدر رفته . پس پیداست درآنجا که (با تحقیقات علمی) جستجو می‌کنند معرفت دست نخواهد داد»[19] .

سال‌ها اشراف اروپا به خود می بالیدند که نوشتن نمی دانند . در دیرها تنها چند نفر رهبان بودند که می‌توانستند قلم به دست بگیرند . البته همین دانش طلبان نیز تصور می‌کردند که دانشمندان قدیم «بر باغ دانش هم رفته اند» و آنچه تحقیق کردنی و معلوم ساختنی بوده تحقیق کرده و معلوم ساخته اند . و وظیفه متأخرین تنها فهم و فرا گرفتن تعلیمات آنان است[20] و چنین بود که در سراسر سدهٔ نهم میلادی تنها یکنفر که در اروپا به دانشمندی اشتهار یافته بود اسکات اریژن[21] انگلیسی بود . « این را همه می‌دانند که در روم کسی پیدا نمی‌شود تا معلوماتش کفایت کند ، و شایستگی خدمت کردن در آن جا را داشته باشد . آن که چیزی نیاموخته چگونه به خودش اجازه می‌دهد که دیگران را تعلیم دهد . این چه گله‌ای است !» این درد دل کسی است که بهتر از وضع اروپا آگاه است. یعنی گربرت فون اوریاک[22] ، کسی که در سال آخر هزارهٔ میلادی در روم . پاپ بوده است[23] بی اغراق نخواهد بود که در آن تاریکی هر اسناک اروپا این مرد هوشمند را نخستین انگیزهٔ آشنایی مغرب زمین با علوم اسلامی بدانیم . وی در پایان عصر در سال ۹۹۹ میلادی به مقام پاپی رسید و عنوان سیلوستر[24] اختیار کرد . وی از نخستین کسانی بود که به اسپانیای اسلامی رفت و نزد دانشمندان آن سرزمین زبان عربی و ریاضیات و هیات و نجوم آموخت

ریشه یونانی و هندی و ایرانی دارد . اما هنوز چهار سده سپری نشده بود که در شهر طلیطله اندلس نهضتی دیگر پدید آمد با همان اوصاف و باهمان اهمیت که گویا تاکنون در به فراموشی سپردن آن عمدی در کار بوده است. این نهضت جدید باز به هدف ترجمهٔ میراث‌های بشری از زبانی به زبانی دیگر پدید آمده بود. با این تفاوت که این بار ترجمه از عربی به لاتین و دیگر زبان‌های فرنگی صورت میگرفت وعلوم وفرهنگ اسلامی را که بیشتر به زبان عربی

زبان بین‌المللی اسلامی بود به اروپا انتقال می‌داد.

طلیطله که به سالهای ۹۱-۹۲ هجری بدست مسلمانان در آمده بود، پس از تسلط دیگر بار مسیحیان به سال ۴۷۸ هجری همچنان مقام خویش را به عنوان مرکز فرهنگ اسلامی نگه داشته بود و اصلی ترین راهی بود که ذخایر معنوی اسلام از آنجا به غرب می‌رسید. البته این تنها شهری نبود که گنجینه‌های عظیم از معارف بشری را از سوی دریای مدیترانه بدان سویش برد، بلکه «هر پیشرفتی که مسیحیان در قلمرو اسپانیای مسلمان می‌کردند، به‌دنبال آن موجی از ادبیات و علوم و فلسفه و هنر مسلمانان به قلمرو مسیحی انتقال می‌یافت»[۲۸].

آمریکو کاسترو می‌گوید: لشکریان مسیحی (در حدود سال‌های ۱۲۴۸ میلادی) نمی توانستند با نظاره شکوه و جلال اشبیلیه تحسین و اعجاب خود را پنهان سازند. مسیحیان در زمینهٔ هنر، عظمت اقتصادی، سازمان و تشکیلات مدنی، فنون، آثار علمی و ادبی هرگز چیزی شبیه به آن را نداشتند.[۲۹]

در همین سال‌ها بود که دارالترجمهٔ طلیطله گزارش‌های کتبی این عظمت را با هیجان و اشتیاق به زبانهای اروپائی بر می‌گرداند. از سال ۵۳۰ه (۱۱۳۵م) تا ۶۴۶ه (۱۲۸۴م) مدرسه‌ای به همت ریموند اول در همان شهر پدید آمد. از همه اقطار اروپا و از جمله بریتانیا دانشوران به سوی این مدرسه روان بودند. از جمله دانشمندان بریتانیایی رابرت آوچستر[۳۰] و مایکل اسکات[۳۱] بودند. رابرت به سال ۵۳۸ه (۱۱۴۳م) ترجمهٔ کتاب «جبر» خوارزمی را به پایان برد و در همان سال او و هرمان دالماسی نخستین ترجمهٔ لاتینی قرآن مجید را آماده کردند. مایکل اسکات اسکاتلندی (متوفی ۱۲۳۶م) یکی از بنیاد گذاران مکتب ابن رشد در زبان لاتین بود. و در همین دارالترجمهٔ طلیطله بود که کتاب «هیئت» بطروجی یکی از بزرگترین ستاره شناسان اندلس و هم کتاب «آسمان و زمین» ارسطو را با شرح ابن رشد، به لاتین بر گرداند. بی گفت و گو پر کارتر از همهٔ مترجمان طلیطله جیرارد کریمونی[۳۲] بود و تا به سال ۱۱۸۷م که در گذشت «مجسطی» بطلیموس را از روی متن عربی و چند کتاب مهم دیگر را به لاتین ترجمه کرد. روی هم رفته وی هفتاد متن یونانی را از عربی به لاتینی آورده بود.[۳۳] ادلارد آوباث نیز یکی از مترجمانی بود که کتبی را از عربی به لاتین ترجمه کرد. زبان لاتین بدان جهت زبان مقصد برگزیده شده بود که دیگر زبانهای اروپایی هنوز برای ادای مطالب علمی و فلسفی پخته و ورزیده نشده بود، مرحوم فروغی می‌گوید: «بسیاری از ترجمه‌ای کتبی که در قرون وسطی از عربی به لاتین در آمد، اکنون در دست است. از جمله کتب یونانی که می‌دانیم به وسیلهٔ ترجمهٔ عربی به زبان لاتین نقل شده هندسهٔ اقلیدس است و مخروطات ابولونیوس والمجسطی بطلمیوس و بعضی از رسائل جالینوس و ارسطو و دیگران از کتب عربی اصل که در قرون وسطی به لاتین ترجمه شده، در ریاضیات وهیات و نجوم کتاب حساب موسی خوارزمی و مساحه الاشکال پسر موسی بن شاکر و رسائل ابو معشر بلخی و محمد بن جابر بتانی وهیات فرغانی و صورعبدالرحمان صوفی اصفهانی و مناظر و مرایا و رسالهٔ باد و باران کندی و در جغرافیا نزهةالمشتاق ادریسی وتقویم البلدان ابوالغداء و در طب «کامل الصناعه» وسایر کتب علی بن عباس مجوسی طبیب عضدالدوله دیلمی و ابن بطریق و ابن بیطار و کتاب حاوی و طب منصوری محمد زکریای رازی و قانون بوعلی‌سینا و کتاب جراحی وکتاب التریاق ابوالقاسم زهراوی و همچنین کلیات ابن رشد اندلسی و رسائل فارابی و ابوعلی سینا در فلسفه و مقاصد الفلاسفهٔ غزالی و بسیاری دیگر. بیشتر کتب مزبور پس از آنکه فن چاپ اختراع و شایع شد، به چاپ رسیده و بعضی از آنها مکرر شده، چنان که چاپ ترجمهٔ قانون شیخ الرئیس در همان سالها سی مرتبه تکرار یافته است.[۳۴]

دارالترجمهٔ طلیطله از آن جهت اهمیت داشت که سرآغاز ترجمهٔ علوم مسلمین به لاتین شد. اما کار ترجمه به همین مرکز پایان نیافت، بلکه این ترجمه‌ها به مرور حتی پس از رنسانس نیز با حجم بیشتری دنبال شد. برای نمونه نگاهی به ترجمه‌های گوناگون رسالهٔ فلسفی «حی بن یقظان» از ابن طفیل، میزان فراوان این ترجمه‌ها را نشان می‌دهد. ترجمه‌های این رساله از این قرار است.

۱- ترجمه به عبری از: موسی نربونی (۱۳۴۹م)

۲- ترجمه به لاتینی: ادوارد پوکاک (۱۶۷۱)

۳- ترجمه به هلندی منسوب به اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷)

٤- ترجمه به انگلیسی از : جورج گیث[35] (١٦٧٤)
٥- ترجمه به انگلیسی از : جورج اشویل[36] (١٦٨٦)
٦- ترجمه به انگلیسی از : سیمون اوکلی[37] (١٧٠٧)
٧- ترجمه به انگلیسی از پ . برومل[38] (١٩٠٤)
٨- ترجمه به آلمانی از : ج . ج . پرتیوس[39] (١٧٨٣)
٩- ترجمه به آلمانی از : ج.ج. ایکسورم[40] (١٧٧٣)
١٠- ترجمه به اسپانیایی از : ب. پونس[41] (١٩٠٠)
١١- ترجمه به اسپانیایی از: گونثالث والنشیا[42] (٩٣٧)
١٢- ترجمه به فرانسوی از : لئون گوتیه[43] (یکی از چاپهای آن : ١٩٢٠)
١٣- ترجمه به روسی از : ایوان کوزمین[44] (١٢٦)
١٤- ترجمه به بولونی از : ژوزف بیلاوسکی[45] (١٩٣٦)[46]

پانوشت ها :

١- Cordova پایتخت اندلس در زمان سلسلهٔ امویان اندلس.
٣- حکم دوم (خلیفهٔ اندلس از ٣٥٠ تا ٣٦٦). وی خدمات شایانی در تأسیس مدارس و دانشگاه ایجاد کتابخانه‌ها ، گرد آوری نسخه‌های خطی ، تشویق سواد آموزی و شکوفائی فرهنگی در آن دیار انجام داد.
٣- فیلیب حتی ، تاریخ عرب ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، تبریز ، حقیقت ، ١٣٤٤ ص ٦٧٨.
٩- امیر علی ، تاریخ عرب و اسلام ، ترجمهٔ فخر داعی گیلانی ، تهران ، گنجینه ، ١٤٠١ق ص ٥٤١
١٠- محمد ابراهیم آیتی ، اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا ، دانشگاه تهران ص ٩١
١١- ابن خطیب الاحاطه فی اخبار غرناطه ، ج ١ ص ٣٣٠ و ٣٣٣ ، به نقل از عبدالرحیم غنیمه تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی ، ترجمهٔ نور الله کسایی ص ١٦٥
١٢- جرجی زیدان ، تاریخ تمدن اسلام ، ترجمهٔ جواهر کلام ، امیر کبیر ، ١٣٤٥ چاپ سوم ، ج ٣ ص ٦٢٩
١٣- سید حسین نصر ، علم و تمدن در اسلام ، ترجمهٔ احمد آرام ، تهران ، خوارزمی، ١٣٥٩ ، چاپ دوم، ص ٤٦
١٤- محمد ابراهیم آیتی ، اندلس ، ص ٩٠
١٥- پی یرروسو ، تاریخ علوم ، ترجمهٔ حسن صفاری ، تهران ، امیر کبیر ، ١٣٤٠ ، چاپ سوم ، ص ١٢٢
١٧- زیگرید هونکه ، فرهنگ اسلام در اروپا ، ترجمهٔ مرتضی رهبانی ، تهران ، دفتر نشر
١٩- همان جا
٢٠- محمد علی فروغی ، سیر حکمت در اروپا ، تهران ، زوار ، ١٣٤٤ ، ج ١ ص ١٠٥
٢٣- زیگرید هونکه ، فرهنگ اسلام در اروپا ، ج ٢ ص ٢٢٨
٢٥- ر ـ ک ـ به : سیر حکمت در اروپا ، ص ٨٥
٢٦- ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده ، تهران ، اقبال ١٣٤٣ شمسی ، ج ١١ (تمدن اسلامی) ، ص ٣٩
٢٧- بریفولت ، ساخته شدن بشریت ، ص ٢٠٢ ، به نقل از : محمد اقبال لاهوری ، احیای فکر دینی در اسلام ، ترجمه احمد آرام ، تهران ، کتاب پایا ، ص ١٥٠
٢٨- ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، ص ٣٢١
٢٩- مونتگومری وات ، اسپانیای اسلامی ، ترجمهٔ محمد علی طالقانی ، تهران ، بنگاه ترجمهٔ و نشر کتاب ، ١٢٥٩ ، ص ٢٠٧
٣٠ - ٣١ و ٣٢ - دربارهٔ این سه تن مراجعه کنید به : دائرة المعارف فارسی مصاحب
٣٣- فیلیب حتی ، تاریخ عرب ص ٧٥٣-٤
٣٤- سیر حکمت در اروپا ، ص ٨٦
٤٦- ر . ک به : مقدمهٔ استاد فاروق سعد بر مقدمهٔ حی بن یقظان ، والمتشرقون ج ٢ ص ٨٣٠ و ج ٣ ص ٩٤٢ . به نقل از محمد رضا حکیمی ، دانش مسلمین تهران ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ص ٢٢٤، این رساله همچنین به قلم توانای مرحوم بدیع الزمان فروزانفر به فارسی بر گردانده شده است.
٣- Seville
٥- Malaga

۶- Saragose
۷- Granada
۸- Toledo
۱۶- Tertallian
۱۸- Lactantius
۲۱- Scot Erigene
۲۲- Gerbert Von Aurillac
۲۳- Sylvestre
۳۵- George Keith
۳۶- George Achwell
۳۷- Simon ockley
۳۸- P. Bromle
۳۹- J.G. Pritus
۴۰- J.G. Eickhorm
۴۱- P. Pons
۴۲- A.G. Palencia
۴۳- Leon Gauthier
۴۴- J. Kuzmine
۴۵- Jozef Bielawski

نامه‌های وارده

محترم مسؤولین مجلهٔ شق حفظکم الله .

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته !

و بعد ! از خداوند بزرگ اجر بزرگی برای تان خواهانم ، خداوند شما را در پناه رعایت خویش قراردهد مسؤولین عزیزالقدرم عذر برادر کوچک‌تان را بپذیرید مدتی میشودکه از جهاد به پشاور آمده‌ام دو روز بعد از آمدنم شمارهٔ نهم سال ۱۳۶۷ این مجله دردسترسم قرارگرفت و دقیقاً این مجله را خواندم راستی چیزهای زیاد دریافتم و خصوصاً مضمونی را دریافت کردم که اساس فکرهای خبیث کمونستها را افشا می‌کند و آنهم (مارکسیسم از آتش تا خاکستر)

بعد از خواندن این مضمون تصمیم‌گرفتم که همه کتابها را کنارگذاشته اولاً این مجله را از شمارهٔ اول الی الاخیر مطالعه‌کنم .

تقاضا می‌کنم‌که اگر توان ارسال شمارهٔ اول این‌مجله را الی الاخیر دارید برایم بفرستید دیگر چیزی از دستم الحال پوره نیست ولی می‌توانم

برادر مجاهد السلام علیکم ورحمةالله وبرکاته !

در امان الهی باشید ، نامهٔ شما را دریافتیم نماز بخوانم و برایتان دعای خیرکنم و اگر بازهم تمامی این مجله در دست تان وجود ندارد از مجلهٔ که این مضمون به چاپ رسیده (مارکسیسم از آتش تا خاکستر) به این طرف برایم ارسال دارید و دیگر اگر فوتوی برادر مبارز انجنیر صاحب کدام دانه در دسترس تان باشد امید است لطف کنید و دیگر چون از فلسفه باقی چیزی پوره نیست خداوند کریم شما را عافیت داشته باشد .

ازین‌که شما به مطالعه این قدر علاقه دارید باعث خوشی ما است ، در پاسخ نامهٔ تان بدون فلسفه باقی باید عرض‌کرد‌که با در نظر داشت مشکلات ما ، چون در پشاور تشریف دارید ، ماهانه به کمیسیون ارشاد فرهنگ تشریف بیاورید و یک شماره مجله دریافت نمایید. خداوند مددگار شما .

کارکنان محترم مجله شفق السلام علیکم خدا کندکه سلام بنده را قبول نمایید. بعداً امیداست سلام بنده را برای جمله مجاهدین و مبارزین راه حق و برای جمله مهاجرین ذریعهٔ مجله شفق تقدیم نمایید و برای مجاهدین افغان و کافهٔ مبارزین راه حق از خالق یزدان توفیق میخواهم امید است تا استقرار یک حکومت اسلامی در جهاد پا بر جا باشند . انشاءالله به زودترین فرصت آفتاب آزادی بالایشان طلوع‌خواهدکرد انشاءالله کامیابی نصیت همین ها است و نصیب جمله مسلمان و نصیب ما و شما است چرا که این تکالیف انشاءالله اجری بزرگی دارد صبرتلخ است لیکن ثمرهٔ شرینی دارد .

بعداً محترم این اولین باری است‌که من ازدیدن مضمون‌های مجله شفق دلچسپی به این مجله پیدا کرده ذریعهٔ این نامه با شما معرفی شدم امید است سلام بنده را معه این شعر در مجله شفق به نشر برسانید تا نامهٔ آینده خدا یار مددگارتان و از خداوند برای عموم‌مسلمانان وجمله رهروان حق صبر جمیل خواهانم . احترام

برادری شما تی ایم پی ایم اے «معاهد» از ولایت بدخشان ، ولسوالی‌کشم ، قریهٔ چ ٥ . فعلاً طالب‌العلم در ضلع مردان ـ پاکستان

برادر مجاهد محترم معاهد السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته !

محترما ! نامه شما را خواندیم ـ علاقهٔ شما به مجله شفق حکایت از ذوق سلیم تان میکند متأسفانه شعر شما قابل نشر نبود از نشر بازماند . امیدواریم با ما ارتباط قلمی داشته باشید .

(اداره)

د کندهار زړور مجاهدین د ولجه شوی توپ په څنګ کی

امان الله نصرت

مجاهد ته

ستا د توری هنگامه ده په جهان کی
سره روسان درنه لړزیږی په میدان کی
په رښتیا چی مجاهده قهرمان یی
د زړه وینه دی کړه وچی سره شیطان کی
سخت ناتار دی په روسی پوځونو جوړ کړ
له سنگره ځکه تښتی په ارمان کی
ای د فتحی او بری لوی پهلوانه
د حق مینه اښکل شوی ستا په ځان کی
ستا ترشا د ملائکو لوی لښکر دی
د بری تائید دی کړی رب قرآن کی
تا د بدر تاریخونه بیا ژوندی کړل
د غیرت په کور، د کفر قبرستان کی
ستا د توری هر یوخرپ د دښمن ترپ دی
سره مانی ده ستا له ویری په لړزان کی
گونه ستا نامه باندی نازیږی
د الله نصرت دی مل دی هر زمان کی

مجاهدو ستا دښمن وته سنګر نیولی دی
شهیدانو په لاسونو کی خپل سرنیولی دی
زندانیانو ستا دربار کی صبر سپر نیولی دی
یتیمانو په ژړاکی لاس په سر نیولی دی
کونډو بوروسره لاسونه سورتتر نیولی دی
ددی ټولوخواست درخواست اوهدف داده
ستا رضا ده ستا رضا ده ستا رضا ده

مناجات

محمد طاهر بلال
د سیدل جمال الدین د لیسی فارغ التحصیل

الهی ستا د رحمت په انتظاریو موږ
څکه لن دی قربانیو ته تیاریو موږ
پـه تنګسی کی د صدیق استقامت را کړه
حق ګوئی کی د عمر شان شجاعت را کړه
دارائی کی د عثمان شان سخاوت را کړه
په سنګر کی د علی غوندی جرئت را کړه
عالمانو ته عمل پـه علمیت غواړو
داعیانو ته دعوت کی صداقت غواړو
مجاهدو تـه سنګر کی موفقیت غواړو
شهیدانو تـه فردوس غونـدی جنت غواړو
سنګرو کی بریالی زموږ ځوانان کړه نور
شین بیرغ مواهتزاز پاس په جهان کړه نور
د دښمن له چنګ خلاص موږ زندانیان کړه نور
په نړی باندی حاکم زموږ قرآن کړه نور
ربه موږ ستا په دین باندی پوهان وګرزوه
بیامو هلتـه مجاهد او داعیان وګرزوه
شین قلم د ټوک ټوک ملت زبان وګرزوه
بلال ستا پر محبت باندی سوزان وګرزوه

الهی د فسق او بدو دښمنان یو موږ
ستا طرف ته در روان مهاجران یو موږ

الهی ستاو دربار کی مهمانان یو موږ
ستا سخاته امیدوار ولاړ ځوانان یو موږ

الهی د سره سنګر سپاهیان یو موږ
ستادمینی او رضا امیدواران یو موږ

الهی د ښاکی خباوری پتنګان یو موږ
د اسلام د بلی شمعی عاشقان یو موږ

نوشته : م «پویا»

د خلقی زوی

از کنار سرک و از کوچه پس‌کوچه‌های محله‌ای عبور می‌نمودم ، بطور عادی راه میرفتم و با خود زیرلب کلماتی را زمزمه میکردم . در طول راه ، کودکان خرد سال مهاجرین با لباسهای ژولیده و سوروی چرکین و پاهای برهنه که بر روی خاک‌ها و سنگریزه‌های سرک و کوچه‌ها ببازی‌های طفلانه مشغول بودند نظرم را جلب کرده و مرا بفکر گذشته‌ها و آینده‌های دور فرو برد خاطرات گذشته : مجاهدت‌ها و مهاجرت‌ها زندانها ، شکنجه‌ها ، شهادتها در بدریها و هزارها هزار داستان غم‌انگیز ملت شهید پرور افغان چون سپاه زنبوران عسل که شتابان بسوی کندوی خود در پرواز می‌باشند به ذهنم هجوم آوردند ، وحالتم را دگرگون ساختند ، زیرا تماشای وضع این کودکان در هر انسانی حالت عجیبی را ایجاد میکرد وانقلابی در درون انسان بوجود میاورد.

بآنهم به راه خود ادامه دادم ، بخشی از راه را طی نموده در قسمت آخری کوچه آرام قدم بر می‌داشتم که ناگهان صدای قهرآمیزی بگوشم رسید که پیوسته فریاد میزد : د خلقی زوی ! د خلقی زوی ! .... به عجله روی خود را گردانده ، صاحب این صدا را جستجو نمودم ، ناگهان متوجه شدم که دو کودک خرد سال (که حدود هشت سال داشتند) بروی‌تودهٔ خاکی با همدیگر به جنگ و جدل پرداخته ، یکی ، دیگر را با سنگ‌زده و پا بفرار گذاشته است . دومی که لت و کوب شده و حریفش را که به وی تجاوز و ظلم کرده ، هم به چنگ نیاورده برای انتقام‌گرفتن از حریف که در ذهن خود آنرا دشمن تلقی‌نموده . چاره‌یی جز این نداشته که وی را به بدترین صفت و بدترین دشنام (د خلقی زوی) صدا میزده است .

از تماشای این صحنه ، واقعیت عجیب و شگفتی در ذهنم تداعی شد ، یعنی جنایاتی را که روسها و مزدوران بی‌ننگ آنان در سرزمین اسلامی‌افغانستان مرتکب گردیده‌اند ، درگوشت و پوست و مغز استخوان فرد ، فرد آزاده این میهن اسلامی، حتی کودکان آن اثرگذاشته است، و بجاست که پیران ، جوانان ، زنان و کودکان ما ، این جانیان قرن بیست را سمبول وحشت و تجاوز و ظلم و بدترین موجودات روی زمین تلقی‌نمایند .

چنانچه در گذشته‌ها ، در سائر ممالک و کشورهای مظلوم و در تاریخ گذشته افغانستان نیز ، تا راجگران و متجاوزین قرون ماضیه ، به این حالت مواجه گردیده و سمبولی از وحشت برای ملتهای آن عصر و زمان بوده اند و در اسطوره‌ها و روایات قدیم وباستانی خوالده و از زبان کهن سالان و موی سفیدان شنیده بودیم که در اوایل قرن بیستم ، انگلیسها که سالهای متمادی بر سرزمین اسلامی افغانستان هجوم آورده به تاراجگری وغارتگری پرداخته بودند، سمبولی از وحشت و ظلم و تجاوز شناخته شده بودند و مردم ما وقتی می‌خواستند کسی را به بدترین موجود نسبت داده یا به زشت‌ترین صفت یاد کنند ، آنرا ، «انگیس» و «لاتی» خطاب مینمودند . زیرا بزرگان انگیس را بـه لقب «لارد» یاد می‌کنند . که این کلمه در زبان عوام افغانستان به «لات» تبدیل شده و «لاتی» کسی را می‌گفتند که صفت انگیس یعنی بدترین صفات را دارا میبود . و از سالیان در از بدینسو ، کینه و نفرت ملت مسلمان افغان علیه انگلیسهای متجاوز ، سینه به سینه نقل شده و تا امروز در قلب فرد فرد مردم ما نقش بسته است .

بهمین‌ترتیب می‌توان گفت که ملت مسلمان افغان ، تجاوزات و جنایات روسها و مزدوران آنها را نیز بحافظه سپرده تا قرنها و نسلها حفظ خواهد نمود و نسلهای آینده و بلکه ملت‌های سائر نقاط جهان را هشدار خواهد داد تا فریب ترفندها و مکرهای این حامیان دروغین دهقان و کارگر و مستضعفین را نخورند و مسلم است وقتی روسها و مزدوران خلقی و پرچمی آنان در اذهان کودکان ما ، سمبول وحشت و جنایت باشند دیگر درمیان جوانان و بزرگان ملت ما هیچگونه جای پایی نخواهند داشت .

فضل مولا «لتون»

د هیلولمر

دوینورلگ بـه می زرغون شی بیا بـه تکی سری شی
مې ژواندی هیلی به مې بیا تاندی، اسری اسری شی
زما پر وینـو د هیـواد ځمکـه خـروب وتـرده
پر بخملی سینـه بی بیـا د حق دانی راشنی شی
پانی به ونیسی او گل بـ هشی د خـدای په هیـله
د شهیـدانو پـر مزار بـه سری او شنـی جنـډی شی
نسیم بی بیـا له نرگسی غـړی لاسونـه تا وکړی
وینه بـه مینه شی بیلتون به پخوانی کیسی شی
توپانـ به تیروی او وینو گل به تر تازه وی
غوټی به گل وی د مراد ، ورکی به سری تیاری شی
که خدای کول زمـا هیواد به شی په وینو آباد
دا سری سکروټی لو غرنی ، ژر به مړی ایری شی
په رڼا ورځ به آسمان ستوری شی پر ځلکا بی خیژی
د الهی غازیـانو وینی به د نـور زری شی
زما د هیلو لمر به تندر پریږدی تک سپین به شی
د عدالت وړانگی به هر خواته خوری وری شی
د آزادی ناوی به نمانځی د شهید کلیزه
د عزم او رزم خاطری به د تاریخ صفحی شی

مجاهد ورور حکمتیار د تاریخی سفرلنډ راپور

یوازینی حکومت چی په افغانستان کی زمونږ د خلکو لپاره قابل د قبول دی هغه د مجاهدینو حاکمیت او حکومت دی او بس. ورور حکمتیار په اخر کی د مدرسو د تاسیس او کنفرانسونو دجوړیدو په باره‌کی‌ټینگا روکړ او په داگه یی کړه چی د مدرسو او کنفرانسونو له لیاری باید دخلکو عامه اذهان تنویر کړو .

د حزب امیر د سنبلی پـه . ۲مه‌نیټه د خپلو ملگرو سره دکندهوا دهوائی دگرله‌شاوخواشخه‌مخ‌په‌کوټیته‌حرکت وکړ د میزان په اتمه نیټـه د سهار په ٤ بجو د طارق بن زیاد ښار ته ورسید .

د دین احیا او تجدید

(۱) ځینی خلک دلته داسی فکر کول چی ځینی مجددینو خپله د ځان د مجدد والی دعوی کړی د مثال په ډول مجدد الف ثانی او شاه ولی الله(رح) خو داسی خلکو دا خبره هیده کړی چی دی دواړو یوازی د دی مقام د لاسه راوړلو څرگندونه کړی او دمجدد والی دعوی یی نده کړی د دوی په هیڅ فعـل او عمل نه ښانشی ثابتیدای چی خلک یی د ځان لورته بللی وی او یا یی دا غوښتنه کړی وی چی د دوی مجدد والی دی و منـل شی اویـا یی داریلی وی چی چا ددوی مجدد والی ومانه بس هغه به مؤمن ولی او هغه به نجات مومی .

PROPERTY OF ACKU

عشق

دی او چت تر هر مقام مقام د عشق
ځکه زه یم همیشه غلام د عشق

که مبدأ د هر خلقت لره پام وکړو
پیژندلی شو رسا رسام د عشق

ربه! تا د عشق بنیاد دی اول ایښی
ته پخپله یې زموږ امام د عشق

حقیقت ته به رسیږی ستا په فضل
که چا ولوست په رښتیا کلام د عشق

په ټول عمر کښې به مست او خرامان وی
ستا له یاده که چا څک کړ جام د عشق

د دنیا ناز او هوس ورته ټول هیڅ شی
چې په چا شی ستا له خوا انعام د عشق

نور د خیال په سفر هم ورختی نه شی
کوم قدم چې عاشق ږدی په بام د عشق

بندګان به وی آزاد له بندګی نه
آزادی ده آزادی انجام د عشق

د ډیر رحم له امیده غواړم هغه
ستا حبیب چې دی پری ایښی ګام د عشق

ملنګیاره د عشق لاره چې پری نږدی
همدردانو ته لیکه پیغام د عشق

«ملنګیار»
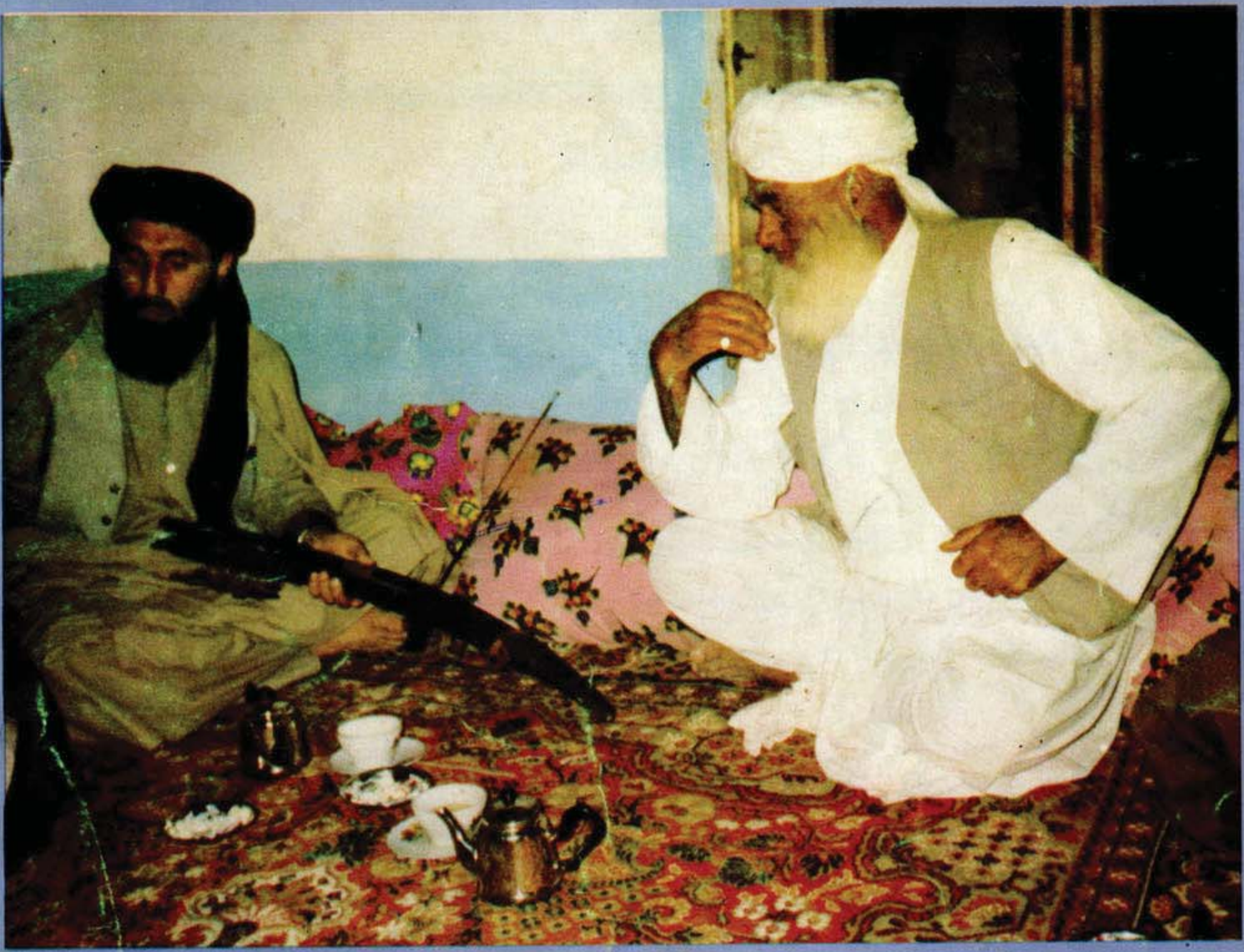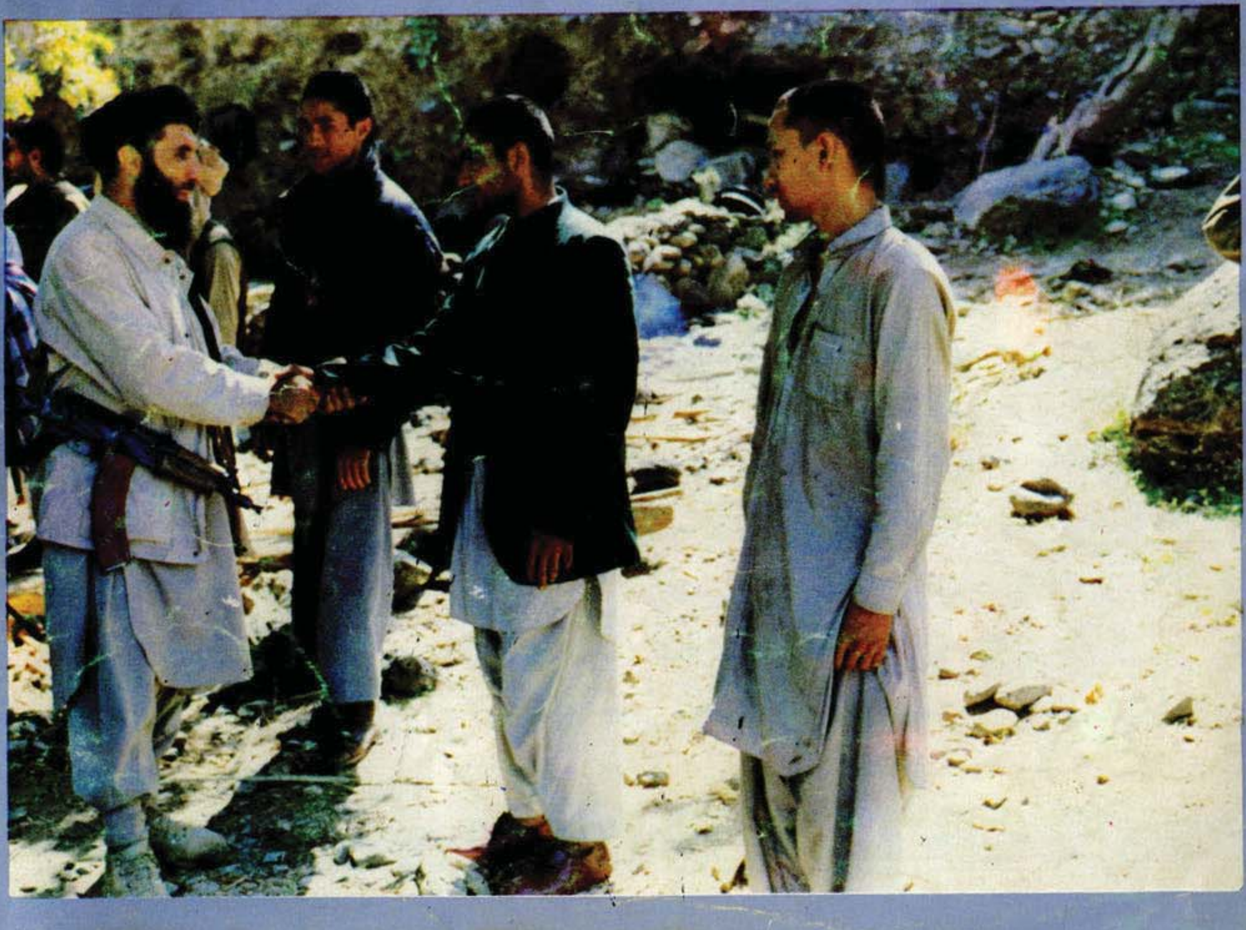
ادرس مکاتباتی
کمیسیون ارشاد و فرهنګ
مدیریت مجلهٔ شفق
پوست بکس نمبر ۲۱۱
پشاور صدر